مرکز مطالعات اسلامی بینش
WWW.BINESH.CC

زره‌های فراخ

چگونه با شبهات فکری معاصر، برخورد کنیم؟

ویراست اول



نویسنده: احمد السید

مترجم: واحد ترجمه بینش

زره‌های فراخ

چگونه با شبهات فکری معاصر، برخورد کنیم؟

مؤلف: احمد یوسف سید
ترجمه: واحد ترجمه بینش

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

زره‌های فراخ

چگونه با شبهات فکری معاصر، برخورد کنیم؟

تمجید و تشکر

کتاب (زره‌های فَراخ) را مطالعه کردم. الحمدلله کتاب فوق العاده‌ای است. احمد در نوشتن کتاب واقعاً موفق بوده و سبک زیبا، ادبیات دلچسب، تسلسل افکار و وضوح هدفش، برایم غافلگیر کننده بود.
کتاب؛ شامل مفاهیمی ایمانی است که حتماً در خواننده اثرگذار خواهد بود. و در کنار اختصار، زیبایی و سبُکیش، مملو از دلایل و ارجاعات مفید به مصادر است.
فرزندم؛ خداوند متعال در کارهایت برکت بیاندازد و به وسیله‌ی تو به دیگران نفع برساند. معتقدم که به طور جدی باید در نشر این کتاب در میان خواننده‌گان عادی، اهل علم و معرفت، جوانان، خانواده‌ها و کتابخانه‌ها، سهیم باشیم.
بارالها؛ به خاطر نعمت اسلام و قرآن و سنت و به خاطر اینکه این افتخار را نصیب ما کردی تو را سپاس گزاریم.

پدر مولف:

مهندس یوسف حامد سید

مقدمه استاد عبدالله عجیری

دقیقاً نمی‌دانم چند بار در مرکز (تکوین) از ما درخواست شد که در مورد قضیه‌ی شبهات و اشکالاتی که از سوی مخالفین بر دین وارد می‌شود، کتابی درمانی، شامل و مناسب برای طیف وسیعی از جامعه بنویسیم که در آن به سوالات و شبهات اساسی پاسخ داده شده باشد؛ آن هم با ادبیاتی علمی و سلیس و با حجمی مقبول که خواندنش برای همه آسان و شُدنی باشد.

و چقدر خوشحال شدم هنگامی که دوست و برادرمان استاد احمد سید این کتاب را برایمان فرستادند که در آن به تمامی این نیازها و بلکه مقداری هم بیشتر، پرداخته شده بود.

در این کتاب، مولف؛ تصویری پانورامی (سراسرنما)[۱] و نقشه‌ای کلّی برای موضوع شبهات به نمایش گذاشته که خواننده می‌تواند با مطالعه‌ی آن با جوانب مختلف این پدیده آشنا شود.

اضافه بر این مرور زیبا و گذرا به شبهات و اشکالات اساسی وارده بر اصل دین یا قضایای داخلی آن مانند: مصادر و روش‌های شناخت؛ مولف همچنین؛ اصولی روشمند در نحوه‌ی برخورد با این قضایا، مطرح می‌کند.

مؤلف؛ تعدادی قواعد پیشگیرانه را پیش روی خواننده گذاشته که وی را از تبعات زیان‌بار و آثار منفی این موج شک‌گرایانه که بر اصل یا اصول دین وارد است، مصون می‌دارد.

همچنین؛ در کنار مروری گذرا که به واقعیت جریان تردیدافکنانه معاصر و جهات تأثیرگذار در آن دارد، کتاب؛ به ارائه‌ی تعدادی قواعد درمانی می‌پردازد که در معالجه افرادی که به دام این شبهات افتاده‌اند، موثر است.

مدیر مرکز تکوین

---

[۱] - به هر گونه دورنمای وسیع سراسری از یک فضا، سَراسَرنَما یا پانوراما (به انگلیسی و فرانسوی: panorama) گفته می‌شود.

مقدمه استاد عبدالرحمن شاهین

کتاب (زره های فَراخ) به نسبت کارهای بعد از خودش، مانند یک متن است. برای همین؛ حفظ و از برکردن آن، مشابه حفظ متن (ورقات)[1] یا متن (آجرومیة)[2] است. با این تفاوت که مولف، برای بسط مباحث و موضوعات کتاب، خواننده را به برخی مصادر ارجاع داده است.

رئیس بخش قرآن در سایت (المحاور)

مقدمه استاد عبدالکریم دخین

به تازگی و در کنار تمامی تحوّلاتِ بزرگی که برای امّت به وجود آمده، از سوی جوانانِ تشنهِ حق، سؤالات زیادی مطرح می‌شود. و برای ابراز استحکام اساسیات این دینِ بزرگ با ساده‌ترین جملات و روشن‌ترین شیوهِی بیان که مناسب قشر جوان باشد و در آن شبهاتِ اهل انحراف و داعیان فتنه نیست و نابود شود، این فرصت را مؤلف غنیمت شمرده و این کتاب را به رشته‌ی تحریر درآورده است.

پژوهشگر مسائل فکری

[1] - درعلم اصول فقه نوشته امام جوینی.
[2] - درعلم نحو نوشته ابن آجروم.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

مقدمه‌ی مؤلف

جنگ ها؛ در تاریخ بشر، بخش قابل ملاحظه‌ای را به خود اختصاص داده و سهم بزرگی از جسدش را تصاحب نموده است.

این جنگها، نمایانگر بخشی از سرشت بشری و ارزش‌های قدرت و قسوت نهفته آن است. و اگر بعضی از جنگها و بلکه بیشترش تعبیر از ناچیز بودن انسان و خوی ظالمانه‌ی پنهان در وی است، اما بعضی از آنها را باید ضرورتی در راستای تحقق عدالت دانست.

اگر بخواهیم به تحلیل پدیده جنگ بپردازیم باید گفت که مبتنی بر دو مقوله اساسی است: **هجوم و دفاع**.

انسان هم طبیعتاً در هر دو حالت نیاز به ابزارهایی دارد. هم برای هجوم و هم برای دفاع. برای هجوم، شمشیر و نیزه و کمان ساخته است و برای دفاع، زره و سپر.[۱]

دقیقاً نمی‌توان مشخص کرد که انسان از چه زمانی آهن را به عنوان ابزاری دفاعی در جنگ به کار برده است. امّا تا قبل از زمان پیامبر داود علیه السلام، این ابزارهای دفاعی، شکل متناسب با طبیعتِ جنگ و تاکتیک های حمله و گریز آن را نداشته است.

الله متعال در قرآن از نعمتی که بر ما ارزانی داشته خبر می‌دهد که چگونه این حِرفه و صنعت را به پیامبرش داود علیه السلام آموخته است و می فرماید:

﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ﴾ [انبیاء-۸۰]. **و به [داوود] فن زره [سازی] آموختیم تا شما را از[خطرات] جنگتان حفظ کند پس آیا شما سپاسگزارید.**

منظور از لَبُوس در آیه: زره پوش‌های فراخی است که هدف از آن، حفاظت از خود در هنگام جنگ است.

در سوره‌ی سبأ می‌خوانیم که الله متعال به داود علیه السلام امر می‌کند که در ساخت این زره های دفاعی کارش را خوب و دقیق انجام دهد. و می‌فرماید:

---

[۱] - معنای کلمه «سابغات» که مولف آن را عنوان کتابش قرار داده است به معنای زره یا سپرهای فراخ جنگی است.

﴿أَنِ ٱعۡمَلۡ سَٰبِغَٰتٖ وَقَدِّرۡ فِي ٱلسَّرۡدِۖ﴾ [سبأ- ۱۱]. **زره های فراخ بسازو حلقه ها را درست اندازه گیری کن.**

مفسران در معنای این آیه سخنان و اقوالی ایراد کرده‌اند که اجمالاً پیرامون روش ساخت حلقه‌های زره یا میخچه‌های این حلقه‌ها می‌باشد، به شکلی که منجر به انسجام زره و عدم ایجاد شکاف در آن می‌شود تا در حفاظت و حمایت و جابه جایی آسان، متناسب با نیاز انسان باشد.

اگر صحبت از نبرد انسانی را ادامه دهیم خواهیم دید که این نبرد موجود بین بشر، در حد جنگ با شمشیر و نیزه و سلاح‌های آتشین خلاصه نمی‌شود. بلکه میادین دیگری هم برای نبرد وجود دارد که ابزارهایش، قلم و زبان است و اهدافش – در صورت شرافتمندانه و اخلاقی بودن -؛ پیروزی در برابر مخالف به وسیله‌ی حجت و بیان است. و یا هدفش نابود کردن ارزش‌ها و عقاید و لکه‌دار کردن چهره و شخصیت طرف مقابل با تحریف و افترا بستن است اگر جنگی ناجوانمردانه و زشت باشد.

هنگامی که صفحاتِ تاریخ طولانی بشری را می بندیم و در برگی از مهمترین برگ‌های تمامی تاریخ درنگی میکنیم - زمان آغاز بزرگترین دینی که جهان به خود دیده است یعنی بعثت پیامبر ﷺ -؛ می‌بینیم که دشمنانش در ضدّیت با وی از دو نوع جنگ استفاده می‌کردند: کلامی و حسی.

ایشان هم ﷺ در مقابله با تجاوز آنان از دو نوع جنگ استفاده کرده است: جنگ حجت و بیان، جنگ با شمشیر و نیزه.

در ابتدای امر، الله متعال به وی دستور می‌دهد که به وسیله‌ی قرآن با آنان جهاد بزرگی داشته باشد و می‌فرماید:

﴿فَلَا تُطِعِ ٱلۡكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا﴾ [فرقان- ۵۲] **پس (ای پیامبر!) از کافران اطاعت مکن، و بوسیلۀ آن (= قرآن) با آن‌ها جهاد بزرگی بنما.**

به وسیله آن (بِهِ) یعنی به وسیله‌ی قرآن.

الله متعال در برابر شبهات و تردید افکنی هایی که مشرکان و اهل کتاب بر ضدّ پیامبرش ﷺ مطرح می‌کردند، پاسخ گویی به آنان را بر عهده میگرفت و می‌فرماید:

﴿وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا﴾ [فرقان- ۳۳]. **و [دشمنان] هیچ وصف و سخن باطلی بر ضد تو نمی آورند، مگر آنکه ما حق را و نیکوترین تفسیر را [برای درهم شکستن آن] برای تو می آوریم.**

رسول خداﷺ هم به ردّ و مجادله با آنان می‌پرداخت.

علمای اسلام نیز در هر جنگ کلامی که متوجّه اسلام و مبانیش شده است، به نقد و جدال با عاملین و محرّکین و نقد براهنیشان پرداخته اند. بطلانش را اظهار کرده و پایه‌هایش را متزلزل می‌کردند. و در مقابل و جهت اثبات صحت دین اسلام و زیبایی و شایستگیش برای تمامی عصور، به بیان و اقامه‌ی ادله‌ی عقلی و نقلی اهل حق می‌پرداختند.

و تا به امروز نیز در ضدّیت با قرآن و پیامبر اسلام ﷺ و شریعت الله متعال، پیوسته شبهات مطرح می‌شود. شخص آگاه به واقع کنونی از دوردست، شدّت امواج دریا، پوشیده شدن آسمانش با ابرهای سیاهگون و غبارآلود و هیجان و اضطرابش به وسیله‌ی موج‌های بزرگ تردید افکن را به وضوح می‌بینند که آثارش به کشتی‌های لنگر انداخته این دریا برخورد کرده است. تعدادی را مضطرب، تعدادی؛ ثبات و رسوخشان بیشتر شده و بعضی هم طناب‌هایشان رها شده و طعمه‌ی این دریای خروشان شده‌اند.

این موج‌ها هم چیزی نیستند جز جریان جدیدی از جنگ‌های کلامی، که اگر کسی به وسیله‌ی زره‌های فَراخ در برابر آن از خود دفاع کند، نجات پیدا می‌کند. و هر کس هم که زره‌اش را محکم نبافته باشد، و در این کارزار، تیری به وی خورده و از پای درش آورد، فقط خودش را سرزنش کند.

تمامی این مباحث درآمد و سرآغازی برای بیان هدفم از نوشتن این کتاب است. و آن: سهیم بودن در بافت زره‌های فکری و پولادینی که آسان حمل شود و به اذن الله در مواجهه با این موج تردید افکن معاصر که اسلام و ثوابتش را نشانه گرفته، عاملی پیشگیرانه باشد.

تلاشم بر این بوده در این کتاب به این سؤالات پاسخ دهم:

- ✓ چه اسبابی منجر به گرایش برخی از جوانان جامعه‌ی ما به الحاد شده است؟ یا چه چیزی وادارشان کرده که بعضی از ثوابت شرعی را منکر شوند با اینکه مدعی هستند اصل اسلام را قبول دارند؟ و آیا ادبیات و سبک بیان دینی در دامن زدن به این موضوع دخیل بوده است؟

✓ نشانه‌ها و مشخصات این موج تشکیک‌آمیز معاصر چیست؟ و ماهیت و نوع اثرپذیری از آن چگونه است؟
✓ و آیا سوالاتی که توسط این جریان مطرح می‌شود محدود است؟ یا اینکه قابل حصر نبوده و فراوان است؟ ومهمترین این سوالات کدام است و چگونه باید به آنان پاسخ داد؟
✓ راه‌های پیشگیری نسل فردا از معایب و آفات این موج و جریان کدام است، بدون اینکه محدودشان کنیم یا آزادی دیدگاه و اندیشه را از آنان سلب کنیم؟
✓ آیا می‌توان به آنان ابزارهایی روشمند ببخشیم که به وسیله‌ی آن بتوانند با افکار مخالف با اسلام روبه رو شوند؟
✓ چگونه با افرادی که به بعضی از این شبهات متأثر شده‌اند، گفتگو کنیم؟

سعی کرده‌ام که در اغلب موضوعات من باب معلومات و فایده‌ی بیشتر، منابع مهمی را معرفی کنم.

اصل ماده این کتاب، دوراتی آموزشی است که با عنوان (چگونه با شبهات فکری معاصر برخورد کنیم؟) برگزار کرده ام همراه با اضافات و تجدید نظر در برخی مواضع و سبک بیان جدید.

نشانه‌ها و ویژگی‌های موج تردید افکنانه‌ی معاصر

و چگونگی اثر پذیری از آن

هنگامی که پزشکان واکسن مقاوم یک بیماری را کشف می‌کنند، قبل از آن گام‌هایی را جهت شناسایی طبیعت آن بیماری، حقیقت و اسبا به وجود آمدنش بر می‌دارند. در مسائل فکری و پدیده‌های اجتماعی نیز همین مسئله صادق است. درمان هر مشکل وقتی ممکن است که شخص درمانگر، نسبت به حقیقت و طبیعت و اسباب آن مشکل، علم و آگاهی لازم را داشته باشد.

با اینکه هدف اصلی کتاب؛ تبیین روش شناسانه (متدلوژیک)[1] پیشگیری و درمان شبهات فکری و ارائه بارزترین سؤالات و ایرادات و پاسخگویی به آنهاست، اما مناسب است که در ابتد، این موج تردید افکنانه‌ی معاصر، ویژگی‌ها و سپس اسباب اثرپذیری منفی از آن را به تصویر کشیده و توصیف کنیم و بعد از آن به بحث اصلی ورود کنیم.

نشانه‌ها و ویژگی‌های موج تردید افکنانه‌ی معاصر

اولاً: این موج، غالباً ویرانگر است تا اینکه سازنده باشد. و به جای روشمند بودن، بیشتر اخلالگر، اشکال برانگیز و اعتراض آفرین است. در نهایت هم، هیچ دیدگاه و اندیشه‌ی جایگزین و منسجمی ارائه نمی‌دهد. و این را می‌توان در مواردی واقعی مشاهده کرد. از جمله:

[1] - در این کتاب کلمه روشمند یا نظام مند و مشتقات آن زیاد تکرار می شود که معادل کلمه منهجی در زبان عربی است. در ویکی پدیای فارسی در مورد واژه روش شناسی یا روشمندی (منهجية) اینگونه آمده: (روش‌شناسی یا متدولوژی / Methodology): وسیله شناخت هر علم است. روش‌شناسی در مفهوم مطلق خود به روش‌هایی گفته می‌شود که برای رسیدن به شناخت علمی از آن‌ها استفاده می‌شود و روش‌شناسی هر علم نیز روش‌های مناسب و پذیرفته آن علم برای شناخت هنجارها و قواعد آن است.
روش‌های شناخت را باید از روش‌ها و فنون اجرای آن‌ها متمایز دانست، چرا که اجرای هر قاعده پس از شناخت آن قاعده ممکن می‌گردد.واژه روش‌شناسی گاه نیز به معنی «روشمَندی» یا مجموعه‌ای از روش‌ها بکار می‌رود.

- کسی که پیگیر جریان الحادی باشد متوجه خواهد شد که افراد بارز این جریان غالبا از اثبات و شرح اساس نظریه الحادی که همان نفی وجود خالق است، فاصله داشته و با وجود شکافهای بزرگی که در اصل نظریه وجود دارد، اما همه را نادیده گرفته و سعی و تلاششان متوجه نقد ادیان، خاصتاً اسلام است. و نسبت به پاسخگویی در برابر سؤالات اساسی مربوط به باورهایشان بی‌توجه بوده و صدای اعتراضشان - تمسخرآمیزنانه - متوجّه حدیث جایز بودن خوردن ادرار شتر و روایات سن ام‌المؤمنین عایشه در هنگام ازدواج است. و اگر اندکی پیشرفت و ترقی کنند، به موضوع مجازات ارتداد و حد رجم می‌پردازند. و همه‌ی اینها نشان از بارز بودن جنبه‌ی هرج و مرج گرایانه و تخریبی این طرز تفکر است تا وجود نظم و سازندگی.

انگار همین الان در ذهنم تصویر «ریچارد داوکینز» – بزرگ آتئیستها- تداعی می‌شود که از «مهدی حسن» مجری شبکه جزیره[1] می‌پرسد: آیا او ایمان دارد به اینکه محمد ﷺ با اسب بالدار به آسمان رفته است؟ و روش تمسخرآمیز ارائه‌ی سؤالش، تحسین و تشویق طرفدارانش را به دنبال دارد[2]. در حالی که همین شخص در برنامه‌ی دیگر، هنگامی که در مورد موضوعی مرتبط با اصل تفکر الحادیش– یعنی اصل نشأت حیات – از وی سؤال میپرسند، پاسخش برای جامعه ملحدین، مأیوس کننده و نمایانگر ضعف شدیدش بود. او در پاسخش به سوال مذکور گفته بود: شاید زمانی، و در جایی از این هستی، احتمالا تمدنی به روش داروینیسم تکامل پیدا کرده باشد و شکلی از اشکال حیات را طراحی کرده و چه بسا در هستی و جهان ما آن را کاشته باشند![3]

همچنین هنگامی که با فیزیکدان ملحد «استیفن واینبرگ» در مورد تفسیر نشأت هستی بر پایه‌ی قوانینی دقیق، صحبت و گفتگو می‌کند، این گونه بیان می‌دارد که احتمالاً دلیل این قوانین دقیق، وجود جهان‌های متعدد وموازی باشد که هستی ما از آن نشأت گرفته است. «واینبرگ» نیز در پاسخش بیان میدارد: چنین ادعایی،

---

[1] - در گفتگویی که با وی ترتیب داده شد و در آرشیو شبکه موجود است.
[2] - لینک کلیپ: www.youtube.com/watch?v=qk8jmtjnz8l
[3] - این سخن را در چند آدرس میتوان مشاهده کرد من جمله در لینک زیر:
www.youtube.com/watch?v=EMEZLEOCO08

جهان های دیگری به تعداد 10^{120} را می‌طلبد. و ادامه می‌دهد: باید پذیرفت که این، واقعیتی ناخوشایند است[۱].

واینگونه خواهی فهمید که قضایای بزرگ نزد صاحبان تفکر الحادی، تیره و تار و غیر مبتنی بر اصول است. و به جای ارائه‌ی دلیل بر صحت باورهایشان به طعنه و تخریب ادیان می‌پردازند.

- از دیگر نمونه های پروژه مخرب و غیر روشمندِ الحادی، پروژه‌ی دکتر «عدنان ابراهیم» است که به واسطه‌ی نشر فیلم سخنرانی‌ها و نظریاتش، در سال‌های اخیر از تأثیرگذارترینشان بوده است. این شخص - با اینکه افرادی از لحاظ ایمانی و معرفتی از وی بهرده برده‌اند- امّا به قدری که به اخلال گری روشمند و انتقال آن به پیروانش مشغول است، درصدد ارائه‌ی دیدگاهی شناختی سازنده و منسجمی نیست. به گونه ای که اگر شخصی آثارش را دنبال کند راجع به قضایای مهم شرعی که او در موردشان زیاد سخن می گوید، نمی‌تواند به طور دقیق موضع گیری مشخص و واضح او را بفهمد. مثلاً موضعش در قبال سنت پیامبر ﷺ.

برخی اوقات از بزرگداشت صحیح‌ترین کتاب‌حدیثی یعنی صحیح بخاری سخن می‌گوید، البته اگر برای اثبات قضیه‌ای که مورد تأییدش است، به آن استدلال کند . سپس همین شخص در جایی دیگر راجع به همان کتاب (صحیح بخاری) از ارزش کتاب و مؤلفش به شدت کاسته و در این خصوص الفاظی شدید را برای ابراز انزجار از آن و ناپسند و وحشتناک دانستنش به کار می‌برد تا جایی که آدم تصور میکند، بخاری؛ شخصی حلوا فروش یا ستربان بوده نه دانشمندی نابغه که در تاریخ کم نظیر است.

بارها هم اتفاق افتاده که شخص دنباله رو وی، بدون داشتن کلیدهایی روشمند و بدون توجّه کردن به فقه و آداب اختلاف، جرأت سخن گفتن در مورد ثوابت و بدیهیات دینی را پیدا می‌کند. به گونه‌ای که با نصوص دینی از دریچه و زاویه محدود معرفتی و فکری خود که آن را تفکر رُک وبی پرده و آزاد می‌نامد، برخورد می‌کند و هر آنچه با فهمش سازگار باشد را پذیرفته و نصوص ناسازگار را نادیده گرفته و رد می‌کند.

---

[۱] - لینک این گفتگو:
www.youtube.com/watch?v=deM1zfy0v0g

هدفم از این سخنان، مبارزه با تجدد و راضی بودن به واقعیت علمی موجود که با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم، نیست. بلکه ابطال تجددی است که بر اخلال گری روشمند و انقلابِ مخرب و ابطال‌گر، بنا شده است نه براساس دیدگاهی سازنده یا نقدِ روشمند و منصفانه. چرا که این آشفتگی، هرگز نمی‌تواند برای ما برون رفتی از عقب ماندگی موجود در حوزه‌های علم و تفکر و معرفت باشد. بلکه باعث تلنبار و پیچیده‌تر شدن این عقب ماندگی می‌شود.

مواردی از ارتداد افرادی را سراغ دارم که بیان داشته‌اند: اوّلین گام سقوطشان در این وادی، دنبال کردن آراء و نظریات «عدنان ابراهیم» بوده[۱] و در مرحله‌ای بالاتر سقوط به وادی دیدگاه‌های «شحرور»[۲] و در نهایت گرایش به الحاد یا دادارباوری (دئیسم). و باور نمی‌کنم که این همان خروجی و نتیجه‌ای باشد که از تجدد و نوسازی انتظارش را داریم.

دوما: این موج، حامل سؤال‌هایی سرگشاده و تمام ناشدنی است. سؤالی وجود ندارد که دور از انتظار باشد، چه آنهایی که متعلق به الله و صفات و افعالش است یا راجع به احکام عملی، انبیاء و یا قضایای فلسفی راجع به ازلی یا حادث بودن هستی باشد. که می‌طلبد اهل تخصص در تعامل با این سؤالات، آمادگی روحی و علمی خوبی را داشته باشد.

سوم: موج تردید افکنانه‌ی معاصر، حامل شعارهایی کلّی و زرق و برق‌دار و جذاب است که نه چهارچوب مشخصی دارد و نه صیاغتی روشمند و علمی که صاحبش را از آشفتگی و تناقض مصون بدارد. از بارزترین این شعارات می‌توان به (آزاد سازی عقل، نقد میراث گذشته، استقلال ودنباله رو نبودن، آزادی و...) اشاره کرد. نمی‌توان گفت این شعارها کاملاً باطل هستند ولی اجمال و ابهام موجود در آن باید برطرف شود و اهداف فاسدی که تردیدافکنان از خلال آن و در ضدّیت با اسلام و ثوابتش دنبال میکنند، را باید از آن تفکیک کرد. و معانی صحیح را از این اهداف شوم جدا نمود تا در اجرای عملی آن، امیال و آرزوها دخالتی نداشته باشد.

---

[۱] - بعد از یک سال که از چاپ اول و دوم این کتاب واین سخنان می گذرد درچاپ سوم تأکید میکنم که باور و یقینم به مطالبی که نوشتم بیشتر شده است و با موارد زیادی برخورد کردم که بیان داشته اند در ابتدای امر، سبب الحادشان دنبال کردن آثار عدنان ابراهیم بوده است. واین حرف را نه من باب نظر شخصی یا تحلیل بلکه من باب گواهی و شهادت عرض میکنم.

[۲] - یکی از افراد سرشناس منکر سنت و محرف قرآن.

به عنوان مثال: افرادی هستند که تحت عنوان نقد میراث گذشته‌گان، منکر تمامی سنت پیامبرﷺ هستند. و این نوعی به کار گیری فاسد و اقدامی خودسرانه است که نتیجه‌ی شعارهای فراخ و بی در و پیکر می باشد.

چهارم: در جوامع ما متأثر شدن به این موج، وضعیتی بین پنهان و آشکار دارد هر چند که تمایلش به مخفی کاری بیشتر است[۱]. برای همین نمی‌توان به طور دقیق حجم قشر آسیب دیده به این موج را سنجید. و این پنهان بودن برای والدین و مربیان مسئله‌ای نگران کننده است.

پنجم: - تا این لحظه - بیشترین عرصه برای نشر شبهات این جریان و استقبال و اثر پذیری از آن، شبکه‌های ارتباط جمعی است. و این، بُعدی توسعه طلبانه و کنترل ناشدنی را به این موج می‌بخشد که حتّی توسط موانع توده‌ای و اجتماعی مانند: مسجد، مدرسه و خانواده، نمی‌توان کنترلش کرد. یعنی ممکن است افرادی هم که به مسجد رفت و آمد دارند یا آنان که زیر سایه والدینشان زندگی می‌کنند، به این شبهات متأثر شوند. و در جریان برخوردم با افراد متأثر به این شبهات این موضوع را عملاً مشاهده نموده‌ام. در یکی از این موارد خانمی با بنده تماس گرفته و اظهار می‌کرد که صراحتاً نسبت به اسلام بی‌ایمان شده و در قضایایی دینی شروع به نقاش و جدال با بنده نمود. در حین گفتگو ناگهان تلفنش را قطع کرد و بعد از تماس دوباره عذرخواهی کرده که چون پدرش متدیّن است ترسیده که مبادا سخنانش را بشنود برای همین مجبور شده تلفنش را قطع کند.

ششم: حساسیت و خطورت این موج در این است که اصل اسلام و ثوابت شرعی مورد اتفاق آن را نشانه گرفته است. چرا که اگر این ایرادات و اعتراضات بدون متعرض شدن به اصل اسلام و ثوابتش، متوجّه یکی از مدارس شرعی یا در ضدّیت با عالمی از علمایی مسلمین می‌بود، قطعاً وخامت قضیه در این حد نبود که الان می بینیم. و این حساسیت را با نگاهی به افراد متأثر به این شبهات می‌توان مشاهده کرد. وقتی یکی از این افراد اصل اسلامش را از دست می‌دهد، کافر شده و مستحق جهنم خواهد بود. کما اینکه از دست دادن ثوابت شرعی باعث از دست دادن هویت، انحراف از مسیر صحیح، شانه خالی کردن از زیر تکالیف و در نهایت کفر

---

[۱] - حداقل تا زمان نوشتن این مطلب وضعیت اینگونه است با اینکه میتواند بر حسب تغییر ظروف و دستاوردها و عوامل اثر گذار، شرایط تغییر کند.

است. و همه‌ی اینها، حساسیت موضوع را دو چندان می‌کند به شکلی که نادیده گرفتن و خود را به نادانی زدن و ساده و سبک انگاشتن را نمی‌پذیرد.
در مبحث ششم و هفتم این کتاب بارزترین شبهات این موج را بسط خواهیم داد تا به شکلی دقیق‌تر خطورت و اهمیت موضوع درک شود.
هفتم: چیزی که به خطورت این موج می‌افزاید این است که غالب افراد متأثر به آن، دختران و پسران جوان هستند. یعنی اگر ما در حدی مقبول و هوشیارانه به فکر راه حلی نباشیم، تبعات منفی آن را در آینده‌ای نزدیک خواهیم دید، هنگامی که این جوانان به مرحله‌ی ثمردهی و عمل و تربیت و ارشاد برسند.
هشتم: افراد متأثر به موج شبهات معاصر دو دسته‌اند:
دسته‌ی اول را افرادی سردرگم و آشفته تشکیل می‌دهند که در لابه لای این شبهات به دنبال رسیدن به امیال شخصیشان هستند و تعدادشان هم زیاد است.
دسته‌ی دوم را افرادی تشکیل می‌دهند که واقعی و از لحاظ فکری، تحت تأثیر این شبهات قرار گرفته‌اند به گونه‌ای که آنان را به پذیرفتن این افکار جدید مخالف با شریعت سوق داده است.
برای همین نمی‌توان به طور کلی در مورد این افراد یک سویه حکم صادر کرد یا به طور کلی به یک چیز متهمشان کرد. همچنین نباید این پدیده را در شکل و حالتی جزئی و محدود خلاصه کرد. بلکه لازم است برای درمانش به دنبال راه‌هایی متنوع بود که متناسب با حالات گوناگون باشد.
نهم: مروجین شبهات معاصر، اهداف گوناگونی دارند. بعضی از آنان هدفشان، منصرف کردن مردم از اسلام و بلکه از تمامی ادیان است. نئو آتئیستها و دئیسمها و آنانی که از لحاظ سیاسی از تضعیف مسلمانان و فروپاشی کیان و وجودشان بهره می‌برند، از این دسته‌اند.
عدّه‌ای دیگر اهدافشان نابودی اسلام و تخریب پایه‌هایش نیست، بلکه چه بسا با مقصدی نیکو به اشاعه‌ی این شبهات می‌پردازند. مثلا: می‌خواهند شکل ظاهری اسلام را آراسته و موجه جلوه دهند به گونه ای که رایحه‌ای شیک و مدرن داشته باشد. و در راستای تحقق این هدف ممکن است به سمت انکار بعضی از ثوابت شرعی سوق داده شوند یا به گونه‌ای آن را تأویل کنند که اعتراض و خشم غیر مسلمانان را موجب نشود. منظورم از ثوابت شرعی: احکام و اخباری است که اهل

سنت و جماعت بر آن اتفاق دارند مانند: معتبر بودن سنت به عنوان مصدری تشریعی برای احکام و اخبار دینی و یا قضیه حدود شرعی.

دهم: این موج، متشکل از مجموعه‌ای اعتراضات نسبت به وجود و کمال الله و نبوت و شریعت است. غالباً مشاهده می‌شود که افراد متأثر با وجود اختلاف سنی و مکانیشان، سؤالاتشان تکراری و شبیه به هم است. و در بیشترشان نشأت گرفته از تفکر و برداشت عقلانی نیست، بلکه به خاطر دست به دست شدن معلومات در فضای مجازی است که دور را نزدیک و جهان را تبدیل به یک دهکده کرده است.

در ادامه‌ی کتاب بخشی از بارزترین این سؤالات و اعتراضات را ذکر خواهم نمود. کتاب‌های متعددی هم وجود دارند که به شکلی کلّی یا موضوعی به تبیین بارزترین این ایرادات پرداخته‌اند. مانند: «دایرةالمعارف توضیح اسلام» یا کتاب «پالایش قرآن کریم از اعتراضات طاعنان». و بهترینشان به نظرم پایان نامه دکترای استاد «سلطان عمیری» است با عنوان: «پدیده نقد دین در فلسفه جدید».

و موضوع این فصل را با اشاره به منبعی مفید در توصیف و تعریف الحاد نوین به پایان می‌رسانم و آن کتاب «ارتش الحاد» نوشته استاد «عبدالله عجیری» است.

فو ید نهفته رویارویی با شبهات فکری معاصر

هر چند واقعیت موجود، مملوء از چالش‌های فراوان است، ولی دوست ندارم زیاد بدبین باشم. الله متعال، شرّ محض را نیافریده است. وقتی که جوانب مختلف این موج را بررسی می‌کنیم و از زوایای پنهان آن پرده بر می‌داریم، نسبت به خیر حاصله از آن خوشبین می‌شویم. ولی تحقق این خیر و فایده مشروط به وجود مسئله‌ای مهم است که بعد از ذکر فواید رویارویی با این شبهات، آن را بیان خواهم کرد. اما از فواید پنهانی که در این مواجهه وجود دارد میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- این موج ممکن است برای بسیاری از آنان که متأثر شده‌اند یا افرادی که از آن احساس خطر می‌کنند، منجر به واکنش معکوس شود. این واکنش که: نه مقلدانه، بلکه با باوری یقینی به اسلام تمسک جوییم. و در حقیقت برای اسلام چیزی بهتر از این نیست که پیروانش، یقینی تام به صحتش داشته باشند و پیوسته شیرینیش را بچشند. ممکن است در راه تحقق این نتیجه زیبا، مرحله‌ی آزمایش هم وجود داشته باشد که افرادی در آن سقوط کرده و افرادی هم خیزشی دوباره پیدا کنند.

اگر وضعیت ایمانی صحابه را به بررسی کنیم مشاهده خواهیم کرد که آنان قبل از مسلمان شدنشان دوره‌ای از جاهلیت را پشت سرگذاشته و تلخی شرک و کفر و سردرگمی وغفلت را چشیده بودند. بعد از طلوع نور اسلام با بعثت پیامبرﷺ، الله متعال آنان را هدایت کرد. آنان نیز بعد از بررسی حقیقت دعوت، آن را نبوتی صادق و راهی مستقیم و نوری تابان یافتند. برای همین بسیار محکم به آن متمسک شدند و با وجود اذیت و آزار شدید، ثبات و استقامتی عجیب از خود نشان دادند. بعدها این نور وهدایت را با صبر بر سختی‌ها و پشت سرگذاشتن مشکلات، به بشریت رساندند. و همه‌ی این‌ها از ثمرات پذیرفتن باورمندانه و نه مقلدانه اسلام است.

۲- نشر روحیه پژوهش و گفتگو و مناظره.
۳- برانگیختن اراده‌های مُرده: بسیاری از حاملان علم شرعی انتظاراتی که در میدان نشر علم و دعوت و دفاع از اسلام، از آنان می‌رود را محقق نکرده‌اند. ولی این امید در آنان دیده می‌شود هنگامی که ببینند طوفان‌های شک و تردید، افراد پیرامونشان را در هم می‌کوبد، اخگر و شعله غیرتشان نسبت به اسلام درآنان افروخته شود و جدیت و همت را در آنان زنده کند. و این نتیجه اگر محقق شود در نوع خودش پیروزی بزرگی است.
۴- بازنگری در روش‌های تبلیغ. و ان شاء الله در مبحث ویژگی‌های گفتمان دعوی در میدان فکری معاصر بیشتر این قضیه را شرح و بسط خواهم داد.
این جنبه‌های خیر پنهان موجود در موج تردیدافکنانه‌ی معاصر، البته مشروط به سعی و تلاش حاملان علم و ایمان در نشر ادله و براهین حق به بهترین شیوه است. امّا اگر از این رقابت و تحدّی شانه خالی کنند یا از اهمیتش بکاهند و کارهای درمانی هوشمندانه و ویژه ای را انجام ندهند، می‌ترسم به فاجعه‌ای گرفتار شویم که آثار منفی آن تا دراز مدت باقی بماند.

اسباب اثرپذیری منفی به شبهات فکری معاصر

بسیاری از مردم تمایل دارند هنگام تحلیل و واکاوی مشکل یا پدیده‌ای اجتماعی، کلّی و خلاصه به ذکر اسبابش پرداخته و بر اساس دیکته‌ی ذهن و سخن وگپ و گفت مجالس، در باره‌ی آن حکم صادر کنند. هنگامی هم که این سوال مطرح می‌شود: چرا بعضی از جوانان ما ملحد یا منکر سنت می شوند؟ عدّه‌ای اسباب بروز این مشکل را در یک یا دو سبب حصر می‌کنند که این صحیح نیست. این پدیده، مشکلی پیچیده و مبتنی بر مجموعه‌ای از اسباب در هم تنیده است. و برای همین بعد از تأمل زیاد سعی کرده‌ام اسباب بروز این مشکل را گردآوری کنم وموارد شبیه به هم را در یک جا قرار داده و براساس اثرگذاریشان دسته بندی کنم. که هر عنوان شامل مجموعه‌ای از اسباب باشد.

بخش اول: عوامل تأثیرگذارخارجی

که به پنج مورد از آن اشاره می‌کنم.

۱- **شبکه‌های ارتباط جمعی:**

بر کسی جنبه‌های خیر و کسب معرفت و همبستگی اجتماعی در این فضاهای مجازی پوشیده نیست. امّا در عین حال یکی از مهمترین عوامل دست به دست شدن شبهات و ایرادات، همین فضای مجازی است. که در ساخت پل ارتباطی بین مصادر قدیمی شبهات و بین قشر آسیب‌پذیر معاصر، سهم بارزی داشته است. همچنین برای افراد شبهه افکن این امکان را به وجود آورده که بدون هیچ پیچیدگی و مقرراتی به نشر شبهاتشان بپردازند. و به شهرت طلبان این فرصت را داده که با ابراز مخالفت و هنجارشکنی براساس قاعده: «مخالفت کن تا شناخته شوی» کسب شهرت کنند. و از جهت دیگر، در این فضا چون تردیدافکنان می‌توانند شبهات را بدون اجازه کاربران هم برایشان ارسال کنند این خطورت و حساسیت مسئله را دوچندان کرده است.

۲- فیلم و رمان:

در تبلیغات رسانه‌ای یا آثار مکتوب، چیزی که برای جنس جوان مذکّر و مؤنث جذّابیت بیشتری دارد، فیلم و رمان است که قشر بزرگی تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند. مشکل بسیاری از این فیلم و رمان‌ها در تأثیر غیر مستقیمشان است. آن هم از راه نقل فرهنگ بیگانه با تمام خیر و شرّ و صواب و خطایی که در آن است، بدون تمایز قائل شدن بین نقاط مثبت آن با مواردی که مخالف با ارزش‌های اسلامی است.

۳- ارتباط و تماس مستقیم با فرهنگ‌های بیگانه از راه تحصیل و مواردی شبیه به آن:

مشکل در اینجا این است که جوان مسلمان در جایگاه یادگیری و کسب معرفت، استادانی غیر مسلمان دارد که بعضی از آنها حتّی در نشر افکار الحادی فعالیت دارند. و بعضی از محصّلین و حتّی صاحبان مدارک بالای دانشگاهی به این افکار و شبهات متأثر شده‌اند. امّا اگر این افراد قبل از رفتن برای تحصیل به این اماکن، سطح قابل قبولی از ایمان و یقین و حد مقبولی از علوم شرعی و ابزارهای شناختی را داشته باشند که به وسیله‌ی آن بتواند معلومات تازه را ارزیابی کنند و مورد نقد علمی قرار دهند، قطعاً در این شرایط مسئله دارای خطر کمتری خواهد بود.

۴- انتشار شهوات حرام:

ما در مرحله‌ای خاص و ترسناک از انفجار وسایل تحریک جنسی، قرار گرفته ایم.

آیا ارتباطی بین نشر شهوات حرام و قابلیت اثرپذیری به شبهات فکری وجود دارد؟

مشکل شهوات معاصر در این است که چند جانبه و سلسله‌وار است، به شکلی که پا گذاشتن به گام اول قربانی را تا پایان به دنبال خود می‌کشاند. و ممکن است تمامی علاقه‌مندی، عواطف و اندیشه یک جوان را به خودش جذب کند. و در نهایت باعث می شود بعضی از افراد بیمار، تکالیف شرعی را سنگین و دشوار دانسته و به دنبال قطع هر چیزی باشند که کمال لذت جویی به این شهوات را به کامشان تلخ و ناگوار کند. یعنی از بین بردن روحیه‌ی سرزنش وجدان و خودخوری هنگام ارتکاب حرام. و از راه‌های محقق کردن این مقصد، خروج از دین یا انکار قیامت و حساب و کتاب است.

شاید تسلسل فوق‌الذکر از ناحیه واقعی حالتی غالب نباشد، ولی قطعاً خطرناک بوده و دور از انتظار نیست.

این مسئله سوی دیگری دارد و آن این است که زیاد گناه کردن و توبه نکردن از آن، منجر به ایجاد پوشش و لایه‌ای می‌شود که اگر به تدریج قلب را بپوشاند، از توانایی شخص در حق جویی و حق خواهی می‌کاهد.
الله متعال می‌فرماید:
﴿كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ١٤﴾ [مطففین-۱۴] **هرگز چنین نیست (که آن‌ها گمان می‌کنند) بلکه (بسبب) آنچه کرده‌اند بر دل‌هایشان زنگار بسته است.**
اگر این پرده‌ها بر قلب زیاد شود، نور ایمان ضعیف می‌شود به گونه‌ای که با کمترین شبهه و تردید افکنی تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در حدیث صحیح که ترمذی و دیگران از ابوهریره روایت کرده‌اند آمده که پیامبرﷺ می‌فرماید: (بنده زمانی که خطایی می‌کند در قلبش نقطه‌ای سیاه ایجاد می‌شود. اگر از آن دست کشید و طلب مغفرت کرده و توبه نماید، قلبش صیقل داده می‌شود. اما اگر آن را تکرار کرده، قلبش را فرا می‌گیرد. و این همان پرده‌ای است که الله متعال در موردش می‌فرماید: ﴿كَلَّاۖ بَلۡۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ﴾ [مطففین-۱۴] **هرگز چنین نیست (که آن‌ها گمان می‌کنند) بلکه (بسبب) آنچه کرده‌اند بر دل‌هایشان زنگار بسته است.**
ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است[۱].
این معانی غیبی و نمونه های شبیه به آن که در قرآن ذکر شده، نباید در واکاوی هر مشکلی که مربوط به دوری از دین است، نادیده گرفته شود.
۵- پیشرفت مادی غرب و تأثیر فرهنگ و تمدن غربی:
نویسنده مشهور زن آلمانی «زیگرید هونکه» مولف کتاب «خورشید الله بر فراز مغرب زمین» که در سال ۱۹۶۰ آن را به رشته‌ی تحریر در آورده، کتابی دارد به عنوان «الله چیز دیگری است» که در آن به دفاع از مسلمانان و تمدن و تاریخ اسلامی می‌پردازد.
در این کتاب او نقل قولی جالب و مهم را ذکر کرده که شبیه به موضع‌گیری بسیاری از مسلمانان امروزی در شیفته شدنشان به تمدن غربی است، ولی به

[۱] - سنن ترمذی(۳۳۳۴)

صورت معکوس. راوی این داستان «اسقف قرطبه»[۱](الگارو) در زمان اوج تمدن اسلامی است. و طبق گفته‌ی مؤلف، وی با سخنانی تأثیرگزار این گونه از تأسف و ناراحتّیش می‌گوید[۲]: «بسیاری از هم کیشانم اسطوره‌های عرب و نوشته‌های فیلسوفان و دانشمندان مسلمان را مطالعه می‌کنند نه برای اینکه به نقد آن بپردازند، بلکه به این خاطر که زبان عربی را خوب یاد بگیرند و توانای مکالمه صحیح و ذوق سالم در زبان عربی را به دست آورند. امروزه کجا یک مسیحی غیر متخصص یافت می‌شود که بتواند تفاسیر لاتین انجیل را مطالعه کند؟. بلکه چه کسی از آنها تا به حال حتّی انجیل‌های چهارگانه و کتاب اعمال رسولان را خوانده است؟

دریغا و صد افسوس...!

امروزه همه‌ی جوانان مسیحی که خوش درخشیده‌اند و با استعدادشان بر اطرافیان برتری پیدا کرده‌اند، جز لغت و ادبیات عربی چیز دیگری نمی شناسند. آنان به مطالعه‌ی ریشه‌ای منابع عربی می‌پردازند و برای مطالعه و خواندن آن تمامی تلاششان را به کار برده و برای تهیه‌ی کتاب‌های عربی هزینه‌های هنگفتی را صرف می‌کنند و همه جا آشکارا می‌گویندکه ادبیات عربی، شایسته تجلیل و تحسین است. و اگر کسی بخواهد با احتجاج به کتاب‌های مسیحیت آنان را متقاعد کند با استخفاف پاسخش را می‌دهند با این توجیه که این کتاب‌ها برایشان اهمیتی ندارد.

وامصیبتا...!

مسیحیان حتّی زبان مادری خودشان را هم فراموش کرده‌اند و امروزه در بین هزاران نفر، شخصی پیدا نمی‌شود که بتواند به شکلی صحیح و در حدی معمولی و ساده نامه‌ای به زبان لاتین بنویسد. ولی در مقابل افراد زیادی هستند که در مکالمه و نوشتن و خوشنویسی و حتّی سرودن اشعار عربی مهارت و توانایی پیدا کرده‌اند، تا جایی که در این زمینه از بسیاری از شاعران عربی گوی سبقت را ربوده اند».

پیش از این در عامل دوم بیان کردم که فیلم‌ها و رمان‌ها از وسایلی هستند که به شکلی غیر مستقیم ارزش‌های غربی را به جوامع ما وارد می‌کنند. و این عامل،

---

[۱] - کوردوبا (اسپانیا)

[۲] - الله چیز دیگری است ص ۴۲

مادامی که در ضمیر شخص مسلمان، خودباختگی تمدنی وجود نداشته باشد، به تنهایی قوی و مؤثر نخواهد بود.

«ابن خلدون» در مقدمه‌ی تاریخش قاعده‌ای را بیان داشته که بعدها شهره آفاق شد و آن تأثیر غالب بر مغلوب است. و می‌فرماید: « مغلوب در طرز پوشش و در وسایل حمل و نقل و انواع و اشکال سلاح‌های نظامی و بلکه در بسیاری از اموراتش خود را به غالب شبیه می‌کند تا جایی که اگر ملّتی بر همسایه‌اش به نوعی غلبه داشته باشد، این تأثیرگذاری به شکلی واضح در تقلید و الگوبرداری، خود را نشان می‌دهد»[۱].

از نوشته‌های زیبا در این باب کتاب «سرچشمه‌های گمراهی فکری» نوشته «عبدالله عجیری» است. ایشان در مقدمه‌ی کتابش بیان داشته که بسیاری از انحرافات فکری معاصر به دو چیز بر می‌گردد :

۱- هیمنه الگوی فرهنگی بیگانه

۲- ضعف فرمانبرداری و انقیاد در برابر خدا و پیامبرﷺ

سپس می‌فرماید:

«اگر به مدل های فکری که به مانند طوفان‌هایی سهمگین، امّت مسلمان را در تاریخ معاصرش مورد هجوم قرار داده، تأمل کنیم، آثار سلطه‌ی الگوی فرهنگی در ایجاد تصورات و افکار را مشاهده خواهیم کرد. و از این رو می‌توان سِر بسیاری از تلاش‌های اسلامیزه کردن افکار شرقی و غربی را فهمید. مثلاً در زمان هیمنه الگوی سوسیالیستی، خوانش‌ها از اسلام سوسیالیستی و در زمان سلطه ارزشهای نظامی خوانش ها هم از اسلام نظامی بود. و در زمان سلطه‌ی الگوی سیاسی دمکراسی خوانش‌های دمکراسی از اسلام انجام شده و امروزه هم به طبع در وجود سلطه و هیمنه لیبرالیسم، خوانش‌ها از اسلام، لیبرالیستی است.

با این حضور سرکشانه ارزش‌های لیبرالیستی در صحنه جهانی، به شکلی عام، مزاجی لیبرالی ایجاد می‌شود.

این مزاج مانند یک زود پز - آگاهانه یا نا آگاهانه- ابزار ایجاد بسیاری از قناعتها برای فراهم کردن زمینه‌ای در پذیرفتن همه یا بعضی از ارزش‌های لیبرالی شده

---

[۱] - (۲۸۳/۱)

است. و در تلاش برای نوسازی صحنه اسلامی سازگار با ارزش‌های لیبرالیستی، می‌خواهند از متون دینی، خوانشی لیبرالیستی داشته باشند.

علی‌رغم اهمیت تفکیک مفاهیم لیبرالیستی و بیان اشکالات و انحرافات موجود در آن و ناسازگار بودنش با بسیاری از ارزش‌های دینی، اما این تلاش‌ها به خاطر نیرومند بودن این مفاهیم در سایه‌ی هیمنه تمدن سرکش غربی، اثرپذیریش محدود است».

ان شاء الله در قواعد پیشگیرانه بیان خواهیم کرد که نظم بخشیدن به اولویت‌های کلان در دیدگاه انسانی از مهمترین عوامل باطل کردن تأثیر این سبب است.

از کتاب‌های ارزشمندی که در این زمینه نوشته شده است میتوان به کتاب «هیمنه فرهنگ غالب» نوشته «ابراهیم سکران» اشاره کرد.

بخش دوم: عوامل داخلی

عوامل خارجی که در متأثر شدن به تردیدافکنی‌های معاصر علیه اسلام و ثوابتش سهیم است، کارایی واقعیشان زمانی خواهد بود که در قشر آسیب پذیر، زمینه‌ی مناسب وجود داشته باشد. یعنی: وجود شکاف‌هایی در قشر مسلمان که به سبب عوامل خارجی مذکور، در معرض آسیب اند.

در اینجا به بیان شش عامل داخلی می پردازیم[1]:

عامل اول: ضعف یقین

زیاد در مورد این عامل سخن نخواهم گفت با اینکه از مهمترینشان است. چرا که در قواعد پیشگیرانه در موردش سخن خواهد آمد. فقط چیزی که می‌خواهم اینجا بگویم یا در فکر خواننده گرامی علامت استفهامی را ایجاد کرده باشم این مطلب است که: قضیه‌ای مانند وجوب نماز اول وقت از قضایایی است که مسلمانان اتفاق دارند که از مهمترین فرایض عملی است. و باز هم اتفاق دارند که تأخیر انداختن آن تا خروج وقت مشخصش، از گناهان بسیار بزرگ است. سؤالی اینجا پیش می‌آید: سهل انگاری قابل مشاهده‌ای که مسلمانان زیادی در ادای نماز اوّل

[1] - در دوره آموزشی کیفیت تعامل با شبهات فکری معاصر ۹ عامل داخلی را بیان کردم ولی برای عدم اطاله کلام در این کتاب به بیان شش عامل اکتفا میکنم.

وقت دارند، چه تفسیری می‌تواند داشته باشد؟ بر این باورم در کنار وجود اسبابی دیگر، اما سبب اصلی، ضعف یقین است.

بسیاری از مسلمانان در کنار ضعف یقینی که دارند، اما دچار کفر و الحاد نشده‌اند، چرا که گرفتار افرادی نشده‌اند که در دین برایشان شبهه ایجاد کنند. واگر در معرض شبهه‌ای قوی در اصل اسلام یا ثوابتش قرار بگیرند، چه بسا ایمانشان در برابر آن مقاومت نکند. شیخ الاسلام «ابن تیمیه» زیبا می‌فرماید: «عامه‌ی مردم هنگامی که بعد از کفر، مسلمان می‌شوند یا مسلمان به دنیا می‌آیند و به احکامش پایبند شده و مطیع خدا و رسولش ﷺ می‌شوند، مسلمان‌اند و ایمانی مجمل دارند. اما دخول حقیقت ایمان به قلبهایشان تدریجاً حاصل می‌شود، آن هم اگر خدا به آنان عطا کند. چرا که بسیاری از مردم به درجه‌ی یقین و جهاد نمی‌رسند. و اگر دچار شبهه شوند امکان دارد گرفتار شک و تردید شوند. و اگر به جهاد امر شوند جهاد نمی‌کنند و کافر و منافق هم نیستند. فقط علم و معرفت و یقین قلبشان در حدی نیست که این شک و شبهه را از خود دفع کند؛ و محبتشان برای خدا و پیامبرش ﷺ، قوتی آنچنانی ندارد که بر ثروت و خانواده ترجیحش دهند. اینان اگر از آزمایش و ابتلای الهی سالم بمانند و بر آن ایمان مجمل بمیرند، وارد بهشت می‌شوند. و اگر به کسی مبتلا شوند که برایشان شبهه ایجاد کند و موجب تردیدشان شود و کسی هم نباشد که این شبهه را برایشان برطرف کند، شکاک شده و به نوع دیگری از نفاق یعنی نفاق بزرگتر منتقل میشوند»[1].

عامل دوم: مشکلات روحی وفشارهای اجتماعی

بارها برایم پیش آمده با افرادی پیرامون ایمان به خدا بحث کرده‌ام و سبب وجود اشکال نزد بعضیشان، فشارها و مصائبی بوده که شخص نتوانسته از آنها رهایی یابد. و بیشتر مواقع این فشار روحی که شخص از آن رنج می‌برد سبب خشم و نارضایتیش نسبت به قضا و قدر الهی میشود. و ممکن است این اعتراض، او را به انکار وجود خالق بکشاند یا عدل و حکمتش را زیر سؤال ببرد. البته این عامل،

---

[1] - مجموع الفتاوی (۷/۲۷۰)

مخصوص این زمان نیست. الله متعال در قرآن از افرادی حکایت می‌کند که بعد از عبادتشان به سبب مصیبت‌هایی که دچارش شده‌اند، منقلب گشته‌اند.
می‌فرماید:
﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ١١﴾ [حج-۱۱] **و از (میان) مردم کسی است که الله را برکناره (با تردید) می‌پرستد (و ایمانش بسیار ضعیف و سست است) پس اگر خیری به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد، و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد، روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد)، در دنیا و آخرت زیان کرده است، این همان زیان آشکار است.**
ابن عباس این آیه را همانگونه که در صحیح بخاری وارد است اینگونه تفسیر می‌کند: «وقتی شخصی به مدینه می‌آمد برای زندگی کردن و زنش پسری به دنیا می‌آورد یا اسبش میزایید می‌گفت: این دین، دین خوبیست. و اگر همسرش فرزندی به دنیا نمی‌آورد یا اسبش نمیزایید می‌گفت: این دین، دین بدیست»[1].
ملاحظه و توضیح استاد مفسر «ابن سعدی» بر این آیه چه زیباست آنجا که می فرماید:
«افراد ضعیف الایمانی هستند که ایمان وارد قلبهایشان نشده و با گوشت وخونشان در هم نیامیخته. بلکه ورودش از روی ترس و عادت بوده است به گونه‌ای که در برابر مصیبت‌ها، ثباتی ندارند. ﴿فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦ﴾ **(اگر خیری به او برسد (دلش) به آن آرام می‌گیرد)**. یعنی اگر روزیش فراهم باشد و دچار سختی نشود، نه به ایمانش، بلکه به این رفاه و آسودگی، دلخوش می‌کند وآرام می‌گیرد. شاید خدا این شخص را به همین شکل سالم ومعاف کند و به فتنه هایی مبتلایش نکند که از دین منحرفش کند. ﴿وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ﴾ **(و اگر بلایی (برای آزمایش) به او برسد)** که یا روی دادن مصیبتی است یا زوال چیزی دوست داشتنی ﴿ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ﴾ **(روی می‌گرداند (و به کفر باز می‌گردد)** یعنی از دینش مرتد می‌شود. ﴿خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَ﴾ **(در دنیا و آخرت زیان کرده است)** خسارتش در دنیا این است که به وسیله‌ی ارتداد، آنچه را که تمنایش کرده به دست نمی‌آورد. هدفی که برای تحقق آن بر روی ارتدادش مایه گذاشته و آن را جایگزینی

[1] - (۴۷۴۲)

برای چیزی قرار داده که گمان کرده می‌تواند به دستش آورد، ولی تلاشش بیهوده بوده و فقط آن چیزی که برایش مقدر شده حاصل می‌شود. و در آخرت معلوم است که از بهشتی که پهنایش آسمان‌ها و زمین است محروم می‌گردد و مستحق آتش جهنم خواهد بود. ﴿ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ﴾ **(این همان زیان آشکار است**)یعنی واضح و روشن»[۱].

عامل سوم: ضعف جانب تعبدی به خصوص اعمال قلوب

هر مسلمانی که از ناحیه ایمانی به قلبش توجه کند و بر میزان ارتباطش با خدا وتوکلش بر وی و محبتش نسبت به او، نظارت داشته باشد و در پالایش قلبش از کینه و حسد و کبر تلاش کند، حتماً با لذتی خواهد زیست که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند و حتّی یک لحظه به این فکر نمی‌افتد که آن را با چیز دیگری عوض کند. امّا کسی که از همه‌ی اینها محروم باشد هر محرکی می‌تواند او را به سوی خود جذب کند.

عامل چهارم: ضعف ابزارهای پژوهشی ومعرفتی و بررسی اسنادی

شایع شدن تفکر انتقادی در جامعه‌ای و بالا رفتن سطح ابزارهای پژوهشی و علمی در آن، متأثر شدنش به افکار خارجی را دشوار می‌کند. عکس این قضیه هم صحیح است. و این همان چیزی است که در قضیه‌ی انتشار بسیاری از شبهات مشاهده می‌کنیم. پیشگیری از آن فقط نیازمند یک تفکر نقادانه و یک بررسی دقیق علمی است تا تأثیر گذاریش را ابطال کند. و در این کتاب خواهد آمد که از جمله قواعد پیشگیرانه: ایجاد تعقلی انتقادی و تقویت ابزارهای پژوهشی علمی است.

عامل پنجم: ضعف علم شرعی

در دو دوره از دوره‌های (چگونه با شبهات فکری معاصر برخورد کنیم؟) یک نظرسنجی از اسباب انتشار شبهات انجام دادم. یکی از پاسخ‌هایی که بیشترین آراء را به خودش اختصاص داده بود، ضعف علم شرعی جوانان بود. و دلیل اینکه ضعف علم، سبب متأثر شدن افراد به این شبهات می‌شود این است که رسوخ شرعی به دارنده‌اش پایگاهی معرفتی و روش شناسانه می‌بخشد که می‌تواند معلومات و تحلیلات جدیدی که بر ذهنش وارد می‌شود را بر اساس آن ارزیابی کند.

---

[۱] - تیسیر الکریم الرحمان(۵۳۵- ۵۳۴)

اما کسی که این مبنای شناختی را نداشته باشد خیلی آسان است که دچار اختلال روشمند و لغزش‌های بزرگ معرفتی شود.

عامل ششم: خلأ و فراغ وقت و ذهن و روح

وسواس عقیدتی خانمی را به یاد دارم که از شدیدترین حالاتی بود که در زندگی‌ام مشاهده کردم. تلاش کردم که با ارائه راهکارهای وسواس زدایی او را قانع کنم ولی پاسخی نگرفت. به گمانم به روانشناس هم مراجعه کرده بود، ولی باز هم بی فایده بود. بعد از آن او را به انجام کارهای علمی و مطالعاتی توصیه کردم که با آنها ذهن و وقتش را که کاملاً فارغ بود، پر کند. نتیجه از آن چه که انتظارش را داشتم بهتر و سریع‌تر بود. و مبالغه نمی‌کنم و نیازی هم به آن ندارم اگر بگویم در مدت زمانی باور نکردنی سیل عظیم سؤالاتش متوقف شد.

میخواهم این را بگویم که فراغ ذهنی و روحی، ذهن و قلب را در معرض هر قضیه‌ای مشغول کننده – هر چند بد هم باشد- قرار می‌دهد. ولی کسی که اوقات و ذهن و روحش با علم و عمل و معرفت وایمان اشباع شود این خود در برابر بسیاری از افکار انحرافی و وسوسه های نگران کننده، مانع بزرگیست.

بخش سوم ازعوامل تأثیرگذاردرشیوع شبهات:

وجود جو انب نقص درسبک دعوت وتوجیه ودرمان شرعی

که در شکل های متنوعی میتوان آن را مشاهده کرد. من جمله:

۱- وجود فاصله وشکاف بین بسیاری از متخصصین شرعی و بین عموم جوانان. که منجر به پیدا کردن تصور ناقصی از واقعیت موجود و انزوای عاطفی دو سویه می‌شود. و بدتر از این موجب می‌شود که نقش الگوها - که در جانب اصلاحی جایگاه ویژه‌ای دارد- خنثی شود.

می‌توانی سیره پیامبرﷺ و ارتباط نزدیکش با طبقات مختلف جامعه و آثار این ارتباط بر مردمی که اخلاق بزرگ و صبر وشکیبایی را در انسانی زمینی می‌دیدند، در ذهنت تصور کنی. چقدر زیبا خواهد بود و چه ارزش‌های مثبتی که در درون افراد به وجود می‌آورد.

۲-نبود تنوع در روش‌های دعوت که متناسب با عوامل اثرگذار و رویدادهای تازه باشد.

پیامبرﷺ با اینکه وحی و تأیید و نصرت الهی همیشه همراهشان بوده به گونه ای که از بسیاری روش‌ها، بی نیازش مینمود. اما در گفتمانش برای رساندن معلومات شرعی از اسالیب متنوعی استفاده می‌کرد: سوال پرسیدن، ترسیم اشکال یا خطبه‌ای بلیغ و ... برای همین اقتدای به ایشان در این مسائل از امور مورد تأکید است. خاصتاً در این زمانه که بازار تبلیغات گرم است و سحر تصویر حرف اول را میزند.

۳- از دیگر جوانب نقص: کمبود فضا برای گفتگوهای آزاد است که در آن برای جوانان این شعور ایجاد شود که وسیله‌ای اطمینان بخش با افقی گسترده برای طرح سؤالات وایراداتشان وجود دارد.

بارها در خیال خودم صحنه‌ای از گفتگوها را ترسیم می‌کنم که تمنای دیدن آن را در میدان دعوت دارم. سالن مملوء از جوانان مشتاق و سخنرانی توانمند و کارکشته و مسلّط از لحاظ شرعی و فکری و معرفتی که پشت تریبون و بر روی سکوی سخنرانی حاضر شده و دارای روشی اقناع کننده و قدرت و توانایی بالایی در گفتگو است. میدان هم برای مشارکت جوانان و طرح پرسش‌ها و ایراداتشان

در نهایت آزادی و آسودگی خیال، باز است. شخص سخنران هم به خوبی از این سؤالات استقبال می‌کند و افراد حاضر را با پاسخ‌های جذابش مات و مبهوت خود کند. همانند سخنرانی‌های استاد «احمد دیدات» یا هم اکنون دکتر «ذاکرنایک». چه پیام‌های مثبتی که به حاضرین ارسال می‌شد. چه افکاری که تصحیح شده و چه ایرادات فراوانی که پاسخ داده می‌شد. روح‌هایی که صیقل و قلب‌هایی که آسوده خاطر و مطمئن می‌شود. و نمیدانم که آیا این رؤیا محقق می‌شود؟ و آیا زمانش نزدیک خواهد بود؟ و چه تعداد داعی توانمند وجود دارد که می‌توانند در آن جایگاه حاضر شوند؟ پروردگارا وضعیتمان را اصلاح کن.

۴- ضعف گفتمان شرعی - عقلانی و استدلالی:

این از بزرگترین اسباب است. و در ادامه بیشتر توضیح خواهم داد.

ویژگی‌های گفتمان دینی مؤثر درمیدان فکری معاصر

پنج ویژگی را بیان خواهم کرد که اگر در گفتمان دعوی وجود داشته باشد به اذن خدا، اثر بزرگی در میدان فکری معاصر خواهد داشت. و بخاطر اهمیت ویژگی اول، کمی به شرح و بسط آن پرداخته‌ام و امیدوارم این تفصیل، باعث قطع تسلسل در ذهن خواننده گرامی نشود.

ویژگی اول: اهتمام به گفتمان عقلانی:

افرادی هستند که گمان می‌کنند در ادله شرعی و نقلی، دلایل عقلی وجود ندارد. در نتیجه به خاطر دلیل عقلی، از اهمیت وارزش دلیل نقلی می‌کاهند. و حصول یقین را در استدلال به دلیل عقلی می‌بینند نه دلیل نقلی. اما هیچ کدام از این حرف‌ها صحیح نیست. چرا که ادله شرعی برای اثبات اصول عقیده و توحید و غیره، مملوء از دلایل عقلی است.

«ابن تیمیه» ؒ در نقد ادعای متکلمین که میگفتند ادله‌ی قرآن و سنت، مجرد اخباری هستند که مبتنی بر عقلیات نیست می‌فرماید: «حقیقت، همانی است که سلف امت و امامان اهل علم و ایمان می‌گویند مبنی بر اینکه: الله متعال برای اثبات اصول اعتقاد وعلم به آن، دلایلی عقلی را بیان کرده که هیچکدام از این افراد (یعنی متکلمین) نمی‌توانند مانند آن را ذکر کنند. و و اوج استدلاشان را اگر در نظر بگیریم، می بینیم که خلاصه ای از آن به بهترین وجه در قرآن آمده است»[1].

«ابن ابی العز حنفی» می‌فرماید: «اگر شخصی در روش‌های عقلی که متکلمین و فیلسوفان بیانش کرده‌اند تأمل نماید، خواهد دید که بخش های صواب و صحیح آن را قرآن، با واضحترین و مختصرترین عبارات بیان کرده است. و کمال و صحتّ که در روش‌های قرآنی وجود دارد، هیچ وقت مانندش نزد آنان یافت نمی‌شود»[2].

وکسی هم که کتاب خدا را مطالعه کند و در سنت پیامبرﷺ تأمل نماید، گفتمان عقلانی را به طور وضوح در آن دو حاضر و ناظر می یابد.

به عنوان مثال: آیات قرآنی که به اثبات زنده شدن دوباره می‌پردازد:

---

[1] - مجموع الفتاوی ج۳ ص۱۸۴

[2] - شرح العقيدة الطحاوية ج۱ص۷۶

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخۡلُقَ مِثۡلَهُمۡ وَجَعَلَ لَهُمۡ أَجَلٗا لَّا رَيۡبَ فِيهِ فَأَبَى ٱلظَّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورٗا ٩٩﴾ [اسراء-۹۹]. **(آیا نمی‌دانند، که الله که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ قادراست که مانند آن‌ها را بیافریند، و برای آنان سرآمدی مقررکرده که شکی درآن نیست، سپس ستمکاران جزناسپاسی را قبول نکردند).**

و این فرموده:

﴿أَوَ لَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَلَمۡ يَعۡيَ بِخَلۡقِهِنَّ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحۡـِۧيَ ٱلۡمَوۡتَىٰۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٣٣﴾.[احقاف -۳۳] **(آیا ندیدند خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، و درآفرینش آن‌ها (ناتوان و) درمانده نشده، قادراست برآنکه مردگان را زنده کند؟! آری، او برهرچیزی تو انا است).**

این آیات در اوج اقناع عقلی است؛ چرا که مشرکین قریش اقرار می‌کردند که الله متعال، خالق آسمان‌ها و زمین است. لذا اینگونه علیه شان استدلال میکند: کسی که خالق آسمان‌ها و زمین از عدم است می‌تواند مانند آن را بیافریند و من باب اولی می‌تواند کمتر از آن را بیافریند: ﴿لَخَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ أَكۡبَرُ مِنۡ خَلۡقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٥٧﴾. [غافر-۵۷] **(مسلماً آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگتراز آفرینش مردم است، ولیکن بیشترمردم نمی‌دانند).**

و از جمله گفتمان عقلانی در قرآن می‌توان این فرموده الله متعال را بیان کرد:

﴿أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ٣٥﴾ [طور-۳۵] **(آیا آن‌ها ازهیچ (و بدون آفریننده)، آفریده شده‌اند، یا خود خالق (خویش) اند).**

این تقسیم بندی، عقل را در حالت احتمال دوگانه ای قرار میدهد که اگر در تأیید هیچ کدام، دلیلی پیدا نکرد به دنبال راه حل سومی است که آیات بعدی و قبلی آن را روشن می‌کند. و این راه حل سوم: همان وجود الله متعال است.

از مراجع مفید در این باب می‌توان به کتاب «ادله عقلی و نقلی در اثبات اصول اعتقاد» نوشته «سعود عریفی» و کتاب «بلاغت احتجاج عقلانی در قرآن» نوشته «زینب کردی» و کتاب «روشهای جدل در قرآن» نوشته «زاهر بن عواض المعی» اشاره کرد.

وقتی به سنت پیامبرﷺ نیز نگاه می‌کنم، مواردی از این اقناع عقلی را خواهیم یافت که در نهایت زیبایی و ظرافت و استدلال است مانند حدیثی که بخاری و مسلم از ابوهریره روایت می‌کنند:

شخصی از بنی‌فزاره پیش پیامبرﷺ آمد و گفت: زنم پسری سیاه رنگ به دنیا آورده است[1]. پیامبرﷺ فرمود: **آیا شتر داری**؟ گفت: بله. ایشان ﷺ فرمودند: **چه رنگ‌هایی هستند**؟ گفت: قرمز. فرمودﷺ: **آیا درمیانشان خاکستری رنگ وجود دارد**؟ گفت: بله. فرمودندﷺ: **ازکجا آمده است**؟ گفت: شاید گرایش و شباهتی نژادی و دودمانی باشد. آن حضرت ﷺ هم فرمودند: **درمورد فرزند تو هم ممکن است گرایش وشباهتی نژادی و دودمانی درمیان باشد**[2].

---

[1] - یعنی به همسرش در به دنیا آوردن پسری با رنگی مخالف با رنگ پوست خودشان، مشکوک شد که مبادا کاری نامشروع انجام شده باشد.

[2] - بخاری (۶۸۴۷) مسلم (۱۵۰۰)

راه‌های مخاطب قراردادن عقل‌ها

وسایل مخاطب قرار دادن عقل‌ها انواع مختلفی دارد:

- برخی از آن به روش و اسلوب گفتمان بر می‌گردد.
- برخی دیگر به روشهای نقض و ابطال اقوال مخالفین بر می‌گردد.
- و برخی هم مربوط به گامی قبل‌تر است. یعنی مشخص کردن محدوده‌ی عقل و ارتباطش با تسلیم و انقیاد در برابر الله ورسولشﷺ.

نوع اول: اسالیب گفتمان

روش‌هایی که به وسیله‌ی آن میتوان عقل را تحریک کرد، متعدد است.

من جمله: روش پرسش کردن. پیامبرﷺ در رساندن برخی معلومات از آن استفاده کرده است. مانند حدیث ابن عمر که پیامبرﷺ می‌فرماید: «**کدام درخت است که شبیه مسلمان است و برگ‌هایشان نمیریزد**؟». یا مانند حدیث ابوهریره که در صحیح مسلم آمده و پیامبرﷺ می‌فرماید: «**آیا می‌دانید مفلس کیست**؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که پول و کالایی ندارد. ایشان ﷺ فرمودند: **مفلس امّت من درروز قیامت کسی است که با روزه ونماز وزکات می‌آید. اما به این دشنام گفته، به دیگری بهتان زده، مال آن یکی را خورده و خون این یکی را ریخته و دیگری را ضرب و شتم کرده است. برای همین به این و آن از نیکی‌هایش داده می‌شود. و اگر قبل از استیفای حقوق، حسناتش تمام شود ازگناه طلبکار انش کم شده و برگناهان وی افزوده می‌شود و سرآخر به جهنم انداخته می‌شود**».

از دیگر روشها: استفاده از مقایسه و ضرب مثال است.

و راز وحکمت مثال زدن از لحاظ عقلی همان مقایسه‌ای بودنش است. و از مثال‌های امروزی که می‌توان در پاسخ به این سؤال که: چطور به خدا ایمان داشته باشیم در حالی که او را نمی بینیم؟ الکترون است. به این خاطر که وجود الکترون از مسائل قطعی علم است و دانشمندان به عنوان یک حقیقت موجود آن را پذیرفته‌اند. با اینکه تا کنون آن را مشاهده نکرده و فقط آثارش را دیده اند، به همان شکل ما هم به خدا ایمان داریم هر چند که او را مشاهده نکرده‌ایم ولی آثارش را می‌بینیم.

روش دیگر: یادگیری مهارت‌های سخنرانی و قدرت اقناع است که ضروری است قشر داعی و خطیب، آن را به خوبی یاد بگیرند. و حتّی افرادی که استعداد خدادادی در این زمینه دارند، می‌توانند از بعضی از این مهارت‌ها که در برنامه‌های یادگیری سخنرانی و دوره‌های قدرت متقاعد سازی مطرح می‌شود، استفاده کنند.

روش دیگر: اثبات و چیدن مقدمات اولیه و بدیهی و سپس با توجه به آن، حرکت به سمت نتیجه و مطلوبی که می‌خواهیم به دستش آوریم. و این از مهمترین روشهاست.

به عنوان مثال: برای رسیدن به این نتیجه که: (ما مخاطب آیاتی هستیم که به اطاعت پیامبرﷺ دستور می‌دهد و این اطاعت هم میسّر نمی‌شود مگر به وسیله‌ی تبعیت و پذیرفتن احادیث صحیحی که از ایشان وارد است). باید از این مقدمه شروع کنیم که: [قرآن نه فقط برای صحابه، بلکه برای تمامی بشریت نازل شده است].

همه‌ی اینها مربوط به نوع اول از راه‌های مخاطب قرار دادن عقول است.

نوع دوم :روش نقض و ابطال سخنان مخالفین

این هم راه‌هایی دارد. من جمله:

- ابراز تناقضات عقلی و یا روشمند در گفتمان مخالف. به عنوان مثال: ابراز تناقض منکر سنت هنگامی که برای اثبات سخنش به خود سنت استدلال می‌کند.
- نشان دادن لوازم وتبعات فاسد سخنان مخالف. به عنوان مثال: اثبات باطل بودن سخن ملحدین و بی دینها که منکر زنده شدن دوباره و حساب و کتاب هستند به وسیله‌ی سؤال کردن از سرنوشت ظالمانی که هزاران و ملیون‌ها نفر را کشته‌اند که آیا بعد از مردنشان محاکمه خواهند شد؟ و آیا مظلومان انتقامشان را از این ظالمان خواهند گرفت؟

ملحدان به زنده شدن دوباره باور ندارند. لازمه‌ی سخنشان این است که هیچ تفاوتی بین ظالم و مظلوم نیست. بلکه وضعیت ظالم بهتر است چرا که از زندگیش که گمان می‌کند بعد از آن زندگانی دیگری نخواهد بود، لذت می‌برد. بر خلاف مظلومی که از آن محروم شده است.

نوع سوم: توجه ویژه به عقل

از این جهت که مشخص کنیم: مصدری برای شناخت بوده و محدوده کارایش مشخص شود و ارتباط و پیوندش با نقل و موضعش نسبت به غیبیات و مانند آن تعیین شود.

همه اینها عقل را در جایگاه صحیح خود قرار داده، طوری که قدرت فراگیری و ارزیابیش را بالا می‌برد.

این جولانی در دنیای فراخ عقل بود. بعد از آن به ویژگی دیگری از ویژگی‌های گفتمان دعوی موثر می‌پردازیم.

دوم: بینش و درکی صحیح نسبت به حقیقت سؤالات موجود در این عرصه و حقیقت سخنان مخالف:

چه بسا شخص خطیب یا داعی در انتخاب موضوعی که می‌خواهد به واسطه‌ی تریبونی که در اختیارش هست یا به واسطه‌ی شبکه‌های ارتباط جمعی، مطرحش کند، سردرگم شود. امّا اگر آنان پیگیر مسائلی باشند که دغدغه جوانان بوده و فکرشان را مشغول کرده است، این سردرگمی و آشفتگی، برطرف می‌شود.

هر روز مسائل جدیدی مطرح می‌شود و افکار در حال سبقت گرفتن از یکدیگرند و کسی که هوشمندانه واقعیت موجود را رصد کند، می‌داند چه وقت باید سخن بگوید و چه چیزی را باید مطرح کند.

هنگامی که مشاهده نمود نسبت به قضیه‌ای شرعی، کشمکش فکری وجود دارد، سعی کند او هم نظرش را بیان کند البته بعد از درک حقیقت اعتراض وارده و درک ماهیت سؤال، و بعد از آن که همه آماده و مشتاق شنیدن و خواندن هر رأی و نظر جدید در این قضیه باشند.

سوم: مراعات کردن وضعیت مخاطبان و مراعات نمودن تفاوت سطح آگاهیشان و شناخت روش‌های گفتمانی جذاب یا نفرت‌آور در محیط جوانان.

چهارم: دلیل را با دلیل نه با سب و شتم پاسخ گفتن و رعایت عدل و انصاف در برابر مخالف.

از چیزهایی که در میدان دعوت اثر منفی می‌گذارد، این است که در برابر پروژه تردیدافکنانه در ثوابت شرعی، با سب و دشنام یا دسته‌بندی اشخاص رویارویی کرد بدون آن که وجه خطای سخن ومدعایش با دلیل و روشی اقناع آمیز واضح گردد.

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که در محافل جوانانه فقط یک ادبیات قابل پذیرش است. و آن هم ادبیاتی است که سخن را واکاوی می‌کند نه گوینده را و به جای نقد قائل، معلومات ارائه شده را به چالش می‌کشاند.

تردیدی نیست که این روش همیشه و همه جا به کار نمی‌آید ولی تا وقتی که ممکن باشد و در این بین حقّی ضایع نشود تأثیر و کارایيش، بیشتر است.

همچنین رعایت عدل وانصاف در برابر مخالف و رعایت اخلاق با وی و متهم نکردن نیّتش به صرف این که سخنی اشتباه را مطرح کرده، از مهمترین ویژگی‌های مؤثر در میدان فکری معاصر است. البتّه حالاتی استثنائی و تنش‌زا وجود دارد که در برخورد با آن ممکن است اعصاب از کنترل خارج شود. نزدیکترین مثال افرادی هستند که خود را قرآنی‌ها می‌نامند.

پنجم: نیّت صادقانه در هدایت مردم

داشتن صدق نیّت و اشتیاق برای تبلیغ افکار و اخلاص داشتن در آن و داشتن نیت منفعت رسانی به مردم، حتماً و به ناچار در حالات چهره و نحوه گفتار و ادبیات شخص مبلغ نمایان می‌گردد. و به شخص دنبال کننده، احساس ارزش و اهمیت را می‌بخشد. و از همه مهمتر این خداوند است که در سخنانش مقبولیت و ارزش قرار خواهد داد.

چگونه با شبهات فکری معاصر برخورد کنیم؟

برخورد مناسب با این موجِ شبهات این را می‌طلبد که در سه محور فعالیت کرد:

۱- محور پیشگیری برای کسانی که به این شبهات گرفتار نشده‌اند.

۲- محور درمان برای افراد متأثر به آن.

۳- محور کنکاش و گفتگو با مروجین این شبهات.

در صفحات پیش رو به تبیین و بسط جزئیات این سه محور خواهم پرداخت و قواعدی روشمند را برای هر کدام بیان خواهم کرد. به ترتیب زیر:

اولاً: قواعدی پیشگیرانه در برابر شبهات فکری معاصر.

دوماً: قواعدی درمانی برای برخورد با این اشکالات و شبهات بعد از مطرح شدنش.

سوماً: قواعد گفتگو و مهارات جدلی برای نقاش با مروجین این شبهات.

قواعدی پیشگیر له دربر لرشبهات فکری معاصر

قاعده اول: تقویت باور به اصول اسلام

بعد از اصطکاک و ارتباطی که با طبیعت و ماهیت سؤالات جوانان داشته ام، به این قناعت و باور رسیده ام که برای افزایش ایمان، تقویت یقین و حمایت قلب از شراره شک و تردید، لازم است توجهی ویژه به عرضه عقلانی دلایلِ اصول دین، داشته باشیم. واینکه اگر قلب به این اصول یقین نداشته باشد و یا با دلایل حقانیتش آشنا نباشد، سریع‌تر دچار شک و تردید و اضطراب می‌شود.

این موضوع با اینکه حضور ملموسی در قرآن دارد و با این که نیاز به مطرح کردن آن ضروری است، ولی توجه و اهمیت دادن به آن در حدی قابل قبول نبوده است. برای همین دور از انتظار نیست که بسیاری از جوانان جامعه اسلامی به این امواج تردیدافکنانه در مورد ذات الهی یا قرآن یا پیامبرش دچار شود.

و به خاطر اهمیت این قاعده پیشگیرانه، به بیان تعدادی از وسائل عملی که آن را تقویت و پشتیبانی می‌کنند، خواهم پرداخت.

وسایل تقویت یقین:

اولاً: احیا و نشر عبادت تفکر در آیات و نشانه‌هایی که الله متعال در هَستی به ودیعه نهاده است.

در قرآن به تفسیر ارتباط بین تفکر و بین درک حقایق بزرگ پرداخته شده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱].**(کسانی‌که الله را درحال ایستاده و نشسته، و بر پهلوی خویش (آرمیده) یاد می‌کنند، و درآفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، (و می‌گویند:) پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، منزّهی تو! پس ما را ازعذاب آتش (دوزخ) نگاه دار).**

این افراد بعد از تفکر، خلقت آسمان‌ها و زمین را دلیلی برای نفی عبثیت و بی‌برنامه بودن دانستند.

همچنین تفکر و تأمل در نفس و آفاق، منجر به پیدا کردن یقین نسبت به صحت قرآن می‌شود. و می‌فرماید:
﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّۗ﴾ [فصلت: ۵۳].
(به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است).
ضمیر در (أَنَّهُ) به قرآن باز می‌گردد. این آیه از آن آیاتی است که نیازمند تأمل فراوان است.
الله متعال در قرآن افرادی را که از تفکر در آیاتش رویگردان هستند، سرزنش می‌کند و می‌فرماید:
﴿وَجَعَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ سَقۡفٗا مَّحۡفُوظٗاۖ وَهُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهَا مُعۡرِضُونَ﴾ [الأنبیاء: ۳۲]. **(و آسمان را سقفی محفوظ قراردادیم، و آن‌ها از آیات آن روی گردانند).**
و امیدوارم این تمدّن مدرن، ما را از عبادت تفکر در آسمان و ستاره‌گان و نفس و حیوانات، محروم نکند.
از جمله وسایل احیا و نشر عبادت تفکر :
۱- نشر تولیدات تصویری و نوشتاری که در حوزه‌ی تفکر و تأمل یاریگر است.
بسیاری از فیلم‌های مربوط به جهان هستی و انسان و حیوانات و دریاها، آدمی را بر تفکر در نشانه‌های خداوند یاری می‌کند. یکی از افرادی که همیشه سعی میکرد این نوع فیلمها را در برنامه‌هایشان نشان دهد، دکتر «مصطفی محمود» بود که تأثیر خوب و به سزایی هم داشت.
۲- برگزاری مسابقات بهترین تولید مواد تصویری یا پژوهش‌های نوشتاری در این حوزه.
۳- انجام مسابقات پرسش و پاسخ یا خلاصه کردن کتاب‌های موجود در این زمینه.

دوم: نشر عبادت تفکر در آیات شرعی خداوند و آشتی دادن مردم با قرآن

الله متعال قرآن را نازل کرده تا مردم را به هدفی که برایش آفریده شده‌اند، راهنمایی کند و تا که او را به مردم بشناساند و از زنده شدن دوباره و حساب و پاداش آگاهشان کند. و همه اینها را با ادله‌ای روشن و قاطع اثبات می‌کند. پیوسته و برای همیشه، قرآن از بین برنده‌ی تردیدها و شکوک، و تقویت کننده‌ی یقین و نیز دمنده‌ی روح ایمان در نفوس افرادی است که خداوند به آنان اراده خیر دارد.

در برهه‌ی فعلی در نشر عبادت تدبر در قرآن و قابل فهم کردن تفسیر برای عامه مردم، تلاش‌های خوبی صورت گرفته است. مانند کارهایی که مرکز تدبر و مرکز تفسیر در این حوزه انجام داده‌اند. خداوند متعال پاداش خیرشان دهد.

سوم: توجه و اهتمام به کتاب‌هایی که به بیان دلایل صحت اصول اسلام پرداخته است.

علما از قدیم و جدید در این حوزه قلم فرسایی کرده‌اند. بسیاری از علمای قدیم درباره‌ی اعجاز قرآن نوشته‌اند. مانند «خطابی» و «رمانی» و «باقلانی» و «جرجانی» و دیگران. و بیشتر از این را هم در باب دلایل صحت نبوت نوشته‌اند، من جمله نوشته افرادی مانند «ابو نعیم اصفهانی» و« قاضی عبدالجبار» و «بیهقی» و غیره.

اما در اینجا بعضی از کتاب‌های معاصر نوشته شده در این حوزه را بیان خواهم کرد که می‌توان در برنامه‌های مطالعه گروهی یا در ضمن مسابقه‌های خلاصه نویسی و مواردی دیگر، درجشان کرد.

کتاب: «النبأ العظیم» نوشته «محمد عبدالله دراز» کتابی زیبا که به بیان دلایل صحّت قرآن و صدق پیامبرﷺ پرداخته است، آن هم با ادبیاتی زیبا و تعابیری بلاغی که احساسات و شعور آدمی را به وجد می آورد. ایشان کتاب دیگری در همین موضوع دارند با عنوان: «**مدخل الی القرآن الکریم**» .

- کتاب «براهین و ادله ایمانی» نوشته «عبدالرحمن حسن حبنکه میدانی».
- کتاب «نبوت محمد از شک تا یقین » نوشته «فاضل سامرائی».
- کتاب «ادله عقلی و نقلی در اثبات اصول اعتقاد» نوشته «سعود عریفی» کتابی ارزشمند و مملو از تحریرات علمی.
- بخش دوم کتاب تصویر کامل[۱].

چهارم: توجه به موضوع خدا و صفات و عظمت و وحدانیتش درگفتمان دعوی

در برنامه آموزشی اعتقادی جوامع ما به قضیه توحید الوهیت توجه و اهتمام زیادی شده است. که نتیجه‌ی خوبی در آگاهی رسانی مردم در این باب داشته است. اما به توحید مقارن و مقدم بر آن یعنی توحید ربوبیت، آن توجه شایسته و شایان

[۱] - از تألیفات مولف است. م

نشده است. با اینکه قرآن مملوء از سخن گفتن در مورد خدا و اسماء و صفات و افعالش می‌باشد و بلکه اول آیه‌ی نازل شده قرآن در این مورد است: ﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ٣﴾ [العلق / ۱-۳]**(ای پیامبر) بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید . (همان پروردگارکه انسان را ازخون بسته آفرید. بخوان، و پروردگارت (ازهمه) بزرگوارتر است.**

و امروزه نیاز به سخن گفتن در این باب ضروری بوده و باید در وسایل و ابواب مختلف گفتمان دعوی گنجانده شود.

پنجم: اهمیت دادن به عبادت قلب دردعوت و علم و عمل

«ابراهیم خلیل» در برابر الله متعال، بسیاری فروتن و منیب و اهل توکل و یقین بود. هنگامی که قومش درباره‌ی خداوند متعال بر وی اعتراض کردند، به آنان فرمود: ﴿أَتُحَٰٓجُّوٓنِّي فِي ٱللَّهِ وَقَدۡ هَدَىٰنِۚ﴾ [إنعام-۸۰]؟! **(آیا دربارۀ الله با من مجادله و ستیز می‌کنید؛ درحالی‌که مرا هدایت کرده است؟!)**

آنان از یقین و معرفت و نوری که قلب ابراهیم را فراگرفته بود خبر نداشتند. او نمی‌تواند این نعمت ایمانی را با هیچ چیزی عوض کند. آیا امنیت را با ترس و یا آرامش و اطمینان را با اضطراب تعویض کند؟

برای همین در آیه‌ی بعدی می‌خوانی:

﴿فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨١﴾ [الأنعام: ۸۱] **(پس اگر می‌دانید کدام یک ازاین دودسته به امنیت شایسته‌تراست؟)**

مقوله مشهوری از یکی از عابدان سلف هست که می‌گوید:«اگر پادشاهان و شاهزاده‌گان از نعمت ولذت درون ما باخبر می‌شدند با شمشیر هم که شده آن را از ما می گرفتند».

به نظرتان شخصی که چنین احساس و شعوری را داشته باشد، شبهات در وی تأثیر می‌گذارد؟!

فرمولی ایمانی و زیبا هست که «هِرَقل» پادشاه روم به ابوسفیان آموزش داد هنگامی که از وی در مورد پیروان پیامبرﷺ از مهاجرین و انصار سؤال می‌کرد که آیا هیچ کدام از آنان بعد از ایمان آوردنشان به نشانه اعتراض از دینش خارج می‌شوند؟ ابوسفیان در پاسخش گفت: خیرا!. هرقلِ کافر هم گفت: این خاصیت

ایمان است. وقتی لذت و سرورش با دل‌ها آمیخته شد، هیچ کسی از آن اعتراضی ندارد[۱].

پیشگیری از شبهات شک و کفر و الحاد، برای قلبی که شیرینی ایمان را نچشیده باشد، بسیار دشوار است. چرا که اگر ایمانش را ترک کند، احساس به خسارت و از دست دادن چیزی نمی‌کند. امّا کسی که طعم و لذت ایمان را چشیده باشد هیچ جایگزین دیگری را نمی پذیرد. برای همین، اهمیت دادن به تقویت ایمان قلب و وابستگیش به خدا و توکل و انابت و خشیت و محبت و امیدش به وی، از بزرگترین اسباب پیشگیری از شبهات است. امّا این قضیه در گفتمانمان چه جایگاهی دارد؟ آیا حجم شایسته و مقبولی را به آن داده‌ایم؟ مگر غیر از این است که قرآن به آن توجه ویژه‌ای داشته و در گفتمان پیامبرﷺ و یا در سخنان اهل علم فضای ویژه ای را پر کرده است؟

تردیدی نیست که منشأ بسیاری از شبهات، ضعف ایمان و نچشیدن شیرینی آن است. برای همین نیاز داریم در ایمان و قلوب و اعمال و صداقتمان با خدا، بازنگری کنیم. و همه‌ی اینها خودش نوعی پیشگیری و نیروی بازدارنده قوی در برابر جنگ فکری است که متوجه اسلام و ثوابتش شده است.

از کتاب‌هایی که به این موضوع پرداخته، می‌توان به کتاب‌های «ابن قیم» به خصوص کتاب «**مدارج السالکین**» اشاره کرد. قبل از وی نیز بسیاری از متصوفه و اهل زهد و عبادت در این باب سخنان پراکنده و یا گردآوری شده زیادی را دارند.

ششم: داستان تازه مسلمان شده‌ها

این داستانها در به ایجاد آرامش ایمانی اثر بزرگی دارد به خصوص هنگامی که مشاهده می‌کنی که هر کدام، دارای تخصصی جداگانه و از اماکن مختلفی هستند. و اینکه وقتی می بینی با قناعت و رضایت و احساس بهتر شدن، وارد اسلام می‌شوند. با وجود این تبلیغات وسیعی که برای بدنام کردن وتخریب چهره‌ی اسلام و مسلمین صورت می‌گیرد، اما می‌بینیم که چگونه از غرب و شرق افراد زیادی بر دروازه اسلام ازدحام کرده‌اند و برای مسلمان شدن از هم سبقت می‌گیرند.

بخش زیبای داستان این افراد اینجاست که ما را با معانی ایمانی آشنا می‌کنند که با آنها برخورد نکرده‌ایم. این افراد قرآن را با قلب و چشمانی مشتاق به شناخت

[۱] - www.youtube.com/watchty-fUwKJACA

کلام الله، تلاوت می‌کنند. قبل از این، تلخی کفر و حیرت را چشیده‌اند. من این را خودم لمس کرده‌ام؛ هنگامی که قسمت‌هایی از برنامه «به وسیله‌ی قرآن هدایت شدم» از استاد «فهد کندری» را مشاهده می‌کنم، که در این حوزه یکی از زیباترین برنامه‌هاست. و پیشنهاد می‌کنم برای تحقق هدف تقویت و ترسیخ یقین، قسمت‌های مختلف این سلسله در برنامه‌های خانوادگی و مدرسه‌ای نشر و نمایش داده شود.

قاعده پیشگیر له دوم: ایجاد تفکر انتقادی

عقل نقاد؛ همان عقل پژوهشگر است که ادعای بدون مدرک و یا دلایل فاسد را نمی‌پذیرد و سفسطه‌های منطقی وی را نمیفریبد.

بسیاری از شبهاتی که بخشی از جوانان به آن متأثر شده‌اند از مهترین عوامل تأثیرگذار بودنش: نبود تفکری نقادانه و عقلانیتی کاوشی می باشد. برای همین، توجه به کاشت مفاهیم تفکر صحیح که بتواند معلومات مقبول و مردود را از هم جدا کند، در تقویت نیروی بازدارنده فکری و مقاوم شدن در برابر شبهات، کار مهمی است.

دانشمندان مسلمان به واکاوی و وارسی معلومات قبل از پذیرفتن آن، توجه شایانی داشته‌اند. از بارزترین نمونه آن می‌توان: به منظومه‌ی کاوشی و وارسی خیره کننده علمای حدیث نگاهی انداخت که به وسیله‌ی آن، راویان حدیث را نقد کرده‌اند و به مجرد ظاهر شخص فریفته نشده‌اند و بین روایات، مقارنه و موازنه برقرار کرده‌اند. احادیث منقطع را تضعیف کرده و افراد کذاب را کشف میکردند. و این گونه روش نقادانه آنان باعث حفظ و حراست سنت پیامبرﷺ شده است.

همچنین علمای مسلمان به بیان اصول مجادله صحیح و مناظره سودمند پرداخته‌اند و از حجت‌ها و استدلالهای مقبول و نامقبول و مسائل دیگر مربوط به این باب سخن‌ها دارند که می‌توان در کتاب‌های آداب پژوهش و مناظره و یا علم جدل، به واکاوی و بررسی آن پرداخت.

تمامی اینها با عقلانیتِ شکاکِ شیفته «نمیدانم» و «شاید» و «شاید اینطور باشد» تفاوت دارد. ویژگی و امتیاز تفکر انتقادی به حجم اخباری نیست که در آن تردید کرده یا قبولش نمی‌کند، بلکه بر می‌گردد به میزان توجه و دقتش به عوامل وقرائنی که موجب پذیرفتن یا نپذیرفتن این اخبار است.

تردیـدی نیسـت کـه در ایـن حـوزه مـا نیـاز بـه دوره‌هـای آموزشـی و سـخنرانی و اجراهای عملی داریم تا چگونگی اجرای صحیح تفکر انتقادی را آموزش داده و بین آنچه ذکر شد و بین تفکرِ منفیِ شکاک، تمایز ایجاد شود. ما می‌توانیم فرزندانمان را بر اسـاس تفکـر انتقـادی، تربیت کنیم آن هم با پیاده سازی اصـول ایـن نـوع از تفکر بر روی اخبار و نظراتی که از مدرسه یا درجمع دوستان می‌شـنوند. واینگونه میتـوان بـه آنـان، نحـوه حکـم و قضـاوت بـر ایـن اخبـار بـه وسـیله اصـول توثیـق و واکاوی دقیق را، آموزش داد.

از چیزهـایی کـه در تقویت ابزارهـای تفکـر انتقـادی سـهیم می‌باشـد، ایـن اسـت کـه شخص با روش‌ها و مهارت‌های پژوهش علمی آشـنا باشـد. عقل نقاد، نیاز دارد که مصادر معلومات را بشناسد و بداند که برای توثیق و اطمینان حاصل کردن از آن و تـدقیقش، چگونـه بایـد برخـورد کنـد. بـرای همـین بـرای آمـوزش چگـونگی پـژوهش الکترونیکی جهت کسب معلومات از مصادر موثوق و قابل اعتماد و همچنین برای چگونگی مطمئن شـدن از صحت حدیثی در فضـای مجازی و کتب معتمد، نیازمند برگزاری دوره های آموزشی هستیم.

قاعده پیشگیر انه سوم: پیدا کردن رسوخ درعلم شرعی

منظـور از رسـوخ در علـم شـرعی، خوانـدن و مطالعـه کـردن اصـول علـوم شرعی(عقیده و فقه و اصول فقه و مصطلح حدیث، لغت و علـوم قـرآن) اسـت. و این مسئله خیلی مهم است. چرا که با داشتن رسوخ علمی، شخص دانش آموز دارای یک مبنا و پایگاه معرفتی محکم است که می‌تواند بر آن تکیه کند و در هنگام بـروز اشـکالات بـه آن مراجعـه نمایـد. بـر خـلاف شخصـی کـه ایـن مبنـا و اسـاس را نداشته وفاقد این پایگاه شناختی باشد.

و از وسـایلی کـه در نشـر ایـن قاعـده پیشـگیرانه یاری‌رسـان اسـت: آسـان کـردن یـادگیری و قابل فهم کردن علـوم شـرعی بـرای جوانـان مـی باشـد، آنهـم بـا برگـزاری دوره‌هـای آموزشـی کوتـاه مـدت بـا روش‌هـای نـوین و وسـایل آموزشـی کمکـی جدیـد. کسـی کـه ایـن کـار را عملی می‌کنـد، ایـن را بدانـد کـه نقـش مهمـی در پیشـگیری از شبهات فکری معاصر ایفا کرده است.

از تلاش‌های قابل تقدیر در راه تحقق آسان کردن علوم، دوره‌های ویژه و منحصر به فـردی اسـت کـه اسـتاد «عـامر بهجـت» در ماده فقـه و اصـول فقـه ارائـه می‌دهـد و

می‌توان در یوتیوب با عنوان «تنبیه الفقیه» و «الطریق الی اصول الفقه» آن را مشاهده کرد.

از مسائل روشمند مهمّی که از نیازهای این مرحله است: توجه به فهم وضبط دقیق ثوابتِ علوم[1] - در هنگام تدریس شرعی - و اکتفا نکردن به شرح متن یا پینوشت یا برداشت نکته و فایده از آن است. اضافه برآن لازم است که حتی شخص، قادر باشد، علم و شناختِ اثباتِ صحّت خود این اصول و اساسیاتِ ماده مورد نظری که قرار است شرح و توضیح داده شود را هم بداند و بیاموزد. چرا که اشتراک و توافق معلم و متعلم در پذیرفتن اصل توضیح داده شده برای مرحله ابتدایی و شروع صحیح است. اما در مرحله بعدی که سوالات و ایرادات زیادی بر خود این اصول وارد می شود، لازم است که طالب علم خوب الفاظ فقهاء و قواعد اصولیون و محدثین را یاد بگیرد وهم توانایی اثبات صحت خود این اصول و قواعد دفاع از آن را داشته باشد[2].

اگر گفته شود: کسی که در دروس شرعی حاضر شود به این اعتراضاتی که علیه ثوابت و اساسیات دین مطرح میشود، متأثر نمیگردد و در نتیجه نیازی به این چیزی که ذکر کردی، ندارد.

پاسخش این است که: طالب علم هر چند فرض بر این باشد که به این ایرادات و شبهات متأثر نمی‌شود، ولی قطعاً از شناخت براهین شرعی و صحت اصول و ثوابتی که یادگرفته، بی‌نیاز نخواهد بود برای اینکه بتواند اعتراضات و ایرادات وارده بر این ثوابت را پاسخ بدهد. مگر اینکه بخواهد از مردم دوری کرده و خودش را به دغدغه‌ها و مشکلاتشان مشغول نکند.

یکی از راهکارهایی که - ساده و آسان - در تحقق این هدف یاری رسان است: توجه به درآمد ها و مدخل علوم است قبل از اینکه شخص به مطالعه شروح و کتاب‌های مطول بپردازد. در این گونه مقدمات و مدخل ها غالبا، دلایلی کلی برای

---

[1] - منظور استاد در اینجا قضایای ثابت و اساسی هر علمی است که به مثابه پاشنه آشیل آن علم بوده و با توجه به آن میتوان از سایر علوم متمایزش کرد. [مترجم]

[2] - منظور استاد این است شخصی که مثلا در عقیده اهل سنت میخواند؛ ایمان: قول و عمل است. یا اینکه در اصول فقه میخوانیم که اجماع، یکی از مصادر تشریع اسلامی است. باید بتواند در مرحله بعد خود این اصول را با ادله اثبات کند و به شبهات پیرامون آن پاسخ دهد. و اینکه بدانیم اجماع یکی از مصادر است کافی نیست برای کسی که بخواهد در میدان دعوت فعالیت داشته باشد. در مرحله اول اینکه بدانیم اجماع چیست و چند نوع است و اساسیاتش را یاد بگیریم کافی است. ولی برای مراحل بعدی باید بتوانیم با ادله نقلی و بلکه عقلی اثباتش کنیم و به اعتراضات وارده پاسخ دهیم.[مترجم]

اثبات صحت اصول درسی مورد نظر و همچنین اسباب توجه به این علم و اهمیتش و آثار منفی وارده در بی توجهی به آن، بیان شده است.

قاعده چهارم: مشخص کردن مصادرتلقی و معرفت و چگونگی تعامل با هر کدام ازآنها

برای ایجاد شناخت، ما به چه مصادری اعتماد و تکیه می‌کنیم؟ محدوده هر کدام از این مصادر چه مقدار است؟ و آیا بین آنها تداخل وجود دارد؟ و کدام مصادر تلقی شرعی، خطایی در آن وجود ندارد؟ و کدام یک ممکن است هم خطا داشته باشد و هم صواب؟

همه این سؤالات برای این نسل مهم است. و اگر به شکلی صحیح به آن پاسخ داده شود، عقل را سازماندهی کرده و ورودی و خروجیهایی که برای کسب معارف به آنها تکیه می‌کند را مشخص می‌کند. و این یکی از راه‌های پیشگیرانه است که در این شرایط زمانی به آن نیازمندیم.

چرا که یکی از بزرگترین اسباب آشفتگی فکری معاصر، انحراف در قضیه مصادر شناخت است. بسیاری از ملحدان خاصتاً در غرب، نسبت به مصادری که انسان، معارفش را از آنها کسب می کند،موضع‌گیری منفی دارند مادامی که بر حس و تجربه تکیه نشده باشد و به شکلی مبالغه‌آمیز و افراطی آن را تنها مصدر واقعی برای کسب معرفت و شناخت می‌دانند. و باعث شده ادله‌ی عقلی که وجود الله را اثبات می‌کند، نپذیرند. چرا که بر تجربه مستقیم تکیه نداشته و در ضمن چهارچوب علوم تجربی قرار نمی‌گیرد. وبه طریق اولی به علوم وحی که مصدرش اخبار صادق است و بر دلایل پیشینی عقلی بنا شده، کلا بی اعتنا هستند.

خیلی از کشمکش‌های مؤمنان با ملحدان نیز بحث و بررسی قضایای مربوط به معرفت و شناخت است و برای همین، عنایت به فهم نظریه معرفت و فروع آن، از مهمترین مسائلی است که مسلمان پژوهشگر معاصر باید با آن آشنایی داشته باشد.

کسی که می‌خواهد تصوّری کلّی از مسئله معرفت و ماهیت و مصادر آن داشته باشد، می‌تواند سخنرانی تصویری استاد «عبدالله عجیری» با عنوان «مدخلی در

فهم نظریه معرفت» را مشاهده نماید که در مرحله‌ی اوّل برای ایجاد تصور کلی در مورد این نظریه و متعلقات و طبیعت شناخت در اسلام، مناسب است[1].

بعد از آن مطالعه کتاب «مصادر شناخت در فکر دینی و فلسفی» دکتر «عبدالرحمن بن زید زنیدی» پیشنهاد می‌شود. و بعد از آن کتاب «معرفت در اسلام» نوشته دکتر «عبدالله قرنی» که کتابی ویژه و منحصر به فرد است، ولی برای شخص مبتدی مقداری دشوار است. بعد از آن کتاب دکتر «عبدالله دعجانی» پیشنهاد می‌شود که موقف شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد معرفت را واکاوی کرده با عنوان «روش شناسی معرفتی ابن تیمیه» که کتابی مفید ولی برای شخص مبتدی و حتّی متوسطه مقداری دشوار است.

همچنین با پاسخگویی به سؤالات مذکور می‌توان بین مصادر شرعی معصوم و مصادر غیر معصوم تمایز قائل شد. قرآن و سنت خطا ناپذیرند و همچنین اجماع علمای مسلمان بر مسئله‌ای معین از مسائل شرعی البته اگر ثابت شود. امّا آحاد علما یعنی تک تک افراد هر چند صاحب منزلت و جایگاه ویژه و والایی در علم باشند، معصوم نبوده و نمی‌توان همه‌ی سخنانشان را پذیرفت اگر چه آن شخص ابوحنیفه یا مالک بن انس یا شافعی و یا احمد بن حنبل باشد.

از مسائلی که در ضمن این قاعده مهم جای میگیرد میتوان به: مسئله تسلیم و فرمانبرداری در برابر نص شرعی اشاره کرد و فهم این موضوع که، این تسلیم و انقیاد بر چه چیزی تکیه می‌کند. و از مراجع مهم در این باب کتاب «سرچشمه گمراهی فکری» نوشته «عبدالله عجیری» و کتاب «تسلیم در برابر نص شرعی» نوشته «فهد عجلان» را میتوان نام برد.

قاعده پنجم: عدم رویارویی با شبهات برای غیر متخصص

برای شخص متخصص در ردّ شبهات این نکته مهم است که بر جزئیات شبهات و تاریخچه آن و نظریه پردازانش آگاهی داشته باشد. و چه بسا نیاز باشد برخی از کتابهایشان را مطالعه کند یا به سایت‌ها و صفحات اجتماعیشان وارد شود تا بتواند جواب صحیح و مناسبی برای آنها داشته باشد.

امّا ورود شخص غیر متخصص به دنیای شبهات یک رسیک خطرناک است که عواقبش زیاد خوشایند نخواهد بود. منظورم از ورود نکردن، شناخت نقد وردیه

---

[1] - www.youtube.com/watchty-ofUwKOJIA

بارزترین شبهاتشان نیست و بلکه منظورم خواندن کتاب‌ها یا دنبال کردن تویت‌ها و پیامهایشان در صفحات اجتماعی می باشد. خواه من باب شناخت آثار فکری دیگران باشد یا از روی کنجکاوی و وقت ضایع کردن یا من باب به دست آوردن معلومات عمومی و دلایلی از این دست.

افرادی را می‌شناسم که با نیاتی خوب وارد صفحات الحادی شده‌اند، ولی تأثیرات منفی بزرگی از آن گرفته که هرگز نخواسته و انتظارش را هم نداشته اند. واین ما را به یاد هشدارهای علمای سلف می‌اندازد که از شنیدن سخنان اهل بدعت ما را برحذر داشته‌اندّ چرا که قلب آدمی ضعیف بوده و شبهه هم– همان گونه که امام ذهبی میفرماید - حالتی ربایشی دارد.

قاعده ششم: مطالعه پیشگیر له ودرمانی کتابهای نوشته شده درشبهات

البته به شروط زیر:

اول: شبهات مربوط به زمان معاصر بوده و منتشر شده باشند. یا به تعبیر امروزی: در دایره خطر باشند.

دوم: کتاب‌هایی در این زمینه خوانده شود که شبهه را مختصر بیان کرده و به بیان مفصل پاسخش پرداخته‌است نه کتاب‌هایی که عکس این عمل را انجام داده است. بعضی از نویسنده‌گان اینگونه ترجیح می‌دهند که شبهه و مستندات و اصولش را ذکر کنند و این برای متخصصین مناسب است. امّا ما از راههای پیشگیری برای شخص غیر متخصص صحبت می‌کنیم. این صنف نیازی ندارند که شبهات تردیدافکنان را مفصلاً با دلایلش بخوانند.

سوم: پاسخ ها، قوی و مستدل باشد. واین را باید از متخصصین پرسید که چه کتابهایی را برای شروع به مبتدیان پیشنهاد میدهند.

از کتاب‌های مناسبی که به بیان شبهات معاصر پرداخته و می‌توان آن را به عنوان کتابی پیشگیرانه ودرمانی خواند، میتوان به کتاب «سنت و جایگاه آن در تشریع اسلامی» نوشته‌ی استاد «مصطفی سباعی» یا جزء اول و دوم کتاب تصویر کامل[1] اشاره کرد.

---

[1] - نوشته خود مولف.

قاعده هفتم: مرتب کردنِ هرمِ اهداف بزرگ بر اساس مراد الهی

منشأ بسیاری از ایرادات امروزی بر اسلام، به مختل شدن هرمِ قضایای غائی بزرگ بر می‌گردد. منظورم از قضایای غائی: خواسته‌هایِ بزرگِ انسانی مانند عبادت و ثبات و آزادی و آبادانی و اثبات ذات و ارضای شهوت و کسب ثروت و...است. و دو قضیه از قضایای بزرگ که همه گروه‌ها و افراد بر مقدم شمردن آن بر سایر موضوعات ومطالبات، اشتراک نظر دارند:

- یکی محقق کردن بندگی برای خدا آن گونه که او می‌خواهد (یعنی هدفی خدامحورانه)
- ودیگری محقق شدن رفاه کامل و آزادی مطلق برای انسان آنگونه که خود وی می‌خواهد (یعنی هدفی انسان محور)

کسی که بر رأس هرم غائی وجود، انسان را مرکز قرار دهد، قطعا در هنگام تعارض با احکام و اوامر الهی، خواسته وی را نیز مقدم می‌دارد. نزد او اولویت آن چیزی است که در رفاه و آزادی و اختیارات و شهوات انسان سهیم باشد هر چند زشت و خارج از فطرت و شریعت خداوندی باشد.

و وقتی شخص متأثر به این الگو ومدل که هوی و امیال انسانی را بر احکام الهی ترجیح می‌دهد، به احکام الهی نگاه کند که در آن تبعیت از دستورات الله و بندگی برای وی بر هر چیز دیگری مقدم است و انسان‌ها بر اساس تقوا و پیرویشان برتری دارند، به تأکید فهم و هضم این احکام برایش دشوار خواهد بود. چرا که با مدل انسان محورانه‌اش در تعارض و تضاد است. لذا در اینجا منشأ اشکال، اختلال در هرم اولویتهای بزرگ است.

اینجا است که می‌فهمیم بسیاری از ایرادات وارده بر احکام شرعی مربوط به کافران مانند جزیه و حد ارتداد، بر می‌گردد به این اختلال در هرم اولویات هرچند با پوشش و بهانه های دیگری ارائه شود.

و بیشترین سوالاتی که مسئولیت پاسخگویی آنها را متحمل میشوم برمیگردد به همین اضطراب و آشفتگی در هرم اولویات انسانی. چرا که خیلی از این افراد ایرادات و اعتراضاتی را وارد میکنند ولی واقعاً نمیدانند منشأ اصلی این اشکال دقیقاً کجاست. برای همین به حجت‌هایی مستمسک می‌شوند که گمانشان بر این است، باعث و منشأ اصلی این ایرادات در آنجا است، ولی واقعیت چیز دیگری

است. و همین باعث می‌شود که پاسخ به سؤالاتشان به مقدمه چینی طولانی برای ورود به موضوعِ ترتیب هرم اولویات، نیاز پیدا کند.

از کتاب‌های مهمی که در این زمینه نوشته شده می‌توان به «نتایج گفتمان سکولاریته» نوشته استاد «ابراهیم سکران» اشاره کرد.

قاعده هشتم: تقویت وبرگزاری برنامه‌های مفید فکری و عاطفی گروهی

وابستگی و انتساب شخصی جوان به برنامه‌های گروهی که توجه و پویاییش را به خود جذب کند - حال در سطح خانوادگی باشد یا دوستانه - باعث می‌شود شخص به نوعی اشباع معرفتی و عاطفی برسد و همچنین موجب میشود راه نفوذ بر بسیاری از مفاسد به دایره توجهات و علایقش بسته شود. اینگونه فعالیت‌ها، فرصتی برای کشف توانمندی‌های شخص و در نهایت پیدا کردن احساس به آرامش وهویت است. و این از لحاظ درونی، مانعی برای رفتن و سوق داده شدن به سوی افکار ناصحیح، ایجاد میکند.

برای همین، توجه به این برنامه‌های سودمند خانوادگی که فضایی را برای گفتگو و تفکر ایجاد می‌کند، جداً مهم است. مانند: برنامه‌های مطالعه گروهی در خانواده و سپس بحث و بررسی بر روی بخش مشخص شده برای مطالعه. همچنین می‌توان به حضور و مشارکت در انجمن‌های فرهنگی که افراد معتمد و حریص بر حفظ وحراست از هویت اسلامی جامعه، آن را مدیریت می‌کنند، اشاره کرد. همه‌ی اینها در تقویت نیروی بازدارنده فکری و پیشگیری از شبهات معاصر، سهیم اند.

نکته جالبِ بحث رفاقت و اثر آن در ثبات و پایداری این است که از وسایل تحقق «شیرینی ایمان» است، کما اینکه در حدیث وارد است: «سه خصلت وجود دارد که در هر کسی باشد شیرینی ایمان را می‌چشد...(یکی از این موارد) شخصی را فقط برای الله دوست بدارد)[1]. و کسی که شیرینی ایمان را چشیده باشد هیچ وقت به تلخی کفر و شک و حیرت راضی نمی‌شود.

---

[1] - صحيح البخاري (۱۶)

قاعده نهم: دعا و مناجات:

عادت کرده‌ایم وقتی کسی به مسافرت می‌رود برایش دعا کنیم که الله متعال از خطرات و چیزهای شرور محفوظش بدارد و سالم برگردد. امّا واقعیت این است که همه‌ی ما در این دنیا مسافریم و هر مرحله را که می‌گذارنیم به اجلمان نزدیک می‌شویم. خطرات زیادی در این سفر چشم انتظارمان است و قطعاً به حمایت و عنایت الهی نیازمندیم. و با ارزشترین چیزی که در این سفر بر آن هراس داریم همان ایمانمان است که ما را به رضایتمندی الله متعال می‌رساند.

«ابراهیم خلیل» می‌فرماید:

﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ٣٥﴾ [ابراهیم: ۳۵] **(و مرا و فرزندانم را از آنکه بت‌ها را پرستش کنیم دور بدار).**

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: « **اللهم لك أسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وإليك انبت وبك خاصمت؛ اعوذ بعزتك لا إله إلا أنت أن تضلني؛ أنت الحي الذي لا يموت، والجن والإنس يموتون** »[1]. [**بارالها..بر یت تسلیم شدم و به تو ایمان آوردم و برتو توکل کردم و به سوی تو بازگشتم و با کمک تو با دشمنانت مبارزه کردم.. به عزتت پناه می‌برم که گمراهم نکنی و هیچ معبود به حقّی جز تو وجود ندارد. تو زنده‌ای هستی که نمی‌میری و جن و انس همه می‌میرند**].

در این سختی شبهات و خطورت آن و کثرت افرادی که در آن سقوط می‌کنند، به شدّت نیازمند دعا هستیم که الله متعال ما و خانواده و دودمانمان را از شرّ آن محفوظ بدارد و ایمان و توحیدمان را برایمان سالم نگه دارد.

---

[1] - صحیح مسلم (۲۷۱۷).

قواعد برخورد با شبهات منتشر شده

قواعد سابق برای پیشگیری از شبهات قبل از دچار شدن مسلمان به آن است. امّا اگر با شبهه‌ای مواجه شدیم به قواعد روشمندانه‌ای نیازمندیم تا به وسیله‌ی آن بتوان برخورد و تعامل صحیحی داشته باشیم.

قاعده اول: استفاده از تفکر انتقادی و استناد علمی در برخورد با معلومات و اطلاعات

نباید برای هر معلوماتی ارزش آن چنانی قائل شد، مادامی که از کمترین درجه وثوقیت علمی برخوردار نباشد. در مورد معلومات آزاد که بی در و پیکر بوده و چهارچوب به خصوصی ندارد، بهترین کار نپذیرفتنشان است. همچنین امکان دارد معلوماتی صحیح باشد ولی استدلال به آن برای موضوعی مشخص ناصحیح باشد. برای همین؛ شخص منتقد باید در سخن مقابل دقت نظر به خرج دهد و واکاویش کند و به صرف اینکه شخصی، اطلاعاتی ارائه داده است که در برابر نقد علمی تاب مقاومت ندارد، نباید دچار سستی شده و دست و پای خودمان را گُم کنیم.

نمونه هایي عملی:

۱- نپذیرفتن و طعنه زدن به احادیثی که معاویه روایت کرده به این ادعا که پیامبرﷺ وی را لعنت کرده است در حالی که این خبر اصلاً صحیح و ثابت نیست. در نتیجه ادعای مذکور، باطل و بی‌اساس است[۱].

۲- طعنه زدن به ابوهریره به این ادعا که امام عمر به وی تهمت دزدی زده است. این خبر هم ثابت نیست[۲].

---

[۱] - مسند البزار (۲۸۹۹۱) (۳۸۳۹). برای معلومات زیادتر نگاه شود به کتاب: (سل السنان في الذب عن معاوية بن أبي سفيان) نوشته سعد بن ضیدان سبیعی.

[۲] - مصنف عبد الرزاق (۳۲۳/ ۱۱) (۲۰۶۵۹).

٣- تردید افکنی در حجیت سنت با این ادعا که امام عمر اوراق را سوزانده که در آن احادیث پیامبرﷺ نوشته شده بود. به این داستان زیاد احتجاج می‌کنند در حالی که صحیح و ثابت نیست[١].

٤- کاستن از شأن و منزلت ابوهریره به خاطر روایت حدیثی به این مضمون (زر غبا تزدد حبا)[٢]: (اگر کمتر به زیارت دیگران بروی، بیشتر دوست داشتنی هستی). که با این سیاقی که نقل میشود، صحیح نیست.

این چهار مورد مذکور نمونه‌هایی از ادعاهایی است که به روایات غیر صحیح استناد شده است و در نتیجه باطل و بی‌اساس است.

نوع دیگری از ادعاها به این شکل است که در آن به روایات و نقل قول‌های صحیح استناد میشود، ولی هنگام بررسی چگونگی احتجاج به آن (بررسی محل شاهد) ، خواهیم دید که نحوه‌ی استدلال و نتیجه‌گیریشان صحیح نیست.

به عنوان مثال:

١- استدلال به این آیه قرآنی:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: ٣٨] **ما درکتاب (لوح محفوظ) هیچ چیزرا فرو گذارنکردیم.**

برای انکار سنت. خطای استدلالشان در این است که کتاب در این آیه منظور لوح المحفوظ است نه قرآن. برای همین استدلال به این آیه برای اثبات چنین مدعایی، صحیح نبوده و باطل است.

یا استدلالشان به این آیه :

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل- ٨٩] **و(ما این) کتاب را برتو نازل کردیم، که بیانگر همه چیزاست.**

در بحث شبهات پیرامون سنت، نحوه استدلال منکرین سنت به این آیه را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

٢- استدلال به حدیث نهی از نوشتن حدیث برای اثبات عدم حجیت آن[١]. نزد بسیاری از علما این روایات، صحیح است، ولی نتیجه گیری مذکور اشتباه

---

[١] - الطبقات الكبرى لابن سعد (١٨٨/٥) (٦١٧٠) .

[٢] - مسند الطيالسي (٢٨٦ /٤) (٦٢٨٥). در صفحات آینده بیشتر راجع به این داستان وحدیث صحبت خواهیم کرد.

است. چرا که نهی از نوشتن، لازمه‌اش نفی حجیت آن نیست. چرا که نفی حجیت اخبار، راه‌هایی دارد که ننوشتن جزو آنها نیست.

از دیگر شکاف‌هایی که به کمک تفکر انتقادی می‌توان کشفش کند: تناقضات موجود در استدلال برای اثبات شبهه‌ای به خصوص است.

به عنوان مثال:

همان حدیث قبلی در مورد نهی از کتابت حدیث. شکاف موجود در اینجا با مورد قبلی تفاوتش در این است که شخص استدلال کننده به این حدیث، دارد به چیزی استناد می‌کند که آن را اصلاً حجت نمی‌داند و این خودش تناقض است.

قاعده دوم: پرسیدن از اهل تخصص

چیزی که دیده میشود این است که بخشی از دختران و پسران متأثر به شبهات الحادی و لادینی، وقتی شبهه‌ای برایشان پیش می‌آید به جای اینکه از اهل علم سؤال کنند، نوعی محافظه کاری و مخفی کاری به خرج می‌دهند.

قبلاً هم بیان کردیم که یکی از ویژگی‌های موج تردید افکنانه‌ی معاصر در جوامع ما، این است که افراد متأثر به آن تمایل زیادی به مخفی کاری دارند.

شاید این محافظه کاری، ناشی از برخورد زننده و اهانتی است که پیش‌بینی می‌کنند به جای سینه‌ای گشاده و گوشی شنوا، با آن روبه رو شوند. قطعاً قسمتی از این ترس و واهمه، به خاطر برخوردهایی است که از سوی برخی مشایخ وطلاب علم صورت گرفته است، ولی در تعمیم دادنش مبالغه و زیاده روی صورت گرفته است. چرا که در فضای دعوی قطعاً افرادی هستند که گوش و عقل و قلبشان را برای شنیدن این سخنان و برخورد شایسته وبایسته با آن باز کرده‌اند[۲].

این جاست که باید بین فرزندان و پدران و بین معلمان و دانش آموزان یک اعتماد دو طرفه ایجاد شود. و علما و داعیان و طلاب علم هم لازم است قلبشان برای استقبال از سؤالهای این نسل باز باشد و سؤال هر چه باشد به آنان اعتماد و امنیت بدهند. چرا که احساس امنیت بخشیدن، کلید ارتباط است. اما وقتی

---

[۱] - حدیث در صحیح مسلم(۳۰۰۴) وجود دارد که ابو سعید خدری روایت میکند: پیامبر فرمودند:(لا تكتبوا عني ، ومن كتب عني غير القرآن فليمحه، وحدثوا عني ولا حرج): [از من (یعنی سخنانم) چیزی ننویسید. وکسی که از من چیزی غیر از قرآن را نوشته، پاکش کند. ولی سخنان من را بازگو کنید و در این اشکالی نیست].

[۲] - از بهترین وسایل ارتباطی برای پاسخگویی به رد شبهات، سایت المحاور است: [almohacu.com]

احساس امنیت نباشد و اعتماد از بین برود، برای پاسخگویی به سؤالاتشان به دنبال هر کس و ناکسی می‌روند.

البته نباید فراموش کنیم که در این قاعده از اهل تخصص صحبت می‌کنیم، آنانی که شناخت و توانایی لازم را برای پاسخگویی دارند نه افراد تازه‌کار یا نویسنده‌هایی که در این زمینه تخصص و شناختی ندارند. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳] **پس (ای مردم) اگر نمی‌دانید از (آگاهانِ) بپرسید.**

قاعده سوم: مراجعه به آثار نوشته شده قبلی در نقد شبهه مطرح شده

هر سؤال یا ایرادی که به اسلام و ثوابتش وارد می‌کنند قبلاً مطرح شده و درمان هم شده است. خاصتاً در برخی از ابواب شرعی مانند: قضا و قدر و حجیت سنت. بسیار پیش می‌آید که جوانان سؤالاتی از این نوع مطرح می‌کنند: چگونه بین علم ازلی خدا با عذاب دادن کفار جمع‌بندی کنیم؟ که این یکی از سؤالات مشهور در ابواب عقیدتی است که علمای اسلام به تفصیل، قضیه را در بوته نقد قرار داده‌اند. یا سؤال از حکمت وجود شرّ و آفریده شدن ابلیس و همچنین دشوار پنداشتن احادیثی مانند سحر شدن پیامبر ﷺ[۱] یا تعارضی که در بین روایات مسیح دجال می‌بینند و سؤالاتی از این دست که در فضای فکری معاصر زیاد مطرح شده و دست به دست می‌شود.

از نکاتی مهمی که شخص مسلمان در حین مواجهه با شبهات باید رعایت کند، مراجعه به آثار قبلی موجود در معالجه آن شبهه است. بسیار پیش می‌آید که جواب‌هایی شافی و کافی به آن داده شده است و می‌توان برای مطالعه مهمترین کتاب‌ها در موضوع مورد نظر از متخصصین سؤال کرد.

کتاب‌هایی هستند که به حل اشکالات باب مشخصی اکتفا نکرده و به پاسخگویی سؤالاتی بارز در ابواب مختلف پرداخته است مانند: «دایرة المعارف تبیین اسلام».

---

[۱] - صحيح البخاري (۳۱۷۰)، صحيح مسلم (۲۱۸۹).

قاعده چهارم: ارجاع متشابه به محکم

موضوع محکم و متشابه از مسائل روشمندِ مهم در فهم قرآن و فارق بین اهل علم و رسوخ با اهل زیغ و ضلالت است. الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ﴾ [آل عمران- ۷] **اوکسی است که کتاب (قرآن) را برتو نازل کرد. بخشی ازآن، آیات محکم (صریح وروشن) است، که آن‌ها اساس کتاب است. و (بخش) دیگر«متشابهات» است (آن آیاتی که درنگاه اول معانی واحتمالات مختلفی دارد وقابل تأویل است، ولی با رجوع به آیات محکم، تفسیرومعنای آن‌ها روشن می‌گردد). اما کسانی‌که دردل‌هایشان کژی وانحراف است، برای فتنه جویی (وگمراه کردن مردم) وبخاطرتأویل آن (به دلخواه خود) ازمتشابه آن پیروی می‌کنند. ودرحالی‌که تأویل آن جزالله نمی‌داند.**

«ابن کثیر» در سخنی ارزشمند معنا و دلالت آیه را اینگونه به صورت خلاصه بیان می‌کند: «خداوند خبر می‌دهد که در قرآن ﴿ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ یعنی: آیاتی روشن و واضح الدلاله ای دارد که بر هیچ کسی فهمش پوشیده و پنهان نیست. و ﴿وَأُخَرُ﴾ آیاتی دیگر هستند که دلالت و برداشت از آن بر بسیاری یا بر بعضی از مردم پوشیده و پنهان است. هر کسی که آیات مشتبه را برای فهم صحیح، به آیات واضح ارجاع داده و محکمات را بر متشابهات، حَکَم قرار دهد، قطعاً راه درست را طی کرده است. خلاف این راه رفتن نتیجه عکس می‌دهد. برای همین می‌فرماید: ﴿هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ یعنی این آیات محکم، اصل و اساس قرآن هستند که در هنگام بروز اشتباه به آن مراجعه می‌کنیم. ﴿وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ﴾ یعنی آیات متشابه آیاتی هستند که احتمال دارد دلالتش موافق با محکمات باشد و ممکن هم هست محتمل معنا و دلالت دیگری باشد از لحاظ لفظ و ترکیب نه از لحاظ معنا و مقصود»[۱].

---

[۱] - تفسیر القرآن العظیم (۲/۲۵۳)

این قضیه ما را به موضوع بسیار مهمی سوق می‌دهد و آن ضرورت عرضه وجمع آوری نصوص مربوط به یک موضوع و گزینشی برخورد نکردن با آن است. چه بسا نصی متشابه باشد و معنایش فقط به وسیله‌ی نصوص محکم دیگری روشن شود.

شخصی مسیحی می‌آید و می‌گوید: قرآن شما بر تعدد خدایان دلالت می‌کند. دلیلش هم این قول الله متعال است:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾ [الحجر- ۹] **همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.**

وجه شاهد هم وجود الفاظی هستند که بر جمع دلالت دارد. مانند ضمیر(انا)، (نحن)،(نا) و (واو ضمیر جمع). در پاسخ می‌گوییم: این ضمایر همان گونه که برجمع دلالت دارد، معنای تعظیم و بزرگداشت را هم می‌رساند. پادشاهان وقتی در مورد خودشان صحبت می‌کنند من باب بزرگداشت خودشان از صیغه جمع استفاده می‌کنند. از طرفی دیگر اگر به آیات محکم و روشن قرآن نگاهی بیاندازیم همه به توحید الله متعال اشاره دارد.

می‌فرماید:

﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ﴾ [الإخلاص- ۱] **(ای پیامبر) بگو: «او الله یکتا و یگانه است».**

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ﴾ [النساء- ۱۷۱].

و نگویید: (الله) سه گانه است، (از این سخن) باز آیید که برای شما بهتر است، الله تنها معبود یگانه است.

قاعده پنجم: خویشتن‌داری دربر برشبهه‌ای که شخص پاسخش را نمی‌داند

برخی اوقات با سوال کننده گانی برخورد می‌کنم که دچار شک و تردید شده‌اند و هنگامی که در باره‌ی علّت این شک از آنان سؤال می‌کنم، دلایلی را ذکر می‌کنند که نباید موجب ایجاد این تردید در آن میشد. نهایت امر این است که این افراد فقط پاسخش را ندانسته‌اند. یعنی ایمان مسلمان باید آن قدر ضعیف باشد که با کمترین بادی بلرزند؟ آیا در برابر ندانستن جواب شبهه ای، قبل از این که شخص مسلمانی دچار شک و تردید شود، نمی‌توان برخورد و عکس‌العمل دیگری داشت که اسمش مثلا (تحقیق، پرسش، نقد معلومات) باشد؟.

ندانستن چیزی به معنای علم به نبودش نیست. یعنی اینکه ما اگر در جواب به شبهه‌ای درمانده شده‌ایم، به این معنا نیست که جوابی ندارد. و اگر به برخی از این ایرادات که موجب شکاکیت عده‌ای شده است دقت کنیم، خواهیم دید که به طور مفصل به آن پاسخ داده شده است. اگر شخصی که این اشکال برایش پیش آمده یک جستجوی سریعی در سایت‌های قابل اعتماد انجام می‌داد، قطعاً ده‌ها پاسخ در جواب به آن شبهه به دست می‌آورد.

قاعده ششم: بررسی آثار منفی رفتن به سمت افکار مخالف با قرآن و سنت

کسی که گمان می‌کند اشکالاتی که در زیر چتر ایمان برایش ایجاد شده، در تونل الحاد حل وفصل می‌شود، کاملاً در اشتباه است. اگر در زمانی که مومن بوده ده‌ها سؤال برایش پیش آمده باشد، به سمت بی‌دینی که برود هزاران سوال برایش پیش می آید. تفاوتی هم که وجود خواهد داشت این است که در زیر چتر ایمان، پاسخ‌ها به این ایرادات و اشکالات، قوی و موجه خواهند بود، بر خلاف پاسخ‌هایی که الحاد به سؤالات می‌دهد. البته اگر اصلاً پاسخی داشته باشند.

به عنوان مثال: سؤال از حکمت شَر یا به تعبیر عده ای: معضل شر.

بالفعل این قضیه یک معضل است ولی نه برای شخص مؤمن، بلکه برای شخص ملحد. چرا که ایمان به روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب، این باور را در ما ایجاد می‌کند که هر کسی مظلومانه کشته شود یا سوزانده شود یا مورد تجاوز قرار گیرد، در سرای دیگری حقّش را خواهد ستناد و ظالم هم به جزای کارهایش می‌رسد. امّا پاسخ کسی که به روز قیامت ایمان ندارد چیست؟ اگر بپرسیم: سرنوشت آن همه ستمکار در طول تاریخ چه خواهد بود؟ و آیا با مُردنشان، حقوق آن همه مظلوم زیر خواب دفن خواهد شد؟

مثال دیگر: این سؤال که: چه کسی جهان را به وجود آورده است و برای چه غایتی؟

پاسخ به این سؤال در غیاب ایمان به خالقی برای جهان، نسنجیده و گنگ است و سرگردانی به همراه خواهد داشت. برای همین شخص ملحد را می‌بینی که برای پاسخ به این سؤال از بی‌ارزش‌ترین فرضیات هم استفاده می‌کند و به آن چنگ می‌زند.

و سؤالات عدیده دیگری:
چرا جهان منظم و قابل فهم است؟ چرا قوانینی دقیق بر آن حاکم است؟ تصادف، چگونه معلومات ارثی بسیار دقیقی را داخل یک ظرف بی‌نهایت کوچک به نام «هسته» به وجود آورده است؟ و این صفات موجود در دی ان ای (که به صورت کُد است) چگونه عمل می‌کند که در شخص حامل آن تبدیل به صفاتی حقیقی و واقعی می‌شود؟

همچنین کسی که سنت را رها می‌کند با این حجت که ایراداتی بر آن وارد است و می‌گوید: نصوص قرآن برایم کافی است. اوّلین چیزی که با آن مواجهه می‌شود خود نصوص قرآن است که به اطاعت و تبعیت از پیامبرﷺ دستور می‌دهد و مخالفت با اوامرش را حرام می‌داند. شخص منکر سنت حتماً دچار اشکالاتی حقیقی در تعامل با این نصوص قطعی خواهد شد و با احکام فراوانی که مسلمانان بر مشروعیت آن اجماع کرده‌اند و در قرآن هم وجود ندارد. و این خود باعث ایجاد سؤالات فراوان دیگری است. در واقع این شخص از سؤال و اعتراضات و شبهات، رهایی نیافته و بلکه با گذر از اشکالات وایرادات جزئی با ایرادات حقیقی بزرگتری مواجه میشود.

قاعده هفتم: بین وسواس و شبهه تفاوت قائل شویم

طبیعی است که انسان مؤمن دچار وسوسه‌هایی شود که صفای ایمانش را کِدر کند. مسائلی مزاحم راجع به ذات الله و قضا و قدر و دیگر ابواب شریعتش، قلبش را درگیر میکند. امّا این وسوسه‌ها دلیلی بر ضعف ایمان و یا نفاق نیست و حتّی صحابه و علما و عابدان هم از آن در امان نبوده‌اند. و برای رفع و درمانش و نیز دفع شیطان ، به الله متعال پناه می‌بردند و فکرشان را از آن منحرف می‌کردند.

و تا وقتی که انسان مؤمن با این وسواسها در این چهارچوب برخورد کند، مشکلی وجود ندارد و بلکه به خاطر آن دچار خیر و اجر هم می‌شود. ولی مشکل حقیقی اینجاست که برخی نمی‌دانند چگونه با آن برخورد کنند. و با هر وسوسه‌ای که به ذهنشان می‌آید متأثر می‌شوند، تا جایی که به سطحی از هم وغم و درماندگی می رسد که با هیچ چیزی خوش و راحت نیست. بدتر از این، واکنش خطرناکی است که به آدم دست می‌دهد، به شکلی که از طهارت و نماز نفرت پیدا کرده و ترکش می‌کند یا اصلاً از دین به کلّی متنفر می‌شود.

موضوع «وسوسه‌ها» و «شبهات واقعی» دو چیز متفاوت از هم هستند. درمان شبهات فقط با پاسخ دادن است البته اگر پاسخی محکم به آن داده شود. امّا درمان وسواس، پاسخ دادن نیست و با این هم تمام نمی‌شود، اگر صد بار هم تکرار شود، درمانش این است که به کلّی از آن اعراض و اجتناب کرد.

از نشانه‌های شناخت شبهه این است که غالباً دارای منبع مشخصی هستند. یا یک کلیپ تصویری است، یا نوشته‌ای یا یکی از دوستان و مانند این موارد. امّا وسوسه‌ها، اندیشه‌ها و افکاری است که از خود انسان سرچشمه می‌گیرد و بیشتر هم در اوقات عبادت ظاهر میشود.

بعد از این قواعد مذکور باز هم ممکن است در درون انسان شبهاتی باقی بماند که رهایی از آن برایش دشوار باشد. یا شبهه، بزرگتر از توانایی شخص در پاسخ به آن است. اینجاست که درمان فقط، دعا و زاری به درگاه خداوند است که این شک و تردید را برداشته وسینه اش صاف و گشاده شود و نگرانی و هم و غمش از بین برود.

قواعد محاوره‌ای و جدلی با مروجین شبهات

قاعده اول: آگاهی لازم بر عقاید شخص مقابل و فراهم کردن مواد تصویری و نوشتاری موجود ازوی قبل از انجام گفتگو

از عوامل موفقیت در بحث با مروجین شبهات: شناخت قبلی سخنان شخص شبهه افکن و فهم دقیق اصول عقاید و مهمترین دلایلش است. این کار در آماده کردن پاسخی مناسب یاری رسان است. و باعث می‌شود که شخص گفتگو کننده ناگهانی با سخنی از آنان غافلگیر نشود که در برابر آن آمادگی پاسخگویی ندارد. واین به ضرر شخص حامل حق تمام میشود.

ارزش این قاعده را شخصی می‌داند که خود عملاً تجاربی محاوره‌ای و جدلی از این دست را با تردید افکنان داشته است.

قاعده دوم: اتّفاق برمبنایی مشترک درگفتگو

ممکن است یکی از دو طرف گفتگو به دلیلی صحیح استناد کنند، ولی طرف مقابل به خاطر معترف نبودن به صحت این نوع از ادله آن را نپذیرد. واین گونه نزاعی بی‌فایده روی داده و وقت ضایع می‌شود. امّا اگر در ابتدا بر مصدر ومنبع دلیل که براساس آن گفتگو آغاز میشود، اتفاق نظر صورت گیرد، قطعاً بهتر بوده و راه نزدیکتری برای رسیدن به خروجی ونتیجه خواهد بود. هر چند لازم نیست در هر مناقشه‌ای این اتفاق قبلی وجود داشته باشد و شاید برخی اوقات اصلاً فرصت چنین کاری نباشد ولی به طور کلی مفید بوده و باعث می‌شود وقت و انرژی زیادی به هدر نرود.

مثلا: ممکن است در برابر شخصی ملحد برای اثبات وجود خدا به معلومات عقلی پیشینی و بدیهی و فطری استدلال کنی مانند دلیل علیت. امّا ناگهان با این حرف رو به رو شوی که او به جز محسوسات به چیز دیگری باور ندارد و دلایل عقلی را اصلاً نمی‌پذیرد.

قاعده سوم: مشخص کردن موضوع مورد مناقشه (تحریر محل نزاع)

در برخی مناقشه‌ها دو طرف گفتگو بعد از مدتی بحث کردن متوجه می‌شوند که هر دو بر موضوع مورد بحث اتفاق نظر دارند ولی فقط برداشتشان از همدیگر اشتباه بوده است. این را می‌توان در گفتگوهای شبکه‌های اجتماعی به کثرت مشاهده کرد که فضایی از کینه و کدورت و شتاب زدگی و استرس را خلق می‌کند. درست این است که دو طرف گفتگو سخنان یکدیگر را ابتدائاً خوب بفهمند و موضوع مورد بحث و مناقشه را به طور دقیق مشخص کنند و آن وقت به سوی هدف مشخص شده گام بردارند.

جای تأسف است که برخی از طلاب علم، هنگامی که در مورد شبهه معینی یا ایراد فکری به خصوصی صحبت می‌کنند، چون دقیقاً موضوع مورد نظر را خوب فهم نکرده و برآن احاطه کامل ندارند یا اینکه مأخذ اشکال طرف مخالف را نگرفته اند، مشکل پیش آمده را نمیتوانند با نقدشان برطرف سازند. و این نشان از ارزیابی ضعیف و تنگ نظری است. بلکه واجب این است: موضوع مورد مناقشه و علت اصلی بروز اشکال، به طور دقیق مشخص و شناسایی شود تا به شکلی سریع و مفید به سمت درمان رفت.

قاعده چهارم: دقت کردن در سخنان طرف مقابل و واکاوی آن و کشف ایرادات و اشکالات نهفته آن

کسی که بر اصولی روشمند و محکم سیر نکند، حتما دچار تناقض و اشکال خواهد شد. و بارز شدن این تناقضات برای خود وی و افراد دنبال کننده بحث، منجر به آشکار شدن خطا و ضعیف شدن جایگاه و موضع گیریش خواهد شد. برای همین واکاوی سخنان مخالف و تلاش در جهت شناخت اصولی که بر اساس آن گام بر می‌دارد و همچنین روش استدلالش، برای کشف مخالفتش با مبادی خودش قبل از مبادی دیگران و همچنین کشف تناقضات و ضعف استدلالش، یاری رسان است.

قاعده پنجم: اکتفا نکردن به دفاع

جایگاه دفاع ضعیف‌تر از هجوم است. به خصوص اگر پاسخ‌های شخص صاحب حق دقیق و محکم نباشد. مروجین شبهات هم با وجود گرایش‌های مختلفشان امّا افکارشان مملوء از اشکالات بزرگیست که باید برای مردم

آشکارشان کرد آن هم از طریق طرح سؤالاتی چالشی و درخواست پاسخگویی از مدافعین و مروجینش.

روش ملحدان و ناباواران هم به این شیوه است که ایراداتی غیر اصولی و سطحی بر اسلام وارد می‌کنند و اصحاب حق به همان شیوه سطحی در مقام دفاع برخواسته و پاسخ می‌دهند بدون اینکه اساسیات افکار و مبنای اصلی تصوراتشان را در بوته نقد قرار دهند. و اینگونه این ناباوران در برابر مردم با چهره‌ای قوی ظاهر می‌شوند و صاحب حق هم ضعیف به چشم می‌آید، مگر اینکه شخص گفتگو کننده قدرت استدلالی و سبک زیبای «احمد دیدات» را داشته باشد که این چیز دیگری است.

قاعده ششم: نپذیرفتن مقدّمات وپیش فرضهای باطل

پذیرفتن مقدّمات باطل یعنی اینکه مخالف ما را ملزم به پذیرفتن نتایج باطلش می‌کند که اصلاً ما فکرش را هم نکرده ایم. برای همین باید ابتدائاً آن را نپذیریم و این راه را بر شخص شبهه افکن سَد می‌کند.

به عنوان مثال:

بعضی از ملحدان در هنگام مناقشه، تو را به سوی هدفی که مقصودشان است سوق داده و می‌گویند: هر موجودی باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد. آیا این طور نیست؟ اگر بگویی: بله. در ادامه می‌گوید: الله موجود است. پس به وجود آورنده وی کیست؟

امّا درست این است که اساساً این قاعده را نپذیری چرا که صحیح نیست. درست این است که گفته شود: (هر چیز حادث یعنی «آفریده شده ای»، باید آفریننده‌ای داشته باشد). امّا الله متعال حادث نیست. برای همین در مورد او نباید پرسید: چه کسی او را آفریده یا خلق کرده یا به وجود آورده است؟

قاعده هفتم: اگر مدعی هستی باید دلیل بیاوری و اگر ناقل خبری می باشی باید صحتش را اثبات کنی.

«عضد الدین ایجی» در کتاب «آداب گفتگو» می‌گوید: «زمانی که کلامی خبری را مطرح کردی دو حالت دارد: اگر نقل قول است باید صحتش را اثبات کنی و اگر مدعی چیزی باشی باید دلیل ذکر کنی»[۱].

---

[۱] - حاشية الصبان على شرح أداب العضد/ ص (۶)

این قاعده، شیرازه جدل است. معنایش این است هر کسی مدعی چیزی باشد باید برای اثبات آن، دلیل بیاورد. یا اگر شخصی از دانشمندی یا متفکری یا هیئتی یا هر مصدر دیگری، معلوماتی را نقل میکند باید حتماً صحت این نقل را از آن مصدر به اثبات برساند. در غیر این صورت سخنش هیچ ارزش علمی نخواهد داشت.

این قاعده اگر خوب پیاده شود، نیروی دفاعی قدرتمندی را برای دختر و پسران جوان در مقابل شبهات معاصر ایجاد می‌کند.

در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن: تفاوت قائل شدن بین صحت نقل و بین نسبت داده آن به منبع و مصدری.

برای مثال: بعضی برای طعنه زدن به صحابه به برخی رویدادهای تاریخی استناد می‌کنند. اگر به آنان بگویی: این را ثابت کن. می‌گویند: در تاریخ طبری موجود است در فلان جلد و فلان صفحه.

امّا در حقیقت این صحیح نیست. این فقط اسناد است یعنی نسبت دادن قولی به کتاب یا مرجع مشخصی. باید به تاریخ طبری مراجعه کنیم تا ببینیم آیا طبری برای این داستان اصلاً سندی ذکر کرده است یا خیر؟ و بعد بررسی کنیم که آیا این سند صحت دارد یا باطل است؟. چرا که طبری نگفته کل روایاتی که در کتابش ذکر کرده، صحیح است. و در نتیجه اسناد دادن و ارجاع دادن به کتاب طبری به تنهایی کافی نیست و به معنای مهر صحه گذاشتن به آن سخن نیست. و بلکه فقط ارجاع ورفرنس دادن به مصدری است که تک تک روایاتش نیازمند بررسی سندی است تا صحت و سقمش مورد واکاوی قرار بگیرد.

قاعده هشتم: غفلت نورزیدن از استدلال گزینشی مخالف به نصوص شرعی و ضروری بودن عرضه سایر نصوص مربوطه به موضوع مورد بحث

این قاعده، از مهمترین قواعد این باب است. توسل به استدلال گزینشی یکی از شگردهایی است که تردید افکنان و ملحدین و تبشیری‌ها بسیار از آن استفاده می‌کنند. مانند استدلال برخیشان به این آیه الله متعال:

﴿قُلۡ فَأۡتُواْ بِٱلتَّوۡرَىٰةِ فَٱتۡلُوهَآ﴾ [آل عمران- ۹۳] **بگو: «اگر راست می‌گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید».**

برای اثبات صحت دین مسیحیت. امّا دیگر آیاتی که کفر مسیحیان را ثابت می‌کند، نادیده می‌گیرند.

یا مانند استدلال به این آیه:

﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾ [القصص- ۵۶] **(ای پیامبر!) بی‌تردید تو هرکس را دوست داری نمی‌توانی هدایت کنی.**

برای اثبات اینکه انسان مجبور است و از خود اختیاری ندارد. امّا سایر نصوصی که در آن اراده برای انسان اثبات شده را نادیده می‌گیرند مانند این فرموده الله متعال:

﴿فَمَن شَآءَ فَلۡيُؤۡمِن وَمَن شَآءَ فَلۡيَكۡفُرۡ﴾ [الکهف- ۲۹].**پس هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد، و هرکس می‌خواهد کافر گردد.**

یا مانند استدلال منکرین سنت به این آیه:

﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل- ۸۹] **و (ما این) کتاب را بر تو نازل کردیم، که بیانگر همه چیز است.**

و رها کردن آیات فراوانی که در آن به اطاعت از پیامبرﷺ دستور می‌دهد.

روشنگری‌هایی که شخص مدافع اسلام وثو ابتش، به آنها نیازمند است

اولا: فضیلت پاسخگویی به شبهات:

- الله متعال می‌فرماید:

﴿وَجَٰهِدۡهُم بِهِۦ جِهَادٗا كَبِيرٗا﴾ [الفرقان: ۵۲] **بوسیلۀ آن (= قرآن) با آن‌ها جهاد بزرگی بنما.**

یعنی به وسیله قرآن. ابن تیمیه می‌فرماید: «شخصی که به شبهات اهل بدعت پاسخ میدهد، مجاهد است. تا جایی که یحیی بن یحیی می‌فرماید: دفاع از سنت، از جهاد بهتر است»[1].

- وظیفه‌ی انبیاء تبیین حق و ازاله‌ی تصورات غلط و باطل بوده است.
- الله متعال خود در دفاع از ذاتش و دین و شریعت و پیامبرش ﷺ بارها در قرآن پاسخ طاعنان را داده است. کما اینکه می‌فرماید:

﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا ٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡـًٔا إِدّٗا ٨٩﴾ [مریم/۸۸-۸۹] **و (مشرکان) گفتند: «(الله) رحمان فرزندی (برای خود) برگزیده است. به راستی چیزی بسیارزشت (وزننده‌ای، درمیان) آوردید.**

تا آخر آیات. یا اینکه می‌فرماید:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا ٣٢ وَلَا يَأۡتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ وَأَحۡسَنَ تَفۡسِيرًا ٣٣﴾ [فرقان/۳۱-۳۲] **وکسانی‌که کافرشدند؛ گفتند: «چرا قرآن یکباره براو نازل کرده نمی‌شود؟!» این‌گونه (آن را بخش بخش نازل کردیم) تا با آن قلب تورا استوارداریم، وآن را آرام آرام (وبه تدریج برتو) بخو انیم. و(کافران) هیچ (اعتراض و) مثلی برای تو نمی‌آورند؛ مگرآن که برای تو حق و(پاسخی) نیک بیان‌ترمی‌آوریم.**

---

[1] - مجموع الفتاوی (ج۴ص۱۴).

دوم: بسیار مهم است که شخص این را به یاد داشته باشد که او از اسلام دفاع می‌کند نه از نظرات شخصیش. این یعنی باید اسلام را آن گونه که هست معرفی کند همراه با رعایت فقه دعوت و ترتیب اولویات.

سوم: شخص داعی در قبال اجابت وپاسخگوئی مردم مسئول نیست مادامی که کارش را خوب انجام داده باشد. برای همین نباید حسرت و تأسف زیادی بخورد، بلکه وظیفه وی این است که نهایت تلاشش را بکند. و باید این را بداند که برخی مردم هستند به دنبال پذیرفتن حق نیست و این را خداوند در قرآن بسیار بیان کرده است.

چهار: شخص داعی باید به آراستگی اخلاقیش و آداب اسلامی توجه ویژه داشته باشد تا بتواند نمونه و الگوی خوبی برای دیگران باشد. و این خود یکی از اسباب کاهش آثار منفی شبهات است. چرا که نمایش الگوی والای اخلاق از سوی شخص متدین خودش نوعی دعوت و فراخوان نامحسوس وبی صدا است:

﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعا از اطراف تو پر اکنده می‌شدند

تصویرکلی ازنقشه شبهات مطرح شده درضدّیت با اسلام وثو ابتش درزمان معاصر[۱]:

شبهات معاصر مطرح شده از سوی ملحدان و لادین‌ها و منکرین و تردید افکنان در سنت بر علیه اسلام و ثوابتش، به دو نوع بر می‌گردد که زیر هر کدام عناوینی فرعی وجود دارد.

نوع اول: شبهاتی که اصل اسلام را نشانه گرفته.

و شامل چهار باب است:

باب اول: شبهات پیرامون وجود و کمال و حکمت افعال الله متعال که دو قسمت است:

قسمت اوّل: شبهات پیرامون اثبات وجود خدا. و از بارزترین مسائلی که در ضمن این بخش است:

۱- چه کسی خدا را آفریده است؟
۲- اعتراض بر ادله وجود خدا مانند طعنه در مبدأ علیت.
۳- ادعای بی‌نیازی از خداوند در وجود قوانین دقیق موجود هَستی.
۴- استدلال به برخی نظریات و فرضیات علمی معاصر مانند نظریه تکامل و جهان‌های موازی و بعضی از مسائل فیزیک کوانتوم برای اثبات عدم وجود خدا.

قسمت دوّم: شبهات پیرامون کمال الله متعال و حکمت افعالش. و مواردی که در زیر مجموعه این قسمت قرار می‌گیرند:

۱- چرا خدا ما را آفریده و به عبادت خودش دستور داده است؟
۲- شبهه وجود شَر در جهان.
۳- شبهه عدم اجابت دعاها.
۴- عذاب دادن کافران در آتش و جاودان بودنشان در آن.
۵- جمع بین عدل الهی و بین قضاء و قدر و نوشته شدن اعمال بنده گان.

---

[۱] - این تصویر کلی شامل تمامی شبهات متداول نیست. بلکه شبهات مشهور را دربرگرفته. همچنین تقسیم بندی مطرح شده اجتهادی بوده وقابل تصحیح شدن است. در این کتاب بیشتر شبهات مذکور در نقشه کلی را پاسخ داده ام.

باب دوم: شبهات پیرامون قرآن کریم. که دو بخش فرعی دارد:

بخش اول: تشکیک در صحت نسبت قرآن به الله متعال

بخش دوم: ادعای وجود خطا در آن. که این خطاهای ادعا شده سه نوع است:

۱- لغوی.

۲- علمی.

۳- تناقض بین آیات.

بخش سوم: شبهات پیرامون پیامبر ﷺ. که این هم دو قسمت دارد:

قسمت اول: تشکیک در نبوتش.

قسمت دوم: طعن به رویدادهایی از سیره و زندگانیش که از مشهورترینشان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ازدواجش با عایشه و صفیه و قضیه تعدد زوجات وحادثه بنی‌قریظه و حادثه عُرَنیین.

بخش چهارم: شبهات پیرامون احکام اسلامی. که از بارزترینشان می‌توان به مسائل زیر اشاره کرد:

۱- جایگاه زن در اسلام (ادعای مظلومیتش).

۲- احکام جهاد اسلامی (ادعای اینکه اسلام دین خشونت است).

۳- برده داری و عقوبه مرتد (ادعای مخالفت دین با آزادی).

۴- رجم زناکار و قطع دست دزد (ادعای اینکه اسلام دین وحشی گریست).

در اینجا انکار برخی از این احکام توسط عدّه‌ای از مسلمانان مدّ نظر نیست، بلکه منظورمان افرادی است که به سبب این احکام، اصل اسلام را زیر سؤال می‌برند.

نوع دوم: شبهاتی که به غرض طعنه زدن به ثو ابت شریعت مطرح می‌شود نه خود اصل اسلام. که شامل ۵ باب است:

باب اول: شبهات پیرامون سنّت نبوی که شامل چند بخش است:

اول: اصل حجیت سنت و بی‌نیازی قرآن از آن.

دوم: حجیت اخبار آحاد به طور خصوص.

سوم: رجال و راویان احادیث.

چهارم: تاریخ تدوین و کتابت سنت.

پنجم: علم حدیث و منهج محدثین.

ششم: ایراد بر برخی از احادیث با ادعای تعارض آن با عقل یا حس یا قرآن یا علم تجربی جدید یا احادیث دیگر.

باب دوم: شبهاتی پیرامون روشمندی فهم نصوص شرعی.

باب سوم: شبهاتی پیرامون صحابه.

باب چهارم: شبهات پیرامون حجیت اجماع.

باب پنجم: شبهاتی پیرامون حدود شرعی.

بررسی بارزترین شبهات معاصرکه ملحدان

وبی‌دین‌ها ومنکرین سنت مطرح می‌کنند

در تبیین شبهات و ابطال آن به همان ترتیبی که در نقشه کلّی بیان کردم، پیش خواهم رفت با ذکر این نکته که این کتاب به صورت مختصر به بررسی این شبهات پرداخته و قصد بررسی تفصیلی و نقد موشکافانه آنها را ندارد. کسی که خواهان تفاصیل و جزئیات بیشتر است می‌تواند به مراجعی که در پایان هر باب از ابواب پیش رو ذکر خواهم کرد، مراجعه نماید هر چند که ردّیه‌ی مختصری که در این کتاب برای هر شبهه ذکر کرده‌ام کافی خواهد بود ان شاء الله.

قبلاً هم گفته شد که شبهات معاصر دو نوع‌اند:

۱- شبهاتی که اصل اسلام را نشانه گرفته است.

۲- شبهاتی که قصد طعن به ثوابت شرعی را دارد نه خود اسلام.

نوع اول شامل موضوعاتی می‌شود که بیانش کردیم. و اولینشان، شبهاتی پیرامون وجود و کمال افعال الهی است.

و قبل از پاسخگویی به این ایرادات، دو اصل را بیان خواهم کرد که برای پاسخگویی به اعتراضات وارده، نقطه شروع، ومبنای ما خواهند بود:

اصل اول: ادلّه‌ی وجود خداوند متعال.

اصل دوم: حکمت از افعال خداوند متعال.

اصل اول: ادلّه‌ی وجود خدا

دلیل اول: دلیل فطرت

فطرت بشری از سه جهت به وجود خالق دلالت می‌کند:

جهت اول: معلوماتی اولیه و ضروری وجود دارند که همراه با تمامی انسانهاست. و آن را در مدرسه و دانشگاه نیاموخته و بلکه در بدو تولّد با وی بوده و در عقول بنی‌آدم به ودیعه نهاده شده است. مانند شناخت اینکه: هر مخلوق و شیء آفریده شده‌ای، خالق و به وجود آورنده‌ای دارد. یا اینکه جزء کوچکتر از کل است. با دو روش میتوان از این معلومات برای اثبات وجود خداوند بهره برد:

روش اول: از لحاظ مشاهده و استدلال. بدین شکل که به هَستی و انسان و مخلوقات بنگرد تا بداند که اینها به وجود آمده‌اند بعد از آنکه نبوده‌اند. سپس به وسیله‌ی شناخت فطری که می‌گوید: هر چیز به وجود آمده‌ای باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد، استدلال می‌کنیم:

هَستی و مخلوقات به وجود آورنده و خالقی دارند که همان الله است.

روش دوم: صِرف وجود این غرایز معرفتی فطری دال بر این است که باید کسی این معلومات و معارف را در وجود انسان به ودیعه نهاده باشد. چون که از راه اکتساب و یادگیری به دست نیامده است. و این خود دلیل بر ضرورت وجود خالق است.

جهت دوم: ضرورت نیازمندی و پرستش یا اعتراف درونی انسان به نیازمندیش به خالق

چرا که در فطرت انسان، فقری ذاتی نسبت به نیرویی غیبی، کامل و بی‌نیاز، وجود دارد که انسان از او امید نفع دارد و به وسیله‌ی آن، شَرّ و ضرر را از خود دور می‌کند و برایش رام و ذلیل است خاصتاً در هنگام سختی‌ها.

برای همین از قدیم‌الایام و در سرزمین‌های مختلف امّاکنی برای عبادت بوده‌اند. تا جایی که خورشید و ستاره‌ها و آتش و سنگ را پرستیده‌اند و از آنها انتظار جلب منفعت و دفع مضرت را داشته‌اند. فقط به این خاطر که انسان ذاتاً نیازمند معبودی است که نیازمندی و امیدهایش را پُر کند. امّا ممکن است محیطی که انسان در آن زندگی می‌کند در به وجود آوردن اختلال و آشفتگی در هدف صحیحی که وی دنبال می‌کند، سهیم باشد. به جای اینکه به سوی معبود بر حق حرکت

کند، به سمت معبودان باطلی می‌رود که قبل از حکم شریعت عقلاً هم می‌داند، باطل هستند.

به همین خاطر است که پیامبران وقتی به سوی قوم‌هایشان مبعوث می‌شدند، محور رسالتشان اثبات وجود خالق نبوده است. چرا که تمامی امّت‌ها به طور کلی به این اصل معترف بودند. با اینکه هر ازگاهی نیاز بوده عده ای را نسبت به این حقیقت فطری یادآوری کرد.

بلکه محور رسالتشان، دعوت به سوی عبادت خداوند و نهی از شریک قرار دادن برای وی بوده است. و از این رو است که روش گفتمان پیامبران هنگام بحث و مطرح کردن این حقیقت فطری، تذکری بوده است نه تأسیسی.[1] انگار که می‌خواهد فطرت را در درون انسان‌ها زنده و بیدار کند نه اینکه بکارد یا بنا نماید.

به این گفته الله متعال دقت کنید:

﴿قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [إبراهيم- ١٠]. **پیامبران شان گفتند: «آیا در (وجود) الله آفریننده آسمان‌ها و زمین شکی هست؟**

این روش، روش کسی است که میخواهد موضوعی را تذکر دهد و یادآوری نماید نه اینکه معنایی مجهول را تأسیس و بنیاد نهد.

هر چند گروه‌هایی هستند که این نیاز فطری ثابت را منکر می‌شوند، ولی جای هیچ تردیدی نیست که در درونشان این نیاز وجود دارد و برقرار است. و انکار آن فقط به خاطر تکبّر یا به سبب فاسد شدن و تغییر فطرت به وسیله‌ی عواملی خارجی است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَا﴾ (الروم- ٣٠]. **پس روی خود را با حق‌گرایی (و اخلاص) به سوی دین آور، فطرت الهی است، که (الله) مردم را برآن آفریده است.**

و پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(هر فرزندی بر فطرت به دنیا می‌آید. این والدینش هستند که وی را یهودی یا مجوسی و یا نصرانی می‌کنند)[2].

---

[1] - یعنی شروع به پایه ریزی برای اثبات اصل وجود خداوند نکرده اند و بلکه در مقام اثبات الوهیت خداوند به وجود اعتراف پیشینی فطری به ربوبیتش، استناد میکردند آنهم من باب تذکر و یادآوری. مترجم

[2] -صحيح البخاري (١٣٨٥).

ابن تیمیه می‌فرماید: «اقرار و اعتراف به وجود خالق، مسئله‌ای فطری و بدیهی در درون انسان‌هاست. هر چند بعضی افراد ممکن است به خاطر دلایلی فطرتشان فاسد شود که در این صورت نیازمند استدلال و تفکر هستند تا به وسیله‌ی آن کسب معرفت و شناخت کند»[1].

ممکن است کسی بگوید:

مگر امکان دارد فطرت هم فاسد شود؟ از واقع عملی چه دلیلی برای اثبات این ادعا می‌توان ارائه نمود؟

در پاسخ باید گفت:

در واقعیّت عملی، افرادی هستند که مبادی اولیه‌ی عقلی را انکار کرده و فقط به حس و تجربه ایمان دارند. تا جایی که اسباب خنده دیگران شده‌اند.

مثلاً: وقتی از یکی از آنها راجع به یک ساختمان بیست طبقه که در هر طبقه ده پنجره وجود دارد سؤال می‌کنید که نسبت یک پنجره به نسبت کلّ این ساختمان چگونه است؟ یعنی کوچکتر از ساختمان است یا بزرگتر؟

پاسخش این است که تا وقتی ساختمان را با چشم خود نبیند نمی‌داند و نمی‌تواند حکمی صادر کند.

با در نظر گرفتن وجود افرادی که نزدشان معارف اولیه‌ی عقلی به وسیله‌ی شبهات یا اعتراضاتی، مختل شده به شکلی که برایشان دیگر بدیهی نیست، می‌توانیم استدلال کنیم بر اینکه امکان ایجاد اختلال در فطرتی که آدمی را به سوی خدا سوق می‌دهد، وجود دارد. چرا که معارف بدیهی عقلی، فطری هم هست. بلکه تصور امکان فاسد شدن فطرت در قضیه اعتراف به وجود الله، بارزتر و آشکارتر از تصور آن در باب معارف اولیه عقلی است. به خاطر کثرت شبهاتی که در اوّلی وجود دارد ولی در دومّی نیست.

جهت سوّم: غرایز و اخلاق. ما در انسان و حیوانات، غرایزی فطری و غیر اکتسابی را مشاهده می‌کنیم که نه آن را از جامعه فرا گرفته و نه از محیط زیست. بلکه بدون اینکه هیچ دخالتی در ایجاد آن داشته باشد در وجودش نهادینه شده است. شاید مشاهده کرده باشی برخی حیوانات هنگام به دنیا آمدن مستقیماً به سمت پستان مادرشان رفته و به دنبال شیر می‌گردند، بدون اینکه مادرشان آنها را

[1] - مجموع الفتاوی (۱۶/۱۸۹)

راهنمایی کرده باشد. یا اینکه مادری وقتی سرپستانش را در دهان نوزادش قرار می‌دهد، نوزاد می‌داند چگونه باید آن را بمکد و غذایش را از آن خارج کند. یا میل جنسی دو جنس مخالف نسبت به همدیگر و غریزه رابطه جنسی(جماع) و غرایز بسیار دیگری که وجود دارد.

بد نیست در اینجا سخنِ جالبی از متفکر مشهور «عبدالوهاب مسیری» را نقل کنیم که باعث تحول وی از نگاه مادیگرایانه به زندگی گردید. مهمترینش این بود که وقتی وابستگی شدید همسرش را به دخترش مشاهده کرد که از حدود ابزارهای مادی جامد و بی جان بسیار فراتر رفته، با خودش گفت: آیا امکان دارد همه‌ی اینها به خاطر آنزیم‌ها باشد؟[۱]

از دیگر غرایز نهادینه شده در انسان، ارزش‌های اخلاقی مانند: خوب بودن راستگویی و عدل و قبیح و زشت دانستن: ظلم و قتل و آزار کودکان و امثال این موارد است.

وجود خیرخواهی در انسان را نمی‌توان در دایره‌ی بیهوده گرایی تفسیر کرد. بلکه درک و فهم منسجم آن فقط در سایه‌ی ایمان به وجود خالقی مدبّر ممکن است که انسان‌ها را آفریده و فجور و تقوی را به نفوسشان الهام کرده است.

دوم: دلیل خلق و ایجاد

این دلیل به مخلوقات مربوط میشود. عقل، ضرورتاً برای هر چیز به وجود آمده‌ای، به دنبال به وجود آورنده است به این ترتیب:

۱- جهان حادِث است. مخلوقات هم بعد از اینکه معدوم بوده و وجودی نداشته‌اند، به وجود آمده‌اند وحادث هستند.

۲- هر حادثی باید به وجود آورنده و آفریننده‌ای داشته باشد.

۳- در نتیجه: هستی و مخلوقات خالقی دارد که آنها را بعد از اینکه وجود نداشته‌اند، آفریده است.

این اصل – یعنی هر به وجود آمده‌ای به وجود آورنده‌ای دارد – از لحاظ عملی تمامی بشر به آن معترفند، اگر چه بعضی به صورت زبانی منکرش میشوند. ما در ورای هر حادثه‌ای از قبل معدوم، به دنبال فاعل آن می‌گردیم. پزشکان به دنبال اسباب انتشار بیماری‌هایی می‌گردند که قبلاً وجود نداشته و در این راه عمرشان با

---

[۱] - این سخن را در گفتگویی با جاسم مطوع در برنامه (حدیث الذکریات) بیان کرده بود.

پژوهش و تحقیق به سر میرود. چرا که به این مبدأ عقلی که همان سببیت است معترفند. روانشناسان و جامعه‌شناسان نیز به دنبال اسباب به وجود آمدن ناهنجاری‌های روحی و روانی و اجتماعی هستند. حتّی نوزاد در گهواره‌اش وقتی صدایی را می‌شنود به دنبال مصدر آن می‌گردد. ابن تیمیه می‌فرماید:

«این که هر شیء حادثی حتماً باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد از معلومات بدیهی بوده که حتّی کودکان هم با فطرت خود آن را می‌دانند. اگر شخصی، کودکی را به طور ناگهانی بزند و کودک شخص ضارب را نبیند حتماً می‌گوید: چه کسی من را زد؟ اگر به وی گفته شود: هیچ کسی تو را نزده. عقلش نمی‌پذیرد که این زدن، فاعلی نداشته باشد»[1].

بنابراین؛ انسانِ سازگار وموافق با فطرتش، برای استدلال بر وجود خالق به چیزی بیشتر از نظر و تأمل در حدوث هَستی و مخلوقات، نیازی ندارد. تا که بعد از آن ضرورت عقلی، خود زمام استدلال و اعتراف به وجود خالق را به عهده بگیرد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَقُولُونَ شَاعِرٞ نَّتَرَبَّصُ بِهِۦ رَيۡبَ ٱلۡمَنُونِ ٣٠﴾ [الطور- ۳۰] **آیا می‌گویند: «او شاعری است که دربارۀ او منتظر حوادث روزگاریم، (و مرگش را انتظار می‌کشیم).**

و می‌فرماید:

﴿أَوَ لَا يَذۡكُرُ ٱلۡإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقۡنَٰهُ مِن قَبۡلُ وَلَمۡ يَكُ شَيۡـٔٗا ٦٧﴾ [مریم- ۶۷]

آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما پیش از این اورا آفریدیم درحالی‌که هیچ چیز نبود؟!

اثبات حادث بودن هَستی، مسئله‌ای نیست که بسیار دشوار باشد. چرا که در محافل علمی امروزی کسی نیست که قائل به ازلی بودن هَستی باشد. برای همین، دانشمندان ملحد در سیاق انکار وجود الله، حادث بودن هَستی را منکر نمی‌شوند. ولی برای تفسیر نشأت و حادث بودنش از چهارچوب استدلال دینی و غیبی خارج می‌شوند.

---

[1] - مجموع الفتاوی جلد ۵ ص ۲۱۵

در این کتاب امکان تفصیل ادلّه‌ی علمی حادث بودن هستی وجود ندارد و می‌توان تحت عنوان: گسترش و تمدد هستی و همچنین با عنوان قانون دوم ترمودینامیک آن را در هر مرجع علمی دنبال کرد.

از مراجع مهم در قضیه‌ی اثبات وجود خدا بر اساس فطرت و عقل ، می‌توان به کتاب «شموع النهار» استاد «عبدالله عجیری» مراجعه کرد.

سوم: برهان نظم

بعد از آنکه عقل با برهان سببیت وجود خالق را اثبات کرد، اینجا دلیل دیگری هم هست که مسئله را روشن‌تر می‌کند و هرگونه تردید و شکّی را از بین می‌برد که توضیحش اینگونه است:

این مخلوقات حادث (به وجود آمده) فقط مسئله‌ی حادث بودنشان مطرح نیست، بلکه در کنار این، با نظم و دقت زیادی به وجود آمده‌اند. و نظم موجود در آن، تمامی قدرت‌ها و توانایی‌های بشری را کمرنگ کرده وزیر سوال می برد، به گونه‌ای که اصلاً نمی‌توان آن را تقلید کنند یا مانندش را بسازند. این جاست که عقل حکم می‌کند این نظم و دقت و ظرافت نتیجه تصادف نبوده و بدون حساب و کتاب نیست، بلکه قدرت خداوند دانا و حکیم و توانا در ورای آن است.

بزرگترین دایرةالمعارف‌ها هم نمی‌توانند صورت‌های مختلف نظم و دقت و ظرافت موجود در مخلوقات را به نمایش بگذارد و اصلاً نمی‌توانند بر همه‌ی آن احاطه پیدا کنند. هر چه انسان نگاه و تأملش در وجود خود و حیوانات و زمین و اشیاء موجود در آن بیشتر شود، علم و یقینش بیشتر خواهد شد که این دقّت و نظم قطعاً از روی کاری بی‌حساب و کتاب نیست. لذا از بزرگترین وسایل افزایش یقین به وجود الله، تأمّل در مخلوقات و نظم و دقّت موجود در آن است. برنامه‌های مستند فرصتی بزرگ برای اهل تأمل و تفکّر است. همچنین کتاب‌های علمی که در مورد وظایف اعضای بدن و ترکیب سلول و معلومات موجود در دی ان ای و امثال این مسائل، نوشته شده است. و همه گواه بر این است که نظم موجود در این مخلوقات در حد معجزه هستند. خداوند متعال هم می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ﴾ [فصلت: ۵۳] **به زودی نشانه‌های خود را درآفاق و درنفس خودشان به آن‌ها نشان خواهیم داد، تا برای آن‌ها روشن گردد که او حق است.**

و می‌فرماید:
﴿وَفِي ٱلۡأَرۡضِ ءَايَٰتٞ لِّلۡمُوقِنِينَ ٢٠ وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ ٢١﴾ [الذاريات: ۲۰ - ۲۱].**و درزمین (عبرت و) نشانه‌های برای اهل یقین است. و (نیز) دروجود خودتان، آیا نمی‌بینید؟**

از مراجع مهم برای شناخت دقّت و نظم موجود در مخلوقات می‌توان به کتاب «تجلی خدا در عصر علم» نوشته‌ی تعدادی از فیزیکدانان نخبه‌ی آمریکایی مراجعه کرد.

چهارم: برهان عنایت وتوجه

بعد از ذکر دلیل حدوث و نظم، دلیل عنایت زائد بر آن دو بوده و بر ضرورت وجود خالق حکیم و دانا و مهربان، تأکید می‌کند. این برهان، هر چند که به طور کلّی داخل در برهان نظم است، ولی شایسته است که جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. چرا که به بررسی ارتباط انسان و سایر مخلوقات می‌پردازد و اینکه خلقتشان در نهایت ظرافت و دقّت است. اضافه بر اینکه خلقت مخلوقات در نهایت دقّت است، ولی مشاهده می‌کنی که برای استفاده انسان مُسخّر شده، به گونه‌ای که نیازهایش مانند تأمین غذا و دارو و وحمل ونقل و سفر کردن و نگهداری و جنگ و ساخت و ساز را از آن تأمین می‌کنند.

این عنایت و توجه، هدفمند است و عبث و بیهوده نیست. از همان ابتدای آماده شدن بستر مناسب برای انسان در شکم مادر و بعد از تولدش که همان غذای داخل شکم به سینه مادر منتقل می‌شود. همچنین عاطفه و محبّتی که از سوی مادر نسبت به نوزادش ایجاد می‌شود. بعد از آن مُسخّر بودن گیاهان و حیوانات متناسب با نیازهایش و آماده بودن زمین برای استفاده از خیرات آن و مُسخّر بودن دریا برای حمل و نقل و صید و قرار دادن معادن در قلب زمین با امکان استخراج مواد لازم از آن و همچنین تناسب و توافق خورشید و ماه و شب و روز با مصالح و نیازهای انسان و بخشیدن قدرت عقلی به وی برای فهم هستی و آبادانی زمین و بسیار حالات و اشکال دیگری از عنایت و توجّه که با شناخت و تأمل می‌توان آنها را درک کرد و فهمید.

اصل دوم: مقدمه‌ای مهم درتعامل با سؤالات مربوط به حکمت و عدالت خداوندی:

شناخت جواب سؤالات مربوط به کمال و عدل و حکمت الهی در افعالش کاملاً محقق نخواهد شد مگر بعد از پذیرفتن اعتقادات قبلی که بر برهان های قطعی استوار است و آن را به ترتیب بیان می‌کنم:

۱- ایمان تام به وجود الله متعال. که بخشی از دلایل آن را ذکر کردیم.

۲- ایمان به کمال خداوند در ذات و افعالش. این باور مبنی بر دقت و نظمی است که ما در مخلوقات مشاهده می‌کنیم. کما اینکه آثار برخی از مخلوقات بیانگر بعضی از صفاتشان است. مثلاً ما با دیدن یک نقاشی زیبا پی می‌بریم که نقاش در کارش مهارت دارد یا نه یک اماتور و شخص غیر حرفه‌ای است.

۳- اقرار به اینکه قدرت و علم و حکمت مخلوق، محدود است. امّا علم و قدرت و حکمت خالق، مطلق و کامل است. انسان به طور پیوسته در حال بر طرف کردن مجهولات خود هستند. برای همین می‌بینیم شخصی آراء و نظراتی را تصحیح می‌کند که از نظر بنیانگذارش، درست و مطلق بوده است. آنچه را که بنا کرده نابود می‌کند یا چیزهایی را که نابود کرده دوباره بازسازی می‌کند. نظریه‌ای مطرح شده و نظریه‌ای را که قبلاً مردم معتقد بودند حقیقت است، نقض می‌کند. و همه‌ی اینها به خاطر ناتوانی انسان و محدودیت علم و قدرتش است. امّا خالق، چیزهایی را انجام داده و به وجود آورده که بشر از انجام آن عاجز است. قوانینی را به وجود آورده که همه بشریت نمی‌توانند آن را نقض کنند. هیچ ذره ای – آشکار یا پنهان- در این هستی وجود ندارد مگر اینکه خداوند آن را تدبیر می‌کند و در عین حال دعا و درخواست افراد را می‌شنود و اجابت هم می‌کند. مظلومی را یاری می‌دهد و ظالمی را از بین می‌رود. رزق و روزی را تقسیم می‌کند. به هر کسی بخواهد قدرت و ملک می‌دهد و از هر کسی که بخواهد می‌ستاند. خلاصه: افعال خالق، تابع علم مطلق وی می‌باشد. امّا احکام مخلوق، تابع علم ناچیز و محدودش است. برای همین؛ ایرادی که مخلوق از خالق می‌گیرد بر اساسی بسیار سست استوار است. و اگر انسان از درک مخلوقات و متعلقاتشان تا این حد ناتوان و عاجز است به شکل اولی از درک خالق و افعال و تصرفاتش عاجزتر و ناتوانتر است. چرا که ما علم و آگاهی به ذات و صفات خداوند نداریم مگر در حدی که خود وی، به توصیف خویش پرداخته است.

۴- ایمان به اینکه الله متعال پیامبرانی را فرستاده و به آنان آیاتی را وحی کرده تا به وسیله‌ی آن، مردم خالقشان را بشناسند و هدف از خلقتشان را بدانند. و آنان را با چیزهایی که دال بر راستیشان است یاری داده است از اخلاق کاملشان گرفته تا راستگو و دُرستکار بودنشان و دوریشان از تهمت و شکوک به اضافه معجزاتی که خداوند به آنان عطا نموده تا دلیل دیگری بر نبوت و راستگوییشان باشد.

اگر همه اینها را پذیرفته باشیم آن وقت است که خواهیم دانست: هیچ کسی جز خود خداوند نمی‌تواند به سؤالات مربوط به حکمت افعالش، پاسخی بدهد. و در کتاب نازل شده‌اش که هدایت و نوری برای مردم است این موارد را روشن کرده است. برای همین در این باب راه کسب شناخت صحیح، مصدر الهی است نه محدودیت بشری.

درک همه‌ی این حقایق مذکور موجب این می‌شود که ایمان و فرمانبرداریمان در برابر نصوص قرآن و سنت راجع به حکمت افعال خداوندی که در فهم آن ناتوان مانده ایم، موضع‌گیری کاملا عقلانی و صحیح باشد. و این تسلیم و پذیرفتن، فرار از حقیقت نخواهد بود، بلکه بر اساس برهان عقلی بنا شده است.

یک مثال عملی نغز می‌تواند به روشن شدن موضوع به ما کمک کند:

وقتی شرکتی مثل اپل یا سامسونگ گوشی همراهی را با دقت بسیار تولید می‌کند. و بعد در آن قطعه‌ای را مشاهده می‌کنیم که کاراییش را نمی‌دانیم، هیچ وقت نخواهیم گفت که این قطعه بی‌فایده است. بلکه به دنبال سبب نصب این قطعه در این دستگاه خواهیم گشت. چرا که با توجه به تولیدات قبلی شرکت این را می‌دانیم که بیهوده چیزی را درست نمی‌کند. به همین شیوه این هستی بزرگ بر نظم و دقت و استواری عجیبی بنا شده است. مخلوقاتی که در نهایت دقت آفریده شده‌اند که نه گوشی و نه هیچ وسیله‌ی دیگر نمی‌تواند با آنها مقایسه شود. و همه بیانگر وجود خالقی کامل در علم و قدرت و حکمتش است.

بعد از همه‌ی اینها آیا درست است در مورد چیزی در این هستی که فایده‌اش را نمی‌دانیم بگوییم: بی‌فایده است و حکمتی در درست کردنش نیست؟ بدون تردید این با عقل سلیم و قیاس صحیح مخالف است.

بعد از این دو مقدمه در مورد وجود خدا و کمالش و در پرتو آن می‌توانیم به تمامی ایرادات پیرامون وجود الله و حکمت کارهایش پاسخگو باشیم. و خطای

فاحشی است که در مورد سؤالات پیرامون حکمت خدا این اصول و مقدمات را نادیده بگیریم.

نوع اول: شبهاتی پیرامون اصل اسلام

باب اول: شبهاتی پیرامون وجود خدا و حکمت کارهایش

قسمت اول: شبهاتی پیرامون وجود الله متعال

در این بخش چهار شبهه را همراه با پاسخ‌هایشان مورد بررسی قرار خواهیم داد.

اول: سوال: چه کسی خدا را آفریده است؟

بسیار پیش آمده که ملحدان در برابر ادلّه‌ی وجود خداوند متعال، این اعتراض را وارد می‌کنند که چه کسی خدا را آفریده است؟

این سؤال در ذات خود باطل است و صحیح نمی‌باشد. چرا که دقیقاً مثل این است شخصی بپرسد: آیا زمان بارداری مرد مانند زن ۹ ماه است؟ یا وزن درجه حرارت چند است؟ و سؤالاتی مغلطه‌آمیزی اینگونه.

این سؤال، در مورد چیزی از خالق است که امکانش وجود ندارد. یعنی مخلوق باشد. خالق، خالق است و نمی‌تواند مخلوق باشد تا در موردش بپرسیم: چه کسی او را آفریده است؟

از دیگر اشکالات موجود در سؤال این است که بر پایه‌ی مساوات بین خالق و مخلوق بنا شده است و همچنین مساوی قرار دادن این دو قاعده: «هر رویدادی، آفریننده ای دارد» و قاعده‌ی «هر موجودی، وجود آورنده‌ای دارد» که هر دو مساوات، باطل و خطا است.

از دیگر دلایل باطل بودن این سؤال این است که لازمه‌اش این می‌باشد که هستی اصلاً نباید وجود داشته باشد. چرا که سؤالِ اینکه چه کسی خالق را آفریده است؟ دقیقاً مانند این سؤال است که چه کسی خالق خالق را آفریده است؟ و مانند این سؤال: چه کسی خالق خالق خالق را آفریده است؟ و همینطور ادامه خواهد داشت. و اگر این تسلسل را ادامه دهیم به این نتیجه خواهیم رسید که نباید هستی وجود داشته باشد. چرا اگر وجود خالقی برای این هستی، وابسته به وجود خالقی قبل از خود باشد و به همین ترتیب این خالق هم وابسته به خالقی قبل از خود باشد و تا بی‌نهایت، لازمه‌اش این است که نباید این هستی خالقی داشته باشد. چرا که خالق اوّلی نیست که این تسلسل نامتناهی در آنجا متوقف شده و

این آفرینش از وی صادر شود. در نتیجه هستی باید وجود نمیداشت مگر اینکه مصدر اولی باشد که ابتدایی برایش تصور نشود.

اینجا است که عظمت قرآن و نعمت بعثت پیامبرﷺ برایمان آشکار می‌شود. در قرآن یکی از اسم‌های خداوند، اسم اوّل است همانگونه که در آیه ۳ سوره حدید آمده است. در صحیح مسلم[1] نیز در دعای پیامبرﷺ اینگونه آمده که فرموده اند: «اللهم أنت الأول فليس قبلك شيء». **تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نبوده است**. و همه‌ی اینها حکمت درمان نبوی وارد در حدیث صحیح را برایمان روشن می‌کنند که می‌فرماید: «شیطان به سراغ یکی از شما می‌آید و می‌گوید: چه کسی فلان چیز را آفریده است؟ تا جایی که به این نقطه می‌رسد و می‌گوید: چه کسی پروردگارت را آفریده است؟ اگر شخصی به این مرحله رسید به الله پناه ببرد و تمامش کند».[2].

این حدیث بیان می‌کند که این سؤال از اساس غلط است. و تفکّر در آن آدم را به نتیجه‌ای مثبت نمی‌رساند مگر اینکه به زبان شریعت برگردیم که خداوند را به اول توصیف می‌کند.

ابن تیمیه می‌فرماید:

«وقتی بنده‌ای به آخرین مرحله از سؤال آفرینش رسید باید توقف کند. یعنی اگر ذهنش درخواست مرحله بعد از آن را کرد باید تمامش کند. پیامبرﷺ دستور داده است که شخص در کنار پناه بردنش به خدا از وسواس تسلسل، دست بردارد همانگونه که وقتی شخصی به نهایت هدف ومطلوبش می‌رسد باید تمامش کند و کوتاه بیاید»[3].

امّا قاعده‌ی «هر موجودی باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد» صحیح نیست. بلکه درست این است که گفته شود: هر شیء حادثی باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد. و چون هستی، حادث بودنش ثابت شده است، برای همین باید به وجود آورنده‌ای داشته باشد.

دوم: ادعای بی‌نیازیمان به خدا در وجود قوانین دقیق جهان

[1] - (۲۷۱۳)

[2] - صحیح البخاري (۳۲۷۶)

[3] - درء التعارض بین العقل و النقل ج۳ ص۳۱۴-۳۱۵

بعضی از ملحدین ادعایی را مطرح می‌کنند که هیچ دلیلی ندارد. بلکه دلایل زیادی آن را نقض و ابطال می‌کند. می‌گویند: قوانین دقیقی که هَستی بر اساس آن جاری است ما را از اعتقاد به وجود خدا بی‌نیاز می‌کند. هستی به وسیله‌ی این قوانین است که خودش را به وجود آورده است.

در این کلام مغالطه و خروج از حقیقتی مهم نهفته است. و آن این است که قوانین: توصیفی و تفسیری هستند نه به وجود آورنده و خالق. آیا این امکان هست که بگوییم: چون معاملات مالی بر پایه قوانین محاسباتی انجام می‌شود این قوانین، می‌توانند یک فروشگاه تجاری ایجاد کنند؟

و آیا قوانین مکانیکی می‌توانند یک ماشین به وجود آورند؟ یا نیازمند یک صنعتگر است که با اجرای این قوانین، یک ماشین را به وجود آورد؟

و آیا قانون جاذبه، خلق می‌کند یا صرفاً وظیفه‌ی تفسیری وتوصیفی دارد؟

وجود قانونی که پدیده‌ای مشخص را تفسیر می‌کند به معنای نبود وجود سببی برای نشأت آن نیست. شناخت ما نسبت به قوانینی که هواپیما به وسیله‌ی آن پرواز می‌کند و فرود می‌آید، نفی وجود سازنده هواپیما را نمی‌کند. و این مسئله در تمامی هستی جاری و صادق است.

نکته بعدی: این ادعا، نوعی نادیده گرفتن و گذر از یک سؤال بدیهی عقلی است: چه کسی این قوانین را به وجود آورد است؟ و چه کسی باعث شده که هستی بر اساس این قوانین عمل کند؟

سوم: فرضیه تکامل داروین

در این کتاب این امکان برایم وجود ندارد که به شکل مفصل، نظریه ای که بر قُله مسائل جدلی دینی- علمی معاصر قرار دارد را واکاوی کنم که به تعبیر «آنتونی فلو» - مُلحد مشهور اواخر قرن بیستم که در نهایت زندگیش را با اعتراف به وجود خالق به پایان رساند- : «یکی از مهمترین دلایلی است که ملحدین برای تفسیر تنوع موجودات زنده - بدون نیاز به وجود خدایی که آنان را آفریده است- به کارش می‌برند»[1].

این فرضیه، نزد عدّه‌ای تبدیل به اعتقادی شده که هیچ جدل و بحثی را نمی‌پذیرد به اضافه‌ی اینکه تنها فرضیه‌ی تجربی و علمی موجود برای تفسیر نشأت

---

[1] - سفر عقل – عمرو شریف ص ۶۶

موجودات زنده است که در مقابل نظریه ایمان به وجود خالق قرار دارد. وهمین باعث شده است که محافل علمی – که از تفسیر مادیگرایانه هستی جانبداری می‌کنند- با قدرت و مبالغه بیش از حد به آن متمسّک شوند و به بزرگداشتش بپردازند.

نزاع موجود بین نخبه‌های زیست شناسی و بین دین تحریف شده‌ی کلیسا در قرون اخیر، منجر شد به اینکه هر طرف، دیدگاهی مخالف با دیگری داشته باشد. بدین صورت که منهج تفسیری زیست شناسان برای وجود کائنات به طور کامل از تفاسیر غیبی فاصله گرفته است. دقیقاً مخالف با موضع گیری کلیسا. و این باعث می‌شود که بی‌طرفی جامعه علمی زیست شناسی زیر سؤال برود.

این فرضیه به حد یک حقیقت علمی نرسیده است. اضافه بر اینکه خود دلایلی که برای اثبات تکامل موجودات مختلف به کار می‌برند بر حسب نوعیت تکامل، دارای قوت وضعف است. یعنی دلایل تکامل میان یک نوع از دلایل تکامل ین انواع، قویتر است.

نقد نظریه تکامل فقط از سوی دین نبوده و دانشمندان تجربی هم به انتقاد آن پرداخته و بزرگترین شکاف‌ها و ایرادات موجود در آن و چالش‌هایی که این نظریه با آن مواجهه است را بیان نموده‌اند. از این افراد می‌توان به دکتر«مایکل بیهی» استاد شیمی آلی دانشگاه «پنسلوانیا» اشاره کرد که کتابی به رشته‌ی تحریر درآورده به نام «جعبه سیاه داروین» که در محافل علمی سرو صدای زیادی به پا کرد و از این سخن داروین در کتاب اصل انواع آغاز کرده که گفته: «اگر این امکان وجود داشته باشد که بتوان اثبات کرد، عضوی پیچیده و مرکب از راه جهشهای پی درپی و کوچک به وجود نیامده است، نظریه‌ام به طور کامل فرو می‌ریزد»[۱].

دکتر «مایکل بیهی» در کتابش به بیان پیچیدگی وحشتناک سلول پرداخته که با سخن مذکور داروین همخوان است. مرکز براهین هم کتاب را به عربی ترجمه کرده و مرکز تکوین در ۴۳۰ صفحه آن را به چاپ رسانده است.

کتاب‌های دیگری هم از دانشمندان غربی وجود دارد که از وجهه نظری علمی به نقد نظریه پرداخته‌اند. از جمله کتاب: «آیکون‌های تکامل» اثر «جاناتان ویلز». پژوهشگران مرکز براهین این کتاب را با این مقدمه ترجمه کرده‌اند:

[۱] - اصل انواع چاپ دانشگاه هاروارد

[پیام اساسی کتاب «آیکون‌های تکامل» پیرامون دو بینش اساسی است:
اول: ابراز توانایی پژوهشگران علم تجربی در بکارگیری ایدئولوژیک، سرکوبگرانه ، دیکتاتورانه و حذفی علم، هر وقت که بخواهند و احساس کنند به آن نیاز دارند.
دوم: ابـراز قابلیـت علـم طبیعی بـرای اینکـه بـه واسـطه‌ی نظریـات و فرضـیات و مؤیدینش تبدیل به اسطورهایی شود که شخصیت‌ها و نمادها و روایت‌ها و رموز و اشارات خاص به خود را داشته باشد][1].

کتـاب بعـدی «علـم و اصـل نشـأت انسـان» تـألیف سـه دانشـمند «آن جـوجر- داگـلاس اکـس – کیسـی لسـکین» در نقـد تکامـل داروین مـی باشـد. و کتـاب مهـم دیگری به نام «طراحی حیات» تألیف دکتر «ویلیام دیمبسکی و دکتر جاناتان ویلز» در این مورد نوشته شده است.

دوست دارم این نکته را بیان کنم که بعضی از پژوهشگران مسلمان که متصدّی نقد پروژه‌ی الحادی هستند، در تلاش برای ایجاد توفیق بین نظریه تکامل با اسلام هسـتند. چـرا کـه معتقدنـد کـه تکامـل انـواع از لحـاظ علمی ثابـت اسـت. فقـط مخالفتشان با ملحدین داروینی در قضیه تصادف است (یا همان انتخاب طبیعی). این افراد قائل به نوعی تکامل جهت‌دار و هدفمند هستند. یعنی باورشـان این است که الله متعال خالق همه چیز است، ولی به وسیله‌ی قانون تکامل. یا بعضی از آنها می‌گویند: چه چیزی مانع از این است که خدا خالق مخلوقات باشد، ولی براساس قانون تکامل؟!

این نظریه بیشترین برخورد و اصطکاکش با شریعت در موضوع خلقت آدم است. نصـوص قرآنی بـه طـور واضح بیـانگر ایـن هسـتند کـه الله متعـال مسـتقیماً آدم را بدون وجود هیچ پدر ومادری آفریـده است. یعنی نتیجـه تکامل از نژاد پیشینی شـبیه به انسان نیست.

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَۖ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٥٩﴾
[آل عمـران: ۵۹]. **همانـا مثـل عیسـی نـزد خـدا؛ همچـون مثل (خلقـت) آدم اسـت (که) اورا ازخاک آفرید، پس به او فرمود: «باش» پس (بی‌درنگ) موجود شد.**

---

[1] - آیکونهای تکامل مرکز تکوین ص ۱۳

دکتر «هشام عزمی» در کتاب «تکامل هدفمند» به بررسی و نقد آراء و استدلالات این افراد پرداخته که در مرکز براهین چاپ شده و همچنین در پایان نامه دکتری «شیخ سلطان عمیری» نیز به نقد آنان پرداخته شده است.

چهارم: فرضیه جهان‌های موازی

گفتگویی بین «ریچارد داوکینز» (بزرگ ملحدان معاصر) با «استیفن واینبرگ» (از مشهورترین فیزیکدانان ملحد جهان) پیرامون فرضیه‌ی جهان‌های موازی صورت گرفت. داوکینز امیدوار بود که از شخصیتی داناتر از خودش چیزی را بشنود که با آن بتواند این فرضیه را تقویت کند. ولی امیدش بر باد رفت. این متن گفتگو است:[1]

داوکینز: من نظر دانشمندان فیزیک مبنی بر اینکه نوعی کنترل و هدایت دقیق بر جهان وجود دارد را پذیرفته‌ام و تلاش کرده‌ام سه تفسیر احتمالی برای آن بیان کنم. اول: وجود خدا و با خودم گفتم: این که تفسیر نیست. دوم: نظریه‌ی جهان‌های موازی و اینکه ما در یکی از این جهان‌ها هستیم. و تفسیر سوم: را به تو نسبت دادم.

واینبرگ: اوه، نه.

داوکینز: شاید به خطا این کار را کرده باشم.

واینبرگ: دوست داشتم این کار را نمی‌کردی.

داوکینز: این چیزی است که من آن را فیزیکدان شجاع می‌نامم. کسی که می‌گوید: ما در حال حاضر نمی‌دانیم چرا این اشیاء به این شکل، ثابت و دقیق‌اند. روزی خواهد آمد که این را خواهیم فهمید، زمانی که راز هم چیز جلوی دستمان باشد. ولی اینطور که معلومه نقشت را بد بازی کردم.

واینبرگ: گمان می‌کنم که نباید مخمصه‌ای که در آن قرار گرفته‌ایم را پیش پا افتاده نشان دهیم. واقعیت این است که ما نمی‌توانیم جهان را تفسیر کنیم. مجموعه‌ای از قوانین طبیعی هستند که با تبدیل کردنش به قوانین ریاضی، هرگز توان فهم آن را نخواهیم داشت. چرا که ما ممکن است به قوانین ریاضی دست

---

[1] - گفتگوی مشهوری است که با لینک های زیادی میتوان در یوتیوب آن را مشاهده کرد. این یکی از این آدرسها است که بخشی از گفتگو را میتوان در آن مشاهده کرد: https //www.youtube.com/watch?v=dM1ztydrog lantai

پیدا کنیم، ولی هیچ وقت این قوانین، جهان را آنگونه که ما می‌بینیم و می‌شناسیم تفسیر نخواهند کرد.
و همیشه این سؤال باقی خواهند ماند که: چرا قوانین طبیعی موجود اینگونه هستند و تغییری نمی‌کنند. هیچ راهی برای خروج از این ابهام سراغ ندارم.
داوکینز: فرضیه‌ی آخری که اغلب فیزیکدان گاهاً مطرح می‌کنند، فکر می‌کنم همان فرضیه جهان‌های موازی باشد.
واینبرگ: هیچ کسی این را در ضمن یک نظریه‌ی حقیقی به حساب نیاورده است.چرا که یک نظریه با حدس و گمان بنا نمی شود. ما نظریه ای نداریم در قوانین ریاضی که برپایه حدس و گمان برپا شده باشد. تنها چیزی که میتوانیم بگوئیم در مورد جهان های موازی، احتماله. یعنی احتمال دارد چنین چیزی باشد.
داوکینز(بعد از این پاسخ مأیوسانه واینبرگ): حقیقت هم این است که این نظریه دشوار است. یعنی تعداد این جهان های موازی باید بسیار زیاد باشد تا بتوانیم بگوئیم: جهان ما بخشی از آن است.
واینبرگ: حداقل باید تعدادش ۱۰ به توان ۵۶ باشد. و اگر فاصله بین این جهانها را نزدیک فرض کنیم آن وقت باید عددش ۱۰ به توان ۱۲۰ باشد. و این حقیقتا چیز ناخوشایند و آزار دهنده ای است».
فرضیه جهان‌های موازی از فرضیاتی است که بخشی از ملحدین متعصب بر روی آن تأکید دارند و آن را برون رفتی برای تفسیر نشأت هستی به جای اعتراف به وجود خالق می‌دانند. ذکر گفتگوی داوکینز و واینبرگ فقط برای اثبات این مسئله بود که این فرضیه از لحاظ علمی هنوز ثبات و استقرار ندارد و فیزیکدانان ملحد بزرگ مانند «استیفن واینبرگ» به آن معترف نیستند. در سایت یوتیوب سه کلیپ تصویری وجود دارد که توضیحات بیشتری از این فرضیه را ارائه می‌دهند و در آن به رد استدلال ملحدین به این فرضیه پرداخته شده است:
۱- گفتگویی که بین دکتر محمد عوضی و پروفسور و فیزیکدان مسلمان محمد سالم طائی با عنوان (فرضیه جهان‌های متعدد و موازی) صورت گرفته است.
۲- کلیپی با عنوان (سؤالی پیرامون فرضیه جهان‌های متعدد از فیزیکدان مصطفی قدیح).

۳- حلقه‌ای با عنوان (جهان های متعدد) از مجموعه برنامه‌های (به اصلت بازگرد) که توسط رشاد قرنی اجرا شده است.

جا دارد این نکته را بیان کنم که برادرمان رشاد در برنامه ویژه و زیبای خود با نام به (اصلت بازگرد) به مناقشه تعدادی از معلومات و داده‌های جدید علمی پرداخته که ملحدین به آن استدلال می‌کنند.

همانگونه که می بینیم؛ شخص ملحد آماده است که حادث بودن هستی را به هر چیزی نسبت دهد جز الله متعال. واینبرگ حاضر است این محاسبه پردردسر را بپذیرد تا اینکه به وجود الله ایمان داشته باشد.

بخش دوم: شبهاتی پیرامون حکمت خدا در افعالش

سؤال‌های این بخش، بیشترین سؤالات را به خودش اختصاص داده است. که چهار سؤال در آن از بارزترینشان است:

۱- چرا آفریده و مأمور به عبادت خداوند شده‌ایم؟

۲- چرا در این جهان، شَر وجود دارد؟

۳- چرا اجابت دعا تأخیر می‌افتد یا اصلاً محقق نمی‌شود؟

۴- چگونه بین عدل الهی و بین قضاء و قدر و کتابت اعمال بندگان جمع ببندی کنیم؟

در مقدمه ابتدای بحث در مورد حکمت در افعال خداوند بیان کردیم که: جز در وجود ایمانی قبلی به چند مسئله نمی‌توان سؤالات این بخش را خوب فهمید. که به آنها اشاره کردیم و می‌توانید به آن رجوع کنید. جواب‌های این باب مبنی براین اصول قبلی است.

سؤال اول: چرا خداوند ما را آفریده است؟ وچرا با اینکه به ما نیازی ندارد دستور داده که وی را عبادت کنیم؟

قبل از پاسخ به این سؤال، مهم است که مقدماتی را که در مبحث حکمت افعال پروردگار بیان کردیم، دوباره مرور کنیم. چون هر سؤالی پیرامون حکمت از افعال الله متعال از آن مقدمات مذکور جدا نیست. بعد از مطالعه آن مقدمات می‌توانیم به طور خلاصه در چند نقطه به این پرسش پاسخ دهیم:

اول: ایجاد این هستی حیرت‌انگیز و مهیج و عظیم که انسان حتّی ناتوان است در برابر کمترین چیزی که خدا در وی روح دمیده – مانند مگس- مقابله کند و همانندش را ایجاد کند، قطعاً بهتر و کاملتر از ایجاد نکردنش است. چرا که هر چیزی در این هسته، منادی کمال کسی است که آن را با این دقّت و نظم به وجود آورده است.

دوم: بعد از مشاهده این همه نظم و دقت و عظمت، کدام یک کاملتر و صحیح‌تر خواهد بود: حکمت دار بودن وجودش یا بیهوده‌گیش؟ تردیدی نیست در وجود این

همه نظم و دقّت و قوانین حیرت‌انگیز و معجزه آسا، وجود حکمت و هدفمند بودن همان چیزی است که با عقل انسان سازگار است.

سوم: عقل، حکم میکند که این غایت و حکمت با کمال خالق این اشیای بزرگ، موافق و سازگار باشد. اشیایی که ما را به عظمت خالقشان و حکمت و کمال فراوانش راهنما هستند.

چهارم: کمال تام پروردگار و همچنین حکمت تامش از ایجاد خلایق، این را ایجاب می‌کند که خودش را به آنان بشناساند، آن هم به وسیله‌ی مبادی و بدیهیاتی مُرشد که در فطرتشان به ودیعه قرار داده و به وسیله‌ی اخبار مفصّلی که به آنان وحی می‌کند و از این راه آنان را با خالق و به وجود آورنده اشان راهنمایی میکند.

پنجم: جز پیوند و رابطه خضوع و شکر و حمد و ثنا و تعظیم، در بین این مخلوقات ضعیف کوچک که در نهایت دقت و ظرافت آفریده شده‌اند، با خالق عظیمشان ارتباط دیگری تصور نمی‌شود. و این همان چیزی است که الله از مخلوقاتش می‌خواهد.

(اگر گفته شود: مگر خدا از ما و عبادتمان بی‌نیاز نیست؟

در پاسخ می‌گوئیم: بله همین طور است. ولی تو در هیچ حالتی از وی بی‌نیاز نیستی.

اگر بگوید: این دو چه ربطی بهم دارند؟

در پاسخ می‌گوئیم: الله کسی است که تو را آفریده و روزیت می‌دهد و زندگیت به دست اوست. او از تو بی‌نیاز است، ولی تو فقیر درگاهش هستی. عبادت هم تفسیر واقعی و طبیعی این ارتباط و پیوند است. واگر زمانی از عبادت او خودداری کردی، احسانش را انکار کرده و دچار تکبّر و کفر شده‌ای.

او به چیزی تو را فرمان نمی‌دهد که بدان نیازمند است، بلکه دستورش به موجب طبیعت ارتباطی است که در واقع امر، بین تو و او برقرار است. و این تفسیر این فرموده‌اش است که در مورد خودش می‌گوید که از تمامی جهانیان بی‌نیاز است و در عین حال هم می‌گوید: از بنده‌هایش کفر و ناسپاسی و انکار را نمی‌پذیرد.

حرف اول بیانگر کمال او در مقابل نقص تو است. و امّا حرف دوّمش خبر از چیزی می‌دهد که از کمال او و نقص تو، لازم می‌آید. چرا که کمال وجود تو در عبادت کردن است. و اگر از این کار خودداری کردی و خواستی خودت به کمال برسی قطعاً با منطق عقل و ضرورت واقع مخالف کرده‌ای. و چنین زیاده روی و مبالغه‌ای در لجبازی و مخالفت باید عقاب شایسته به خودش را داشته باشد. اگر

این انکار، تنبیهی نداشته باشد، این یعنی اجازه دادن به زشترین تغییر و چرخش در برابر بزرگترین حقایق وجود و در نتیجه اجازه دادن به بزرگترین ظلم. ولی عدل حق این را نمی‌پذیرد. به این فرموده الله متعال دقت کنید:

﴿وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ﴾ [المومنون-٧١]
و اگر حق از هوس‌های آن‌ها پیروی کند، آسمان‌ها و زمین و هرکه در آن‌هاست، تباه شوند.

همراه با معنای این فرموده او:

﴿أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ﴾ [یونس-٣٥] **آیا کسی که به (سوی) حق هدایت می‌کند، برای پیروی سزاوارتر است یا کسی‌که خود هدایت نمی‌شود.**

یا این فرموده‌اش:

﴿مَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَآ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ﴾ [احقاف-٣] **ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که درمیان آن دو است جز به حق و (برای) مدتی معین نیافریده‌ایم.**

به حقیقت خواهی رسید البته برای کسی که گوشش پذیرای شنیدن و پذیرفتن حق باشد)[١].

در پایان اندکی در این آیات سوره انبیاء تأمل کنیم:

﴿وَمَا خَلَقۡنَا ٱلسَّمَآءَ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا لَٰعِبِينَ ١٦ لَوۡ أَرَدۡنَآ أَن نَّتَّخِذَ لَهۡوٗا لَّٱتَّخَذۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّآ إِن كُنَّا فَٰعِلِينَ ١٧ بَلۡ نَقۡذِفُ بِٱلۡحَقِّ عَلَى ٱلۡبَٰطِلِ فَيَدۡمَغُهُۥ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٞۚ وَلَكُمُ ٱلۡوَيۡلُ مِمَّا تَصِفُونَ ١٨ وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَنۡ عِندَهُۥ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسۡتَحۡسِرُونَ ١٩ يُسَبِّحُونَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفۡتُرُونَ ٢٠ أَمِ ٱتَّخَذُوٓاْ ءَالِهَةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ هُمۡ يُنشِرُونَ ٢١ لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَاۚ فَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلۡعَرۡشِ عَمَّا يَصِفُونَ ٢٢ لَا يُسۡـَٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡـَٔلُونَ ٢٣﴾. **و ما آسمان و زمین و آنچه را که بین زمین و آسمان است به بازیچه نیافریدیم. (١۶) اگر می‌خواستیم جهان را به بازی گرفته و کاری بیهوده انجام دهیم می‌کردیم. (١٧) بلکه ما**

---

[١]- ما بین پرانتز سخنان شیخ عبدالله بن سعید شهری در نوشته ای از ایشان در صفحه فیسبوکشان بود در تاریخ ٧ نوامبر ٢٠١۴.

همیشه حق را بر باطل غالب و فیروز می‌گردانیم تا باطل را محو و نابود سازد و باطل بی‌درنگ نابود می‌شود، و وای بر شما که خدا را به وصف کارباطل و بازیچه متّصف می‌گردانید. (۱۸) و هر چه در آسمانها و زمین است همه ملک خداست، و فرشتگانی که در پیشگاه حضرتش مقربند هیچ‌گاه از بندگیش گردنکشی و سرپیچی نکنند و (از عبادتش) هرگز خسته و ملول نشوند. (۱۹) همه به شب و روز بی‌آنکه هیچ سستی کنند به تسبیح و ستایش او مشغولند. (۲۰) مگر این مردم (مشرک نادان) خدایانی از همین زمین برگرفته‌اند که جان آفرین باشند؟ (۲۱) اگر در آسمان و زمین غیر از خدای یکتا خدایانی وجود داشت همانا خلل و فساد در آسمان و زمین راه می‌یافت، پس (از نظم ثابت عالم) بدانید که پادشاه ملک وجود خدای یکتاست و از توصیف و اوهام مشرکان پاک و منزه است. (۲۲) و او بر هر چه می‌کند بازخواست نشود ولی خلق از کردارشان بازخواست می‌شوند. (۲۳).

از مراجع مهم در این باب کتاب استاد «سامی عامری» است با عنوان: «چرا الله از بشر می‌خواهد وی را عبادت کنند؟» که از انتشارات مرکز تکوین است.

سؤال دوم: چرا در این جهان، شرارت وجود دارد؟

چیزی که در این سؤال برای افراد معترض، فهمش دشوار است، این می‌باشد که نمی‌توانند؛ بین وجود شرّ و بین رحیم و مهربان بودن خداوند، جمع‌بندی صحیحی داشته باشند. و در سیاق این مسئله در میان تمامی صفات خداوند روی صفت رحمت خداوند زوم کرده‌اند و از صفاتی دیگر وی مانند حکمت و عزت و عظمت غافلند یا آن را نادیده می‌گیرند.

این سؤال از ناحیه فلسفی و شرعی، حرف و حدیث در موردش زیاد بوده و آثار زیادی در موردش نوشته شده است. در ادامه، قواعدی مختصر را بیان می‌کنم که در پرتو آن می‌توان موضوع شَر را بفهمیم. امّا قبل از آن، سؤالی را متوجه شخص ملحد می‌کنم:

وقتی که به خدا کافر شدی آیا شر در جهان تمام می‌شود؟ آیا کشتارها متوقف می‌شود؟ آیا سیل‌ها و آتشفشان‌ها و زلزله‌ها تمام شده است؟

و آن طاغیان قاتل مجرم، که خون هزاران و بلکه ملیون‌ها بشر را ریخته‌اند، وضعیتشان چگونه خواهد بود؟ آیا بعد از مردنشان تنبیه می‌شود؟ و آیا حقوق مظلومان از آنان ستانده می‌شود؟

در واقع مشکل حقیقی سؤال شَر، متوجه شخص ملحد و بی‌دین است که منکر روز قیامت می باشد نه مؤمنی که به مسئله‌ی حسابرسی و عذاب و پاداش باورمند است.

دیدگاه مؤمن در برابر شَر بر پایه‌ی قواعدی منسجم و نگرشی سازنده و مستحکم بنا شده است نه صرفا عاطفه بدون دلیل. با این توضیح:

اولا: الله متعال به انسان اراده‌ای آزاد، عطا کرده که به وسیله‌ی آن بتواند بین خیر و شر انتخاب کند. و این مقتضای عدل است تا انسان براساس این اراده مورد محاسبه قرار بگیرد. هنگامی که وی با این اراده که به وی داده شده است انتخاب کند که بُکشد و خون بریزد در اینجا دیگر شَر به این شخص مختار نسبت داده می‌شود نه به خداوند متعال.

دوما: نمی‌توانیم حکمت از وجود شر را بفهمیم، مگر زمانی که باور داشته باشیم این دنیا، جای نقص و ابتلاست نه مکانی برای پاداش. شَرّی که ما در دنیا می‌بینیم از بلایا و بیماری‌ها و حوادث، داخل در این وصف عامی است که خداوند اراده کرده دنیا مملوء از آن باشد. کسی که در این دنیا به دنبال پاداش و ثواب و عقاب است، سپس به این خاطر که به آنها دست نیافته، خداوند را متهم می‌کند، به وی می‌گوییم: تو مقصود خداوند از بودن در این دنیا را نفهمیده‌ای.

سوما: از سنت‌های ثابت که خداوند در این دنیا مقرر داشته، سنت ابتلا است. سنت خداوندی نیز که با حکمت وی سازگار و همخوان است، هیچ وقت تغییر نمی کند. این بلایا است که مؤمن را مانند طلایی که به وسیله‌ی آتش خالص شده است، پالایش می‌کند. بلایایی که بسیاری از مردم را به سوی پروردگارشان باز می‌گردانند و از گناهان پاکشان می‌کنند و سبب رهایی بسیاریشان از آتش جهنم است.

چهارما: در چیزهایی که شرّشان می‌دانیم، حکمت‌هایی وجود دارد که شاید در وهله‌ی اوّل برایمان پنهان باشد.

به عنوان مثال: وقتی که خضر، کشتی را سوراخ کرد حکمت کارش را برای موسی توضیح نداد. برای همین موسی با حالتی انکارآمیز گفت: **(آیا کشتی را سوراخ کردی که مسافر لش را غرق کنی؟)**[الکهف: ۷۱]. بعدها وقتی موسی سبب کار خضر را فهمید برایش مشخص شد که این کارش خیر بوده است. چون این کشتی

متعلق به افراد مسکینی بود که در دریا کار می‌کردند و پادشاه ظالمی هم بود در آن زمان که هر کشتی خوبی که دستش می‌افتاد را تصاحب می‌کرد. خضر خواست کشتی را به طور جزئی معیوب کند تا پادشاه کشتی سالم را تصاحب نکند.

در زندگی ما نیز این موارد زیاد است. با چیزهایی روبه رو می‌شویم که تلاش می‌کنیم به دستش آوریم با این تصور که نهایت خوشبختی و آرامش در آن است. ولی وقتی فراهم می‌شود، مشخص می شود که واقعیت چیز دیگری است. و تمنّا می‌کنیم که ای کاش روی نمی‌داد. چه افراد زیادی که تمنّای داشتن فرزندی را می‌کردند و وقتی خداوند به آنان فرزند عطا کرده، همین فرزند در دنیا سبب خستگی و درماندگی و بیچارگیش می شود. تا جایی که آرزو میکند ای کاش عقیم می‌بود. ارزیابی اوّلیه ما برای خیر و شر ارزیابی های صددرصد حقیقی و مطلقی نیستند.

خداوند شرّ محض را نمی‌آفریند. چیزی را که در ابتدای امر شَر به نظرمان می‌رسد، اگر کمی خوب به آن دقت کنید می‌توانیم جوانبی از خیر درآن بیابیم. امّا شرط نیست حتماً آن را در این دنیا مشاهده کنیم. شاید برای هدفی بزرگتر در قیامت به تأخیر بیافتد.

از مراجع مهم در این باب می‌تواند به کتاب «معضل شر و وجود الله» نوشته دکتر «سامی عامری» اشاره کرد.

سؤال سوم: چرا الله متعال دعای بعضی ازمردم را اجابت نمی‌کند؟

اولا: الله متعال آزمایش می‌کند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرد و مبتلا می‌کند و مورد ابتلا قرار نمی‌گیرد. کسی که با حالتی آزمایشی از خدا چیزی را درخواست می‌کند، با اوامرش مخالفت کرده است.حال چگونه توقع اجابت دارد؟

دوما: الله سبحانه وتعالی دعای بسیار از مردم را اجابت کرده است و این چیزی است که ما در وجود خودمان و افراد پیرامونمان مشاهده می‌کنیم.

سؤال صحیح این است که بپرسیم: چه موانعی وجود دارد که باعث شده تا اجابت دعاهایمان به تأخیر بیافتد؟ این سؤال باعث می‌شود که آدم در وجود خودش بازنگری داشته و به دنبال خطای نهفته و اصلاح حال باشد. و تلاشش را برای تقرب الی الله چند برابر کند. و باید مطمئن باشیم آنچه خدا برایمان تدبیر می‌کند بهتر از آن چیزی است که ما برای خودمان تدبیر می‌کنیم و می‌اندیشیم.

سوما: ما ادله‌ای عقلی و قطعی داریم که دال بر ضرورت وجود خالق است و همچنین دال بر کمال حکمت و علمش. هنگامی که نزد عدّه‌ای این قضیه مشکل‌ساز- یعنی عدم اجابت دعا- با این ادلّه‌ی اضطراری تعارض پیدا می‌کند، ضرورت عقلی این را بر عقلاء ایجاب می‌کند که ادلّه‌ی قوی تر را مقدم بدانند و مسئله‌ای که فهمش مشکل است را بر اساس مسئله واضح و روشن، تفسیر کنند. واین قضیه‌ای بدیهی و ثابت است[1].

چهارم: طلب جوانب حکمت در تأخیر اجابت دعا. علم محدود انسان، منجر به محدودیت چشم‌انداز وخواسته‌های آدمی می‌شود. چه بسیار دعاهایی که اجابت نشده است ولی بعدها جانب خیر آن برایمان مشخص شده است.

پنجم: امّام ابن قیم می‌فرماید: «ادعیه و اذکار به منزله‌ی سلاح هستند. کارایی سلاح وابسته به حاملش است نه فقط به بُرندگیش. هر وقت سلاح شخصی سلاحی کاملی باشد و عیبی در آن نباشد و ساعد شخص هم ساعدی قوی باشد و مانعی هم نباشد، قطعاً ضربات بدی به دشمن وارد خواهد کرد. وهر وقت یکی از این شرایط سه گانه تخلف کند، تأثیر آن هم از بین می رود»[2].

ششم: باید نصوص موجود دیگر مربوط به این مسئله را گردآوری کرده و به یک بخش اکتفا نکنیم. خدایی که فرموده است: (ادعونی أستجب لکم): مرا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم. همان کسی است که فرموده است: (ولنبلونکم): حتماً شما را مورد آزمایش قرار خواهم داد.

کسی که از دعا این را فهمیده باشد که فقط سنتِ ابتلا برای بشر است، نصی را گرفته و دیگری را رها کرده است. همچنین در حدیث صحیحی آمده که پیامبرﷺ می‌فرماید: «**دعاهایتان استجابت می‌شود مادامی که عجله نکنید**». این حدیث بیانگر مسئله مهمی است از شروط اجابت دعا و آن عدم عجله کردن در اجابت آن است.

امّا اینکه ملحدین وجود خدا را منکر می‌شوند به ادعای عدم اجابت شدن دعاها در جوابشان می‌گوییم: به فرض که الله متعال دعاها را اجابت نمی‌کند. اینکه مستلزم عدم وجود وی نیست.

---

[1] - این نقطه برگرفته از پاسخ به سوالی توسط شیخ سلطان عمیری است.

[2] - الداء والدواء (ص۲۶) .

سؤال چهارم: چگونه بین مسئله قضاء و قدر و بین عذاب کافر به خاطر کفرش جمع‌بندی صحیحی داشته باشیم؟

مسئله قضاء و قدر از مسائل شرعی نَقلی است که تفاصیلش باید از خود شریعت اخذ شود. عقل هم در آن مشارکت دارد از این جهت که در واقع عملی این را لمس می‌کند که انسان در تصمیم‌هایی که برای زندگیش می‌گیرد، دارای اختیار است. بسیاری اوقات غلط و خلط فهم در این باب، به خاطر ربط دادن معنای قدر با معنای جَبر پیش می‌آید و این صحیح نیست. چرا که خداوند برای بنده‌اش فعل و مشییت و اراده ثابت کرده است که در برابر آن بازخواست می‌شود و اگر این اراده واقعی نمی‌بود، دیگر فایده‌ای در فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب‌ها نمی‌ماند. چرا که پیامبران برای این مبعوث شده‌اند که مردم را یادآور شوند. کسی که اجابت کند مأجور بوده و کسی هم خودداری کند، مستحق عقاب خواهد بود.

حال اگر بشر اراده‌ای نداشته باشد که محل این همه تذکر و پاداش و عقاب باشد، قطعاً این کارها بیهوده و عبث می‌باشد که خدا از این منزه است.

در عین حال این مشیئت بشری داخل در سنت اسباب است که خداوند در این هستی به ودیعه نهاده است. خداوند خود به وجود آورنده و مُرید این اسباب است. همانگونه که ازدواج را سببی برای وجود فرزند قرار داده است و آتش را سبب سوزاندن و آب را برای رفع تشنگی. به همین گونه اراده را سببی برای قیام عمل قرار داده و عمل را هم سببی برای داخل شدن به بهشت یا آتش جهنم. و همه‌ی این اسباب ذاتاً مستقل از اراده خداوند نیستند، بلکه تحت مشییت وی بوده و اگر بخواهد اثر آن را غیر فعال می‌کند همانگونه که در برابر آتش ابراهیم اینگونه کرد.

موضوع قَدَر متعلق به حکمت الهی است. آدمی نمی‌تواند به حکمت الهی احاطه پیدا کند. برای همین از علی ﷺ سخنی وارد است که می‌فرماید: «قدر سِرّی از اسرار الهی است». روش صحیح برای برخورد با قضیه قدر، تسلیم شدن در برابر اخبار خداوند در مورد قضا و قدر و اعطای اختیار به انسان و اثبات اراده برای وی، می‌باشد. این تسلیم هم مبنی بر مقدمه‌ی ایمان به خداوند است. و این ایمان هم با دلایل قاطع عقلی ثابت است. پس تسلیم شدن در اینجا بر پایه‌ی دلایل عقلی آن جا بنا می‌شود . والله اعلم

از مراجع مهم در این باب می‌توان به کتاب «شفاء العلیل في القضاء والقدر والحکمة والتعلیل» امّام ابن قیم اشاره کرد.

باب دوم: شبهاتی پیرامون قرآن کریم

این شبهات دو دسته هستند:

دسته‌ی اول: تشکیک دردرستی نسبت آن به خداوند

با توجه به ارتباط و تلازم میان برهان‌های نبوت و برهان‌های درستی قرآن، سخن‌گفتن از برهان‌های درستی قرآن را به فصل بعدی (سوم) موکول می‌کنیم تا به همراه براهین نبوت از آنها بگوییم.

دسته‌ی دوم: ادعای وجود اشتباه درقرآن

اشتباهاتی که مخالفین ادعا می‌کنند، سه نوع هستند:

۱- لغوی.

۲- علمی.

۳- تناقض میان آیات.

نوع اول: اشتباهات لغوی (نحوی)

چهار جواب را برای تمامی شبهاتی که در این باره وجود دارند، ذکر می‌کنم:

اولا: نهایت چیزی که این افراد شبهه افکن در پی رسیدن به آن هستند، این است که بگویند: قرآن را محمد ﷺ ساخته و از سوی خداوند نیست، زیرا اگر از سوی خداوند بود، نباید اشتباهات نحوی در آن یافت می‌شد!

در پاسخ می‌گوییم که حتّی اگر قرآن کریم از سوی خداوند نمی بود - حاشا که چنین باشد-، باز هم امکان نداشت که اشتباهات نحوی در آن یافت شود؛ زیرا زبان قریشِ آن زمان، ذاتاً در زبان عربی حجت بوده و تفاوتی ندارد که صاحب سخن محمد ﷺ یا حتّی عتبه بن ربیعه یا ولید بن مغیره باشد.! پس اگر نسبت سخنی به ابوجهل ثابت گردد، محال است که در آن اشتباه نحوی وجود داشته باشد!.

دوما: قواعد نحو، پس از قرآن تدوین شده نه پیش از آن. و تدوینش با استمداد از خطاب عربی آن دوره و مرحله‌ی پیشین صورت گرفته است. پس قواعد نحو،

برگرفته از قرآن کریم، اشعار عرب جاهلی و نصوص عرب و لغات حفظ‌شده‌ی آنان بوده، و این علمای نحو هستند که به قرآن و شعر برای قواعد نحو استناد میکنند، نه اینکه به عکسش عمل کنند.

سوم: قبایل عرب، لهجه‌های گوناگونی داشته‌اند که گاهاً در قواعد اعرابی متفاوت هستند و علمای نحو این‌ها را «لغات» می‌نامند و آن را خطا و اشتباه ندانسته اند، بلکه این لغات را صورت‌هایی از زبان عرب می‌دانند. برای نمونه، می‌بینیم که بعضی از قبایل عرب، همواره به مثنی، چه مرفوع و چه منصوب یا مجرور باشد، الف می‌دهند؛ «ابن عقیل» در «شرح الفیه‌ی ابن مالک» گفته است: «مصنف آورده که مثنی و آنچه بدان ملحق است در حال رفع الف و در حال نصب و جر یاء می‌گیرند و این قول مشهور در زبان عرب است، امّا بعضی از عرب مثنی و هرچه بدان ملحق شود را مطلقاً با الف می‌آورند و می‌گویند: جاء الزيدان كلاهما و رأيت الزيدان كلاهما ومررت بالزيدان كلاهما».[۱]

علامه «محمد محيي‌الدين عبدالحميد» در «منحة الجليل بتحقيق شرح ابن عقيل» می فرماید: «این، لغت کنانه، بنی‌حارث بن کعب، بنی‌عنبر، بنی‌هجیم و گروهی از ربیعه‌ی بن وائل، زبید، خثعم، همدان و عذره می‌باشد، و آیه‌ی:

﴿إِنْ هَٰذَٰنِ لَسَٰحِرَٰنِ﴾ [طه: ۶۳] **مسلماً این دو (نفر) جادوگرند.**

و نیز سخن پیامبر ﷺ «لا وتران في ليلة»[۲] از این باب است، و شاعر نیز از همین جهت گفته است:

تزود منا بين أذناه طعنة　　　دعته إلى هابي التراب عقيم

می‌بینیم که حق «هذان، وتران و أذناه» بنا بر لغت مشهور عرب این است که با یاء بیایند، زیرا اولی اسم إنَّ و دوّمی اسم لا است که هر دو باید منصوب باشند، و سوّمی با اضافه‌ی ظرف پیش از خود در موضع مجرور می‌باشد، و این آیه تخریجات دیگری نیز دارد»[۳] که هرکه خواهان بود، به این کتاب مراجعه کند.

همچنین امّام لغت‌شناس و متخصص، «احمد بن فارس» (۳۹۵ هـ) در کتاب «الصاحبي في فقه اللغة» فرموده است: «فصلی درباره‌ی تفاوت لغات عرب: تفاوت موجود در لغات عرب، چند نوع است:

---

[۱]. شرح ابن عقیل، ج ۱، ص ۵۸

[۲]. سنن أبی داود (۱۴۳۹)، البانی آن را صحیح میداند.

[۳]. شرح ابن عقیل با منحة الجلیل، ج ۱، صص ۵۸-۵۷

یکی: تفاوت در حرکات است مانند «نَستعین» و «نِستعین» با فتح و کسر نون، که فراء گفته است: در لغت قریش مفتوح است، ولی اسد و دیگران آن را با کسر نون می‌گویند.

شکل دیگر: تفاوت در حرکت و سکون، مانند «معَکم و معْکم»» سپس صورت‌های مختلفی از تفاوت‌ها را ذکر کرده، تا به اینجا رسیده است: «از جمله‌ی آنها، تفاوت در اعراب است؛ مانند «ما زیدٌ قائماً» و «ما زیدٌ قائم» و «إنّ هذین» و «إنّ هذان» که در لغت بنی‌حارث بن کعب با الف می‌آیند و نیز شاعر گفته است:

تزود منا بين أذناه طعنة دعته إلى هابي التراب عقيم»[1]

چهارم. اشتباهاتی که به خیال مدعیان آمده، در آسان‌ترین بخش‌های زبان عربی است؛ همه می‌دانند که اسم «إنّ» منصوب است و معطوف بر منصوب، منصوب می‌شود و کودکی که درس عربی بخواند هم این‌ها را می‌داند؛ پس آیا عاقلانه است که کتابی با این همه بیان و فصاحت در چنین اشتباهات ساده‌ای بیفتد؟! معلوم است که چنین سخنی، از حدود عقل خارج است!.[2]

برای نمونه، معترضان می‌گویند که در سوره‌ی مائده اشتباه نحوی وجود دارد و آنچه باید منصوب باشد را مرفوع آورده است، آن هم این آیه که: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ﴾ [المائدة- ۶۹]. **همانا کسانی‌که ایمان آورده‌اند، و کسانی‌که یهودی هستند، و صابئان و نصاری.**

اشکالشان این است که چرا ﴿وَٱلصَّٰبِـُٔونَ﴾ به صورت مرفوع آمده، حال آن که بر اسم إن که منصوب باشد، عطف شده است؟! در جواب می‌گوییم که در قرآن کریم دو آیه‌ی شبیه به این آیه وجود دارد که در هر دو «الصابئین» به شکل منصوب آمده است. یعنی همان چیزی که شما میگوئید باید اینگونه میبود تا صواب باشد ، یکی آیه‌ی: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ﴾ [البقرة- ۶۲]، **به‌درستی کسانی‌که ایمان آورده‌اند، و کسانی‌که یهودی شدند و نصاری و صابئان (= ستاره پرستان).**

[1]. الصاحبي في فقه اللغة، صص ۲۶-۲۵

[2] - مراد نویسنده‌ی محترم این است که اگر بر فرض محال در قرآن اشتباه نحوی وجود داشت، باید در مسائل سخت‌تر لغت این اتفاق می‌افتاد، نه چیزهایی که برای همگان آشکار است، پس اینها اشتباه نیستند و مشکل در ناتوانی علمی معترضان است، مترجم.

و دیگری:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ﴾ [الحج: ۱۷]، **یقیناً کسانی‌که ایمان آوردند، و کسانی‌که یهودی شدند، و صابئان (= بی دینان) و نصاری.**

پس قضیه ندانستن این نیست که معطوف بر منصوب، منصوب است![1]

امّام «طاهر بن عاشور» در تفسیر بزرگ خود «التحریر والتنویر» گفته است: «بیشتر مفسرین، ﴿وَٱلصَّٰبِـُٔونَ﴾ را مبتدا قرار داده‌اند و خبر محذوفی را برایش مقدر کرده اند من باب تقدیم چیزی که حقش تأخیر است[2] و خبر «إن» بر آن دلالت می‌کند، و اصل نظم چنین می‌باشد: إن الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری لهم أجرهم...الی آخر، والصابئون كذلك، و این را مانند سخن ضابی بن حارث می‌دانند: ... فإني وقيار بها لغريب.»[3]

نوع دوم: اشتباهات علمی

نوع دیگری از شبهاتی که منتشر می‌کنند، این است که در قرآن کریم، آیاتی وجود دارد که با اکتشافات علوم طبیعی در تضاد است و می‌گویند که این نشان می‌دهد که قرآن از سوی خداوند نیست، زیرا اگر از سوی خداوند باشد، نباید در آن اشتباهی می‌بود!.

مثالی که برای این ادعای خود می‌آورند، سخن خداوند راجع به ذوالقرنین است:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغۡرِبَ ٱلشَّمۡسِ وَجَدَهَا تَغۡرُبُ فِي عَيۡنٍ حَمِئَةٖ﴾ [الكهف- ۸۶] **تا آن که به غروب گاه آفتاب رسید، (چنین به نظرش رسید) که خورشید درچشمه‌ای گِل آلود و سیاه غروب می‌کند.**

---

[1] - و گرنه در این دو آیه آخر هم باید مرفوع می آمد و منصوب نمیشد. پس اشکال در ندانستن قواعد ابتدایی و ساده نحو نیست بلکه این متفاوت عمل کردن در نصب کلمه ای که باید مرفوع میشد سببی بلاغی و نکته ای حکیمانه دارد که باید اهل تأمل و تدبر آن را بیابند. مترجم

[2] - منظور این است که آیه اینگونه معنا میشود: یقیناً کسانی‌که ایمان آوردند، و کسانی‌که یهودی شدند، و صابئان (= بی دینان) و نصاری، اجر و پاداششان نزد پروردگارشان محفوظ است. و صابئیان نیز به همینطور. (والصابئون كذلک). در اینجا باید الصابئون بعد از اتمام کلمات قبلی می آمد و لی در وسط الفاظی قرار گرفته که بنا بر حرف انَّ منصوب شده اند ولی چون صابئون مربوط به این جمله نیست و قرار است مبتدای جمله تازه ای باشد منصوب نشده. فقط حقش این بوده که با تأخیر ذکر شود ولی مقدم شده واین یکی از اسالیب بیانی در ادبیات عرب است و میتواند دلایل مختلفی داشته باشد که مفسران گوشه هایی از آن را ذکر کرده اند. مترجم

[3] . التحرير والتنوير، ج ۶، ص ۲۷۱-۲۷۰

و می‌گویند که چگونه ممکن است که خورشید در چشمه‌ای، در زمین فرو رود، با آنکه علوم جدید اثبات کرده که خورشید از زمین بسیار بزرگ‌تر بوده و نیز بسیار دور است!.

این شبهه اگر چه بسیار سخیف است، امّا بر بعضی از جوانان اثر گذاشته و نصرانی‌ها و ملحدان عرب آن را ترویج می‌کنند!.

پاسخ به چند صورت ممکن است:

اول: خداوند نگفته که خورشید در چشمه‌ای تیره غروب می‌کند، بلکه آنچه ذوالقرنین دیده را توصیف کرده و فرموده است: ﴿وَجَدَهَا تَغۡرُبُ﴾، یعنی در نگاه او چنین بوده، همانطور که ما هم می‌گوییم: ماه از پشت کوه برآمد! ماه در حقیقت، بیرون از زمین و دور است، امّا در نگاه ما از پشت کوه برآمده و یا پنهان می‌شود!.

دوم: بسیاری از پیشوایان تفسیر قدیم، پیش از اینکه ماهواره‌ها پدید آیند و تلسکوپ‌های جدید ساخته شوند، بیان کرده‌اند که مراد از این آیه، منظره‌ای بوده که بیننده دیده نه اینکه در حقیقت چنین باشد! برای مثال ابن کثیر (م ۷۷۴ هـ) فرموده است: «یعنی خورشید را در حال غروب در دریا دید و هرکس به ساحل برسد، خورشید را چنین می‌بیند؛ انگار که در دریا غروب می‌کند و پایین می‌رود، درحالی که خورشید در فلک چهارم قرار دارد و از آن جدا نمی‌شود!»[1].

قرطبی نیز سخنان گروهی از مفسرین را آورده است ومی فرماید: «قفال گفته که بعضی از علما فرموده‌اند که: مراد رسیدن ذوالقرنین به مشرق و مغرب خورشید نیست، که به جرم آن رسیده باشد، زیرا خورشید با آسمان، پیرامون زمین می‌گردد، بی‌آنکه به زمین بچسبد، و خورشید بزرگ‌تر از این است که در چشمه‌های زمین داخل شود، بلکه چند برابر زمین بزرگ است. مراد این است که ذوالقرنین به انتهای آخرین منطقه آباد از جهت مغرب و مشرق رسید و دید که آفتاب در چشمه‌ای تیره فرو می‌رود. مانند اینکه ما میبنیم که خورشید وقتی بر یک زمین صاف میتابد انگار داخل زمین شده است»[2].

بیضاوی نیز در تفسیر این آیه گفته است: «شاید به ساحل اقیانوسی رسیده و آن را چنین دیده و در منظره‌ای که مشاهده کرده جز آب نبوده، برای همین خداوند

---

[1]. تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۵۱۱

[2]. تفسیر القرطبي، ج ۲، ص ۳۷۰

فرموده است {وجدها تغرب}: اینگونه آن را یافت که انگار در چشمه غروب میکند. و نفرموده «کانت تغرب»: یعنی غروب میکرد در چشمه.[١]

در تفسیر جلالین هم آمده است: «غروب خورشید در چشمه، در نگاه او بوده، وگرنه خورشید از دنیا [=زمین] بزرگ‌تر است».[٢]

پس می‌بینیم که این موضوع در دوران‌های گذشته هم بسیار روشن و آشکار بوده است.

همچنین یکی دیگر از آیاتی که ادعا کرده‌اند با علم روز مخالف است، این قول خداوند است:

﴿وَهُوَ ٱلَّذِي مَدَّ ٱلۡأَرۡضَ﴾ [الرعد: ٣] **و او کسی است که زمین را گسترد.**

و می‌گویند که این آیه با کُروی بودن زمین که جدیداً کشف شده در تضاد است! در حقیقت این چیزی جز نادانی نیست، زیرا کُروی بودن زمین مطلب جدیدی نیست و از دیرباز شناخته شده بوده، تا جایی که علمای اسلام بر درستی آن نقل اجماع کرده‌اند!. ابن حزم بیان داشته که « حتی یکی از پیشوایان اسلام که لایق این باشد او را پیشوای علم بگویند هم کرویت زمین را انکار نکرده و یک کلمه هم از یکی از آنان در این باره به ثبوت نرسیده، بلکه براهین قرآنی و حدیثی نشان از کروی‌بودنش دارند»[٣]

امّا ادعای اینکه با آیه در تعارض است را از قرن‌ها پیش جواب داده‌اند؛ رازی در تفسیر کبیر خود می‌گوید: «اگر بگویند که {مَدَّ الْأَرْضَ} با کُروی بودن زمین در تضاد است، می‌گوییم: تسلیم چنین فهمی نیستیم، زیرا زمین جسم بزرگی است و کُره‌ای که بسیار بسیار بزرگ باشد، هر قسمت از آن مانند چیز مسطحی دیده می‌شود!»[٤].

نوع سوم: ادعای وجود اشتباه درقرآن به سبب تناقض بین آیات

از جمله دیگر اشکالات و اعتراضاتی که ملحدان و تشکیک‌کنندگان در اسلام مطرح می‌کنند، این است که در میان آیات قرآنی، تناقض وجود دارد و تناقض هم، نقص است. پس قرآن کلام خدا نیست!.

---

[١]. تفسير البيضاوي، ج ٣، ص ٢٩١

[٢]. تفسير الجلالين، ج ١، ص ٣٠٣

[٣]. الفصل في الملل والأهواء والنحل، ج ٢، ص ٧٨

[٤]. مفاتيح الغيب، ج ۴، ص ١٩

این ادعا، بر پایه‌ی مقدمه‌ای فاسد یعنی وجود تناقض بین آیات بنا شده که نادرست است و تمام مثال‌هایی که می‌آورند، مردود بودنش برای مخاطب روشن است!.

ادعای وجود تناقض قرآن از جهل نسبت به دلالت‌های الفاظ عربی مانند عموم و خصوص و همچنین جهل نسبت به مجموع نصوص قرآنی و حدیثی که مبین یکدیگرند، سرچشمه می‌گیرد. مفسرین به بیان آیاتی که ظاهراً میان خود تعارض دارند پرداخته‌اند، برای همین هرگاه چیزی شنیدی که ادعای تناقض در آن بود، به کتاب تفسیر مراجعه کن تا پاسخ را بیابی!. بعضی از علمای تفسیر کتاب مستقلی در این باب نوشته‌اند که از مشهورترینشان امّام «محمدامین شنقیطی» صاحب کتاب «دفع إيهام الاضطراب عن آي القرآن» است.

از جمله مثال‌هایی که می‌توان زد، موردی است که آن را از جوانی مصری و ملحد شنیدم که بعد از اینکه زمانی مسلمان بود، الحاد خود را آشکار کرده و در رسانه‌ها از فکر الحادی خود دفاع می‌نمود. من از اینکه می‌دیدم چنین مثال‌هایی حجت افرادی شده که اسلام را رها می‌کنند، غمگین می‌شدم، هر چند که اگر خداوند برای کسی بلایی بخواهد، هیچ کس نمی‌تواند مانع شود.

به هر صورت، او می‌گفت که آیه:

﴿وَإِن تُصِبۡهُمۡ حَسَنَةٞ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِكَۚ قُلۡ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ [النساء: ۷۸] **و اگر به آن‌ها (= منافقان) خیری برسد، می‌گویند: «این از جانب الله است» و اگر بدی به آن‌ها برسد می‌گویند: «این از جانب توست». بگو: «همه از جانب الله است».**

با آیه:

﴿مَّآ أَصَابَكَ مِنۡ حَسَنَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٖ فَمِن نَّفۡسِكَ﴾ [النساء: ۷۹] **آنچه از نیکی‌ها به تو رسد؛ از جانب الله است، و آنچه از بدی به تو رسد؛ از جانب خود توست.**

در تعارض است؛ چگونه در آیه‌ای خیر و بدی هر دو از سوی خداست و در آیه‌ی دیگر، بدی از خود ماست؟!

طاعنان در قرآن، این مورد را تناقضی آشکار می‌بینند، و به خدا سوگند اگر در این کتاب فصیح و مبین تناقضی بود - و حاشا که در کتاب خدا تناقض باشد- به

هیچ وجه در دو آیه‌ی پشت سر هم اتفاق نمی‌افتاد[1]. و کسی که چنین ادعایی کند، به حقیقت سطحی‌نگر و ساده‌لوح است!. منزه است خدایی که در همین سوره و بلکه پس از دو آیه از این آیات فرموده است:

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء- ۸۲] **آیا درقرآن نمی‌اندیشند؟ که اگر ازسوی غیرالله بود، قطعاً اختلاف بسیاردرآن می‌یافتند.**

انگار که الله با این آیه، جاهلی که خیال تعارض بین آن دو آیه کرده بود را آموزش میدهد و بیان می‌دارد که اختلاف و تعارضی در این کتاب نیست!.

برای جمع میان دو آیه می‌گوییم: مراد از آیه‌ی اول این است که مشرکین به پیامبر ﷺ فال بد می‌زدند و اگر خشکسالی و قحطی رخ می‌داد -که مراد از سیئه در آیه این است-، به پیامبر ﷺ نسبت می‌دادند و می‌گفتند این - نعوذ بالله- از شومی ایشان است، پس خداوند به آنها گفت: مقدّر کردن خشکسالی و قحطی، و همچنین برکت و گشایش همگی از جانب خداوند است.

امّا مراد از آیه‌ی دوّم این است که: هرخیری به مردم برسد، فضل خداوند و احسان اوست و هر بدی که به آنها برسد، به سبب کارهای خودشان است، اگر چه همه از تقدیر خداوند است. برای همین مفسرین می‌گویند که این آیه تمام مسلمانان را خطاب قرار می‌دهد و خاص پیامبر ﷺ نمی‌باشد.

پس در این صورت، مانند این آیه می‌شود:

﴿وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٖ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٖ﴾ [الشوری- ۳۰] و **هرمصیبتی که به شما رسد، به خاطرکارهایی است که انجام داده‌اید، و (الله) از بسیاری (گناهان) درمی‌گذرد.**

در نتیجه تعارضی میان دو آیه نمی‌ماند؛ هر چیزی از نظر قضا و قدر از جانب خداوند است و در عین حال از جمله دلایل مصیبت‌ها و مشقت‌ها، اعمال بدی است که مرتکب می‌شویم.

در پایان، یکی از کتاب‌های مفید در این باب را معرفی می‌کنیم که کتاب: «تنزیه القرآن الکریم عن دعاوی الطاعنین» اثر منقذ سقار می‌باشد.

[1] - چون این دو آیه ای که میگویند در بینشان تناقض وجود دارد ۷۸ و ۷۹ سوره نساء است.

باب سوم: شبهاتی درباره‌ی پیامبر ﷺ

این شبهات، دو نوع هستند:

۱) ایجاد شک در نبوت ایشان

۲) خرده‌گرفتن به سیره و زندگانیشان

از جمله مشهورترین مواردی که از سوی اسلام‌ستیزان مورد طعنه قرار می‌گیرد، ازدواج ایشان با عائشه و صفیه، چند زنی ایشان، حادثه‌ی بنی‌قریظه و عُرَنیین است.

در جواب نوع اول از شبهات، باید با دلایل عقلی و نقلی به اثبات نبوتشان پرداخت و بسیاری از دانشمندان علوم اسلامی به این جانب اهتمام داشته‌اند، هرچند که بیشتر بر معجزات حسی و امور خارق‌العاده تکیه کرده‌اند.

در حقیقت جمع‌کردن دلایل عقلی و نقلی با هم، کامل‌ترین نوع احتجاج واستدلال است، خصوصاً اینکه در قرآن، دلایل عقلی برای اثبات نبوت ذکر شده است. و بسیاری از علمای دین مانند غزالی در «المنقذ من الضلال» و ابن تیمیه در «شرح الأصبهانية» و «النبوات» گفته‌اند که دلایل و براهین پیامبری محمد ﷺ منحصر در معجزاتِ حسیِ خارق‌العاده نیست، بلکه انواع گوناگونی دارد.

باید این نکته را هم یادآور شویم که مردم در به دست آوردن یقین از این دلایل، متفاوت هستند؛ بعضی از آنها با یکی هم یقین حاصل کرده و بعضی دیگر با مجموعشان به یقین می‌رسند. البته هیچ انسان عاقل و منصفی شک نمی‌کند که مجموع دلایل نبوت محمد ﷺ افاده‌ی قطع و یقین می‌کنند.

در اینجا به بعضی از این دلایل و براهین اشاره می‌کنیم:

اول: دلیل راستگویی و اخلاق ایشان:

«معلوم است که فرد مدعی نبوت، از بهترین و کامل‌ترین مردم و یا از پست‌ترین و ناقص‌ترین آنهاست؛ حال چگونه ممکن است که بهترین مردم با بدترین مردم اشتباه گرفته شود؟!. هرگز نبوده که دروغگویی ادعای پیامبری کند، مگر اینکه نادانی و دروغ و فجورش آشکار شده و چیرگی شیطان بر او روشن بوده، و در

مقابل کسی از پیامبران راستین ادعای نبوت نکرده مگر اینکه علم و راستی و نیکی و انواع کارهای خیر او برای همگان آشکار بوده است».

و به عبارتی دیگر: «مدعی نبوت، یا راستگوترین مردم و یا دروغگوترین آنهاست و وضعیتش تنها بر جاهل‌ترین افراد پوشیده می‌ماند. بلکه قرائن حالشان، معرفیشان می‌کند. و شناختن فرد راستگو از دروغگو در غیر از ادعای نبوت راه‌های بسیاری دارد، چه رسد به ادعای نبوت؟!»

این دو عبارت از ابن تیمیه[1] و ابن أبی العز حنفی[2] (رحمهما الله) دلالت عقلی واقعی بسیار زیبایی دارند. ادعای نبوت، ادعای خبر معینی است که صاحب خبر یا راستگو و یا دروغگوست، و جدا کردن این دو در ادعاهای بزرگ بسیار آسان است و خدعه‌ی در آن پوشیده نخواهد ماند!.

شناختن سیره‌ی محمد ﷺ و احوال ایشان نشان می‌دهد که ممکن نیست که در ادعای نبوت دروغگو بوده باشند، زیرا دوست و دشمن به اینکه صاحب اخلاق کامل و جوانمردی و امّانت‌داری بوده، شهادت داده‌اند و از قدیم به این اوصاف شناخته شده بوده است. برای همین اگر کتاب‌های دشمنان اسلام و شبهه‌پردازان را زیر و رو کنید، طعنه‌هایی مربوط به بعضی از اعمال ایشان می‌بینید - که پیامبرﷺ از تهمت‌هایشان بری هستند- ، امّا چیزی که به راستگویی ایشان خدشه زند را نمی‌یابید، و این اعتراف ضمنی اسلام‌ستیزان به راستگویی پیامبر ﷺ است.

پیامبر ﷺ پیش از آنکه به نبوت برسند، در میان قوم خود در مکه زیسته بودند و به راستگوی امّانت‌دار (الصادق الأمین) لقب یافته بودند و در ابتدای رسالت «از صفا بالا رفته و فرمودند: اگر به شما خبر دهم که لشکری آمده و می‌خواهد بر شما هجوم بیاورد، مرا تصدیق می‌کنید؟

گفتند: آری! تو را همواره راستگو یافته‌ایم!.

فرمودند: پس من، شما را از عذاب شدیدی که پیش‌روست، هشدار داده و می‌ترسانم!»[3].

همچنین از جمله شواهد راستگویی ایشان ﷺ آن است که وقتی ابر سیاهی از شایعات پلیدی که امّ المؤمنین عائشه همسر پیامبر ﷺ را به زنا متهم می‌کرد، شهر

---

[1]. شرح العقیدة الأصبهانیة، ج ۱، ص ۱۳۸

[2]. شرح الطحاویة، ص ۱۰۹

[3]. صحیح البخاري (۴۹۷۱) و صحیح مسلم (۲۰۸)

را پوشـاند، و پیـامبر ﷺ را دچـار آزار و حـزن فـراوان کـرد، پیـامبر ﷺ در مقابـل چـه کرد؟ اگر قـرآن کـریم از جانـب ایشـان بـود، چـرا خـود آیه‌ای در آن زمـان نیـاورد کـه همسرش را از آن تهمت تبرئه کند و مردم مدینه آن را تصدیق کنند؟!. با یاران خـود در آن امر مشـورت کردنـد و علناً خطبـه خواندنـد کـه رأس فتنـه (ابـن أبی) ایشـان را دربارهٔی خانوادهٔشـان آزار داده، بـا ایـن حـال هیچیـک از این‌هـا را بـه خداونـد نسـبت ندادند. سپس بعدها وحی در خصوص تبرئهٔی امالمؤمنین عائشه نازل گردید![1].

زمانی کـه أبو سـفیان ﷺ بـه شـام رفـت - و ایـن پیـش از آن بـود کـه اسـلام بیـاورد و او سرور قریش و رهبر آنان بر ضد رسول خداﷺ بود-، «هرقل» از او پرسید: آیا او را بـه دروغ متهم کرده بودید؟ أبو سـفیان پاسخ داد: خیر! هرقل پاسخ حکیمانه‌ای داد و گفـت: از تـو پرسـیدم کـه آیـا پیـش از آنکـه ادعـای نبـوت کنـد، او را در راسـتی‌اش متهم کـرده بودیـد یـا خیـر، کـه پاسـخ تـو منفـی بـود، و دانسـتم شخصـی کـه حاضـر نیست به مردم دروغ بگوید به طریق اولی به خدا دروغ نمی بندد![2].

خورشید در روزی که ابراهیم پسر پیامبر ﷺ وفات کرد دچار کسوف شد و مردم می‌گفتنـد کـه خورشـید بـرای مـرگ ابـراهیم کسـوف کـرده، امّا پاسخ پیـامبر ﷺ چـه بـود؟ آیـا مـردم را بـر ایـن بـاور تأییـد کـرده یـا اقـلاً سـکوت کردنـد؟ خیـر. بلکـه میـان ایشـان خطبه‌ای خوانده و این اعتقاد غلط را تصحیح کرده و فرمودند: خورشـید و مـاه دو نشـانه از نشـانه‌های خداینـد کـه بـرای مـرگ یـا زنـدگی هـیچ‌کس گرفتـه نمی‌شوند[3]، سپس آنان را به نماز، استغفار و صدقه راهنمایی کردند.[4]

همچنین از شـواهد صـدق و راسـتی ایشـان آن اسـت کـه قـرآن را بـه طـور کامل ابلاغ کردند، با آنکه در آن، آیاتی بود که عتاب نسبت به شخص ایشان به شمار می‌آمد، مانند قول خداوند:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ﴾ [عبس- ۱] **چهره درهم کشید، وروی برگردانید.**

و ﴿عَفَا ٱللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمۡ﴾ [التوبه- ۴۳] **(ای پیامبر!) الله تـو را ببخشـاید! چرا به آن‌ها اجازه دادی؟!**

---

[1]. صحیح البخاري (۲۵۱۸)

[2]. صحیح البخاري (۷)

[3]. صحیح البخاري (۱۰۴۳) و صحیح مسلم (۹۰۲)

[4]. به کامل الصورة ۲، ص ۴۶ بنگرید

و ﴿لِمَ تُحَرِّمُ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكَۖ تَبۡتَغِي مَرۡضَاتَ أَزۡوَٰجِكَۚ﴾ [التحريم- ۱] **چرا چیزی را که الله برتو حلال کرده است به خاطر خشنودی همسر لت (برخود) حرام می‌کنی؟!**

و ﴿وَتُخۡفِي فِي نَفۡسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبۡدِيهِ وَتَخۡشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخۡشَىٰهُۖ﴾ [الأحزاب- ۳۷] **و در دل خود چیزی را پنهان می‌داشتی که الله آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی؛ در حالی که الله سزاوارتر است که از او بترسی.**

اگر محمد ﷺ به راستی فرستاده‌ی خدا نبودند، چرا باید چنین آیاتی را به مردم می‌رساندند؟ چه چیزی ایشان را مجبور کرده بود که این آیات که مردم تا روز قیامت آن‌ها را می‌خوانند را ابلاغ کنند، جز آنکه ایشان از جانب آفریننده‌ی خود مأمور به تبلیغ این آیات بوده باشند؟!

دوم: براهین قر لی بر راستی نبوت پیامبر ﷺ

همین قرآن که پیامبر ﷺ برای مردم آورده‌اند، بزرگترین دلیل و برهان برای راستی نبوتشان بوده و ثابت می‌کند که کلام خدا است، و با اینکه پیامبر ﷺ امی بوده‌اند و خواندن و نوشتن نمی‌دانسته‌اند و شعر نمی‌شناخته‌اند، با این حال با این کتاب، تمام بشر را به مبارزه طلبیده و خواستند که - اگر خواهان باطل‌کردن دعوتش هستند-، مانند آن را بیاورند، یا ده سوره مانند آن بیاورند، یا یک سوره بیاورند. امّا مشرکین، جنگ با ایشان را بر پاسخ‌دادن این تحدی، ترجیح دادند؛ زیرا ناتوان ماندند. و با وجود قوی‌ترین انگیزه‌ی ممکن که در آنها بود یعنی خصومت و دشمنی شدید و عار دانستن شکست و مهیا بودن تمامی اسبابی که با آن بتوانند با هر کلامی بشری معارضه کنند، هرچند در اوج فصاحت هم باشد! به حکم اینکه آنان خود در اوج فصاحت و بیان بشری بودند. ولی با این حال پیامبر خدا ﷺ پیششان آمده تا در مجلشان اعلان کنند:

﴿قُل لَّئِنِ ٱجۡتَمَعَتِ ٱلۡإِنسُ وَٱلۡجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأۡتُواْ بِمِثۡلِ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لَا يَأۡتُونَ بِمِثۡلِهِۦ وَلَوۡ كَانَ بَعۡضُهُمۡ لِبَعۡضٖ ظَهِيرٗا ٨٨﴾ [الإسراء- ۸۸] **(ای پیامبر!) بگو: «اگر انس و جن (همگی) گرد آیند بر آن که همانند این قرآن را بیاورند، (هرگز) همانند آن را نخواهند آورد، هرچند یاور همدیگر هم باشند».**

و سپس می‌فرماید:

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّن مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٣ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ وَلَن تَفۡعَلُواْ فَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِي وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُۖ أُعِدَّتۡ لِلۡكَٰفِرِينَ ٢٤﴾ [البقرة- ۲۴-۲۳] **و اگر دربارۀ آنچه بر بنده خود (محمد ﷺ) نازل کرده‌ایم؛ در شک و تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر از الله- فرا خو انید؛ اگر راست می‌گویید. پس اگر چنین نکردید - و هرگز نتو انید کرد- از آتشی بترسید که هیزم آن مردم و سنگ‌ها است، و برای کافران آماده شده است.**

نه اینکه آنان پیش دستی کنند بلکه این قرآن است که به مبارزه فرایشان می خواند و حتّی بیشتر از آن، به آنها گفته که هرگز چنین کاری را انجام نمی‌دهند، و بهتر آن است که از عذاب جهنم بترسند که حق است!. ولی تنها پاسخشان ناتوانی بود، واین دلیل بزرگی است که قرآن از جانب بشر نیست.

مورد دیگر این است که در قرآن، خبرهای غیبی جازم و قاطعی وجود دارند که جای تردیدی در آنها نیست، و شخص دروغگو و مدعی در خبر دادن از چنین اموری گزافه‌گویی نمی‌کند، زیرا اگر اتفاق نیفتد، دلیل دروغگویی‌اش خواهد بود و پیروانش هم او را ترک خواهند نمود، خصوصاً اینکه پیامبر ﷺ بدون این اخبار غیبی هم پیروان خود را داشته‌اند و نیازی به ذکر چنین اخباری نبود.

یا حداقل می‌توانست اخبار آینده را با صیغه‌ای غیر جازمانه بیان کند یا با الفاظ که تأویل بردار باشد. چرا که ریسک کردن در اینجا یعنی خسارت تمامی دعوت اگر به شکست می‌انجامید. ولی حاشا که اینطور باشد. همه اینها وقتی متصور است که این قرآن از سوی محمدﷺ باشد. ولی چون کلام الله متعال است تعجبی ندارد که این وعده بزرگ با اسلوبی قوی و قاطع و مؤکّدانه را در آن بخوانی که می‌فرماید:

﴿مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ فَلۡيَمۡدُدۡ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لۡيَقۡطَعۡ فَلۡيَنظُرۡ هَلۡ يُذۡهِبَنَّ كَيۡدُهُۥ مَا يَغِيظُ ١٥﴾ [حج-١۵]. **کسی‌که گمان می‌کند که الله او (= پیامبر) را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، (و بدین خاطر عصبانی است) پس ریسمانی به سقف (خانه‌اش) بیاویزد (و خود را حلق آویز کند) سپس آن را قطع کند، آنگاه بنگرد آیا (این) تدبیرش خشم او را از میان خواهد برد؟!**

در این آیه مژده داده شده که پیروزی در دنیا قبل از سرای آخرت در انتظار پیامبرﷺ خواهد بود. این کلام الهی: (يَنْصُرَهُ) یعنی پیامبرشﷺ را یاری می‌دهد. ضمیر به محمدﷺ برمی‌گردد.

همچنین این فرموده الله متعال:

﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ [حجر-۹]**همانا ما قرآن را نازل کردیم و قطعاً ما نگهبان آن هستیم.**

در این آیه چندین تأکیدات لفظی مبنی بر حفظ قرآن کریم وجود داد و این خبری از آینده است و با وجود هجمه‌های پیوسته دشمنان بر اسلام ومسلمانان از همان ابتدای بعثت تا کنون، امّا ما می‌بینیم که این وعده محقق شده است.

همچنین از اخبار غیب قرآن این فرموده الله متعال است که:

﴿الٓمٓ ١ غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ٢ فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ٣ فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٤ بِنَصۡرِ ٱللَّهِۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُۖ وَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ٥﴾ [روم۱-۵] **الم (الف. لام. میم) رومیان مغلوب شدند. درنزدیکترین سرزمین، وآن‌ها بعد ازمغلوب شدن‌شان به زودی غالب خواهند شد. در(ظرف) چند سال؛ پیش از(این پیروزی) وبعد ازاین (پیروزی) فرمان ازآن الله است، ودرآن روزمؤمنان شادمان خواهند شد. به (سبب) یاری الله، و(الله) هرکه را بخواهد یاری می‌کند، واوپیروزمند مهربان است.**

سؤال اینجاست: چه می‌شد اگر این جنگ روی نمی‌داد؟ یا روی می‌داد ولی نتیجه به نفع ایرانیان بود؟ یا نه! روم پیروز می‌شد، ولی بعد از مدت زمانی که در قرآن به آن اشاره شده یا قبل از آن؟

از دیگر براهین قرآنی، داستان‌های امّت‌های پیشین است که از جمله بزرگترین ادله است.

چرا که عرب در آن زمان جزئیات داستان پیامبران با اقوامشان را نمی‌دانست و اهل کتاب هم بخشهایی را از آن را در کتاب‌هایشان خوانده بودند. و خود این توافق داستان‌های قرآن با بخشهایی از داستان موجود در تورات و انجیل از دلایل صحت و قوت قرآن است نه آن طوری که بعضی‌ها گمان می‌کنند نشانه ضعف باشد. چرا که تمامی تفاصیل قرآنی در کتاب‌هایشان وجود نداشت علاوه بر اینکه سیاق قرآنی مواردی را که در کتاب‌هایشان آمده تصحیح می‌کند.

چطور ممکن است شخصی اُمّی و بی‌سواد که نه می‌خواند و نه می‌نویسد و در وسط مکه زندگی می کرده، تمامی این داستان و اخبارها را نقل کرده آن هم در کنار عرضه زیبا و فصاحت در نقل و بلاغت در وصف و پندپذیری از نهایت و یادآوری در ابتدا؟ به شکلی که ممکن نیست شخصی که حتّی تمامی نوشته‌های سایر ملت‌ها را هم خوانده باشد بتواند مانند آن را بیاورد، چه برسد به شخصی که در طول زندگانیش یک صفحه کتاب هم نخوانده است؟

برای همین در سیاق ذکر داستان‌های قرآنی می‌بینیم که الله متعال به این نکته اشاره می‌کند. و این آیات بعد از ذکر داستان موسی چه زیبا هستند:

﴿وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلۡغَرۡبِيِّ إِذۡ قَضَيۡنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلۡأَمۡرَ وَمَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٤٤ وَلَٰكِنَّآ أَنشَأۡنَا قُرُونٗا فَتَطَاوَلَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡعُمُرُۚ وَمَا كُنتَ ثَاوِيٗا فِيٓ أَهۡلِ مَدۡيَنَ تَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِنَا وَلَٰكِنَّا كُنَّا مُرۡسِلِينَ ٤٥ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذۡ نَادَيۡنَا وَلَٰكِن رَّحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٖ مِّن قَبۡلِكَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٤٦﴾ [قصص۴۴-۴۶] **وتو (ای پیامبر!) درناحیه غربی نبودی، هنگامی‌که فرمان (نبوت) را به موسی دادیم و تو ازحاضران نبودی. ولیکن (ما) نسل‌هایی آفریدیم که عمردرازیافتند، وتو در میان اهل مدین اقامت نداشتی که آیات ما را برآن‌ها بخوانی، ولیکن ما بودیم که (پیامبرانی) می‌فرستادیم. وتو درکنارطور نبودی آنگاه که ندا دادیم، ولی این (وحی) رحمتی ازجانب پروردگارت است؛ تا گروهی را بیم دهی که پیش ازتو بیم‌دهنده‌ای برای آن‌ها نیامده بود، شاید که آن‌ها پند گیرند.**

همچنین در داستان نوح الله متعال می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَيۡبِ نُوحِيهَآ إِلَيۡكَۖ مَا كُنتَ تَعۡلَمُهَآ أَنتَ وَلَا قَوۡمُكَ مِن قَبۡلِ هَٰذَاۖ فَٱصۡبِرۡۖ إِنَّ ٱلۡعَٰقِبَةَ لِلۡمُتَّقِينَ ٤٩﴾ [هود-۴۹] **اینها ازخبرهای غیب است که آن را به تو (ای پیامبر)وحی می‌کنیم، نه تو آنها را پیش ازاین می‌دانستی و نه قوم تو؛ پس صبرکن، بی‌گمان عاقبت ازآن پرهیزگاران است .**

وجوه دیگری از براهین قرآنی مبنی بر نبوت پیامبرﷺ وجود دارند که به خاطر ترس از اطاله کلام و ملول شدن خواننده رهایش میکنم.

سوم: برهان کامل بودن دستورات و عقاید و آدابی که برزبان ایشان جاری شده است

هنوز هم که فقهاء و محدثین و مورخین و مفسرین و شارحان حدیث بعد از گذشت ۱۴ قرن از شروع رسالت، از استخراج گنجینه‌های نصوص قرآن و سنت فارغ نشده‌اند. و کتابخانه‌های بزرگ، گنجایش میراث مکتوب علمای اسلام حتّی در یک زمینه و تخصص معین مانند احکام فقهی را ندارند. و در یک باب مشخص از ابواب دینی مشاهده خواهی کرد که هزاران کتاب به رشته‌ی تحریر در آمده و همه بر نصوص معین و محدودی از کتاب و سنت استناد می‌کنند که از سوی پیامبرﷺ به آنان رسیده است.

هر چند که حجت در اینجا کثرت و زیادی نیست، بلکه به شمولی و فراگیر بودن و شایستگی و دقت و استحکام این فرامین ودستورات است. و بزرگی قضیه وقتی کامل می‌شود که بدانیم این پیامبر بزرگوارﷺ در طول ۲۳ سال نبوتشان مشغول به کارهایی بوده‌اند که کوه‌ها هم از حمل آن ابا می‌ورزند. قومش را به سوی اسلام فرا می‌خواند و با کاروان‌هایی که برای حج می‌آمدند دیدار می‌کرد و اسلام را بر آنها عرضه می‌داشت تا اینجا که برای یافتن پناهگاه و تکیه گاهی از مکه خارج شدند و همیشه پیگیر وضعیت یاران مستضعفش در مکه بودند و بعد از آن به سوی حبشه بعضی از آنها را روانه کرد و بعد مرحله هجرت به مدینه پیش آمد که در آنجا حاکم و قاضی و خطیب و امّام و رهبر لشکر بودند و همزمان نُه خانه و نُه خانواده داشتند. نزدیک به بیست غزوه و لشکرکشی انجام داده که در آنها تعداد زیادی از اصحابشان را از دست دادند و عمو و پسر عمو و مولایش از جمله آنان بودند.

چگونه ممکن است با وجود این همه مشغله وقت این را داشته که این نظام تشریعی متکامل و به هم پیوسته را اختراع کند اگر وحی خداوندی نباشد؟!.

و اگر به محتوای نصوص دو وحی در باب صفات الهی و بزرگداشت و ذکر و یاد وی نگاهی بیاندازی همین خودش کافی است که متوجه شوی کسی که اینها را ابلاغ کرده و فرستاده، الله متعال است. چرا که خیال بشری هر چند در یافتن خالق تفکر کند و رهایش کنی، نمی‌تواند به عظمت و جلالی برسد که در قرآن و سنت از خداوند بیان شده است. و این یعنی اینکه این قرآن از سوی خداوند صادر شده و هیچ کسی بهتر از خدا نمی‌تواند اینگونه او را وصف کند.

در سوره‌ی فاتحه و آیه‌الکرسی و اخلاص تأمل کنید، سپس به عقل بشری محض نگاهی انداخته شود، آیا می‌توان خالق را آنگونه که در این آیات آمده توصیف کرد؟

از لحاظ مسائل اخلاق و منظومه ارزش‌های رفتاری در قرآن و سنت جز تکامل و زیبایی و صلاح و اصلاح فرد و جامعه چیزی دیگری را نخواهی یافت.

در کتاب «کامل الصورة» تحت عنوان : «احادیث نبوی چه چیزی را به منظومه رفتار انسانی تقدیم داشته است؟» به بخشی از این موضوع پرداخته‌ام. دکتر «محمد دراز» هم کتابی ارزشمند با عنوان «دستور اخلاق در قرآن» نوشته‌اند. همچنین کُتب سنت مملوء از ابواب نیکی و آداب و ارتباط است. تا جایی که محدثین آن را در کتاب‌های مستقلی گردآوری کرده‌اند. مانند کتاب «الأدب المفرد» نوشته امّام بخاری که بالغ بر هزاران حدیث است.

چهارم: برهان معجزات حسی

مجموعه اخبار اهل صدق و معروف به عدالت و ضبط با سندهای متصل به پیامبرﷺ به شکل متواتر آمده است که تعدادی از سنت‌های ثابت موجود در هَستی در موقعیت‌های گوناگون توسط پیامبرﷺ نقض شده است که علماء آن را در کتاب هایی با عنوان «دلائل النبوة» گردآوری کرده‌اند. من جمله:

شنیدن صدای ناراحتّی تنه‌ی درخت خرما توسط اهل مسجد که پیامبرﷺ در هنگام خطبه دادن به آن تکیه می‌کردند، بعد از آنکه به جایش منبری برای پیامبر ﷺدرست کردند.

همچنین:

حرکت درخت و ایستادنش نزد پیامبرﷺ تا در هنگام قضای حاجت خودشان را پنهان کنند.

زیاد شدن غذا در موارد متعدد.

همچنین: زیاد شدن آب و فوران شدنش در بین انگشتان پیامبرﷺ و بسیاری از موارد دیگر که در حالات مختلف از ایشان ثابت است. و کسی که می‌خواهد بیشتر بداند می‌تواند به کتاب «دلائل النبوة» امّام بیهقی و ابواب فضائل پیامبرﷺ و دلایل نبوت از کتابهای حدیثی مختلف، مراجعه کند.

این تـواتر معنـوی اخبـار وارده را نمی‌توانـد انکار کـرد، مگـر اینکـه خبر شـخص صادق را از مصادر شناخت و معرفت حذف کنیم. علما و دانشمندان تخصصات مختلـف شـرعی و تجربی و اجتمـاعی از حقـایقی تـاریخی مربـوط بـه علمی کـه در آن تخصص دارند صحبت میکنند و مصدر و منبعشان در این مسئله خبر است. حال چگونه است در آن مسائل و موارد مقبول است و در اینجا مردود؟

بلکه معیارهـای پذیرشی کـه در اخبـار این معجزات قـرار دارد در بسیاری از اخبار سایر تخصصات و علوم موجود نیست به گونه‌ای که هیچ کسی نمی‌تواند منکر آن شـود. مانند معروف و مشـهور بـودن ارسـطو بـه منطق یا حـاتم طائی بـه سخاوت و ابن سینا به فلسفه.

و اگر برهان معجزات را در کنار سایر براهین سـابق قـرار دهیم، وضوح امر زیادتر شـده و شـک و تردیـد در این رابطـه ضـعیف و کمرنـگ می‌شـود تـا جـایی کـه از بین میرود.

پنجم: برهان اخبار پیامبران پیشین که به آمدن پیامبرﷺ بشارت داده‌اند:

خداونـد متعـال از موسـی و عیسـی نقـل می‌کنـد کـه آن دو بـه پیـامبری محمـدﷺ بشارت داده‌اند و می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلرَّسُولَ ٱلنَّبِيَّ ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ﴾ [اعراف -۱۵۷] **آنـان کـه از (این) رسـول (الله)، پیـامبر «أمی» (= درس ناخو انده) پیروی می‌کنند، که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشـان اسـت، نوشته می‌یابند.**

و در مورد عیسی می‌فرماید:

﴿وَمُبَشِّرَۢا بِرَسُولٖ يَأۡتِي مِنۢ بَعۡدِي ٱسۡمُهُۥٓ أَحۡمَدُ﴾ [الصف -۶]. **و (نیز) مژده‌دهنده به رسولی هستم که بعد از من می‌آید، و نامش «احمد» است.**

و همچنیـن مـا را از ایـن بـا خبر می‌کنـد کـه اهـل کتـاب، کتاب‌هایشـان را تحریـف کرده‌اند. ولی همه چیز را تحریف نکرده‌اند و مقداری از حق در کتابشـان باقی مانده است. و عجیب این است که این تحریفات فقط مربوط به قبل از نبوت پیامبرﷺ نبـوده و بلکـه حتّی بعدها هـم در ترجمـه کتـاب مقدس بـه زبـان عربی تحریفـاتی را انجام دادند.

با همه این‌ها، علما و پژوهشگران مسلمان با بررسی پاره‌ای از نصوص کتاب مقدس، بشارت به پیامبری محمدﷺ بعد از عیسی را برداشت و استخراج کرده‌اند. و همچنین نصوص دیگری که در آن امّت یا شهر پیامبرﷺ ، توصیف شده است. و حتّی نصوصی که معتقدند به طور صریح اسم پیامبرﷺ در آن آمده است ولی در تفسیر یا ترجمه تحریفش کرده‌اند. مثلا:

در انجیل یوحنا (اصحاح ۱۶ فقره ۵ تا ۱۴) آمده است:

[عیسی می‌گوید: (اکنون نزد فرستندهٔ خود می‌روم، و هیچ‌یک نمی‌پرسید، "کجا می‌روی؟" امّا به سبب شنیدن سخنانم، دل شما آکنده از غم شده است. با این حال، من به شما راست می‌گویم که رفتنم به سود شماست. زیرا اگر نروم، آن **مدافع** نزد شما نخواهد آمد؛ امّا اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم...) تا جایی که می‌گوید: (بسیار چیزهای دیگر دارم که به شما بگویم، امّا اکنون یارای شنیدنش را ندارید. امّا چون **روحِ راستی** آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می‌شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت. او مرا جلال خواهد داد، زیرا آنچه را از آنِ من است گرفته، به شما اعلام خواهد کرد)].

و این بشارت به آمدن کسی است که صفتش این است از طرف خودش صحبت نمی‌کند، بلکه هر چه را می‌شنود می‌گوید و از آینده هم خبر می‌دهد. و این صفتی است که ما را به یاد این فرموده الله متعال در مورد پیامبرﷺ می‌اندازد که:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣ إِنۡ هُوَ إِلَّا وَحۡيٞ يُوحَىٰ ٤﴾ [النجم-۳و۴]. **وازروی هوای نفس سخن نمی‌گوید. این نیست جزآنچه به اووحی می‌شود (وبجزوحی چیزی نمی‌گوید).**

و این فرموده:

﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨﴾ [القیامة-۱۸]. **پس هرگاه آن را خو اندیم از خو اندن آن پیروی کن.**

البته تعدادی از پژوهشگران و از جمله دکتر «منقذ سقار» که در این باب متخصص هستند، راجع به معنای کلمه «معزی»[۱] نظر دیگری دارند. و می‌گویند که

[۱] - در ترجمه عربی انجیل کلمه «معزی» آمده است که در ترجمه فارسی آن کلمه مدافع آمده است.

این ترجمه دقیق نیست و بیانگر متن اصلی یونانی کلمه «**بار قلیط**» نیست. بلکه معنی دقیق این کلمه یونانی یعنی کسی که بسیار ستوده شده است. و اسمی که دلالت بر این معنا دارد در عربی «احمد» یا «محمد» یا «حامد» است نه معزی و این از جمله تحریفاتشان است.[۱]

همچنین در کتاب مقدس اسم مکّه با همان نامی که در قرآن آمده است یعنی «بکه» وارد شده است. در مزمور ۸۴ عدد ۶ اینگونه آمده است: «خوشا به حال آنان که در خانه‌ی تو ساکنند و همواره تو را می‌ستایند «سِلاه» خوشا به حال مردمانی که نیرویشان از توست، و دلشان در شاهراه‌های تو. چون از وادی اشک‌ها می‌گذرند، آن را به چشمه‌ساران بدل می‌سازند، و باران پاییزی نیز آن را به آبگیرها می‌پوشاند و از قوّت تا به قوّت پیش می‌روند».

و در نسخه عربی مشترک همین عبارت اینگونه آمده است: «خوشا به حال اقامت کنندگان خانه‌ات که پیوسته برایت تهلیل می‌کنند. خوشا به حال آنانکه عزّت و بزرگیشان به تو است و با دل‌هایشان به سویت روانه هستند. و در وادی خشکی عبور می‌کنند و با اشک‌هایشان آن را به چشمه ساران آب تبدیل می‌کنند، برکه‌هایی که از باران اشکشان لبریز است و از کوهی به سوی کوه دیگری می روند».

و در نسخه یاسوعیه همین متن آمده است: «خوشا به حال ساکنان خانه‌ات که از تسبیحت دست بر نمی‌دارند. خوشا به حال آنان که عزّتشان به تو است و و قلبشان شیفته تو و اگر از وادی **بلسان** بگذرند آن را به چشمه ساران تبدیل می‌کنند».

این سه نسخه عربی مختلف است که هر سه با متن انگلیسی آن فرق می‌کنند که اینگونه آمده است:

As pass throgh the Valley <u>Baca</u> در اینجا متن دقیقا کلمه «بکه» را به صورت اسم ذکر کرده، چرا که با حرف بزرگ آغاز شده. و در تعدادی از نسخه‌های دیگر به زبان انگلیسی به همین شکل آمده است.[۲]

---

[۱] - دکتر منقذ سقار در یک کلیپ تصویری در یوتیوب با عنوان : (بشارت به پیامبری محمد در تورات و انجیل) این مطلب را ذکر کرده است . در آدرس زیر میتوانید آن را مشاهده کنید:
www.youtube.com/watch?t=347&v=KSdXkfGHRAI

[۲] - از کلیپ تصویری مهندس فاضل سلیمان اقتباس شده که در آدرس زیر میتوانید دنبالش کنید:

و در دانشنامه کتاب مقدس Encyclopedia of The Bible در مورد کلمه (بلسان= مرهم) که در یکی از نسخه‌های ترجمه شده عربی آمده است می‌گوید: «بلسان حقیقی که مؤلفین قدماء بیانش کرده‌اند منظور بلسم مکه است. که هنوز مصر از شبیه جزیره عرب آن را وارد می‌کند همان گونه که قدیم هم اینگونه بوده است».

و بعضی از پژوهشگران بیان کرده‌اند که جمله «از کوهی به کوه دیگری می‌روند و حرکت می‌کنند» اشاره به سعی بین صفا و مروه دارد.

و سخنم در این باب را با نقل قولی دیگری از کتاب مقدس به پایان می‌رسانم که به نوری تابان و درخشنده از کوه‌های فاران – همان کوه‌های مکه – مژده می‌دهد.

در سفر التثنية الاصحاح ۳۳ (۱-۳) اینگونه آمده است:

«این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از مرگش به قوم اسرائیل داد:

خداوند از کوه سینا آمد،

او از کوه سعیر طلوع کرد

و از کوه فاران درخشید.

واز تپه‌های قدس آمد.

ده‌ها هزار فرشته همراه او بودند

و آتشی مشتعل در سمت راست او.

او قوم خود را دوست می‌دارد

و از آنها حمایت می‌کند،

ایشان نزد پاهای او می‌نشینند

و از سخنانش بهره‌مند می‌گردند».

و در سفر حبقوق (۲/۳-۳) آمده است:

« ای خداوند، آوازه‌ی تو را شنیده‌ام؛

خداوندا، از کارهایت در شگفتم.

در میان این سال‌ها، آنها را زنده ساز،

در ایام ما، آنها را بشناسان،

و در حین غضب، رحمت را به یاد آور.

---

www.youtube.com/watch?v=TNMR51a19Fo در برنامه شبکه الناس با مجری گری خالد عبدالله

خدا از تیمان آمد،
آن قدوس، از کوه فاران. سِلاه .
جلال او آسمان‌ها را پوشانید،
و ستایش او زمین را آکنده ساخت».

دکتر «منقد سقار» می‌گوید: «امّاکنی که در آن ذکر فاران شده در کتاب مقدس از این خبر می‌دهد که این مکان در جنوب صحرای فلسطین است. تورات هم بیان کرده که اسماعیل در صحرای فاران بزرگ شده است [تکوین ۲۱/۲۱] و از لحاظ تاریخی مشخص است که اسماعیل در حجاز و مکّه مکرّمه بزرگ شده است. مسلمانان معتقدند که این نص، بشارتی به ظهور عیسی در سعیر فلسطین است و بعد از وی محمدﷺ در کوه‌های فاران به گونه‌ای که هزاران افراد پاک همراهش خواهند بود و مؤید شریعتش می‌شوند.

و این علایم و نشانه‌ها در شخص رسول اللهﷺ موجود است به دلایلی:

۱- کوه فاران همان کوه مکه است. جایی که اسماعیل در آنجا ساکن شده است. تورات در مورد اسماعیل می‌گوید: «و خدا با آن پسر می‌بود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید. و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت»[۱].

۲- وجود منطقه‌ای به اسم فاران در جنوب سینای مصر مانع از وجود فاران دیگری نیست که اسماعیل در آنجا ساکن بوده است. مثلاً اسم سعیر بر منطقه‌ای که در سرزمین ادوم که در اردن امروزی است، اطلاق می‌شود و در چند جای کتاب این کلمه تکرار شده است. ولی این کثرت استعمال و کابرد مانعی از این نشده که همان اسم بر کوهی در وسط فلسطین غرب قدس در سرزمین نواده گان یهودا، به کار برده شود[۲].

و حق این را داریم از آنانی که اصرار دارند که فاران همان فاران سینای مصر است بپرسیم:

قدوسی که از آن کوه میدرخشد و هیچ ارتباطی با رویدادهای بزرگ بشری ندارد - به ادعای آنان که میگویند فاران در منطقه سینای مصر است - چه کسی است؟

---

[۱]. سفر تکوین ۲۱/۲۰-۲۱
[۲]. نگا: یشوع ۱۵/۱۰

چه کسی بر روی آن کوه درخشیده است در طول تاریخ – اگر منظور مکه نباشد و فرض را بر سینای مصر بگیریم - ؟

۳- این سخن پذیرفته نیست که گفته شود: متن کتاب از مسئله‌ای در گذشته صحبت می‌کند. چرا که تعبیر از امورات آینده به صیغه‌ی ماضی در ادبیات کتاب مقدس چیزی شناخته شده و معروفی است.

۴- می‌پرسیم: آنگونه که بعضی نویسنده‌های یهود ادعا می‌کنند اگر قضیه صرفاً اشاره‌ای به انتشار مجد و بزرگی خداوند است چرا در میان این همه کوه، کوه فاران مخصوصاً ذکر شده ؟ چرا که تمجید و بزرگداشت خداوند محدود و محصور به کوه فاران یا سعیر نیست.

۵- اشاره دیگری که تأکید می‌کند قضیه مربوط به بشارت به پیامبری شخصی در آینده است، صحبت از هزاران قدیس است که بعضی از ترجمه‌ها با ملائکه اطهار نامگذاریشان کرده‌اند یعنی پیروان پاک. چون این لفظ در معنای پیرو هم به کار می‌رود همانگونه که در سفر رویا آمده است: «میخائیل همراه با ملائکه‌اش با تنین جنگ کردند....تنین هم با ملائکه‌اش جنگیدند»[۱]. حالا از کی کوه های فاران شاهد هزاران نفر از این اطهار بوده جز در زمان ظهور پیامبرﷺ و پیروانش؟

۶- و آنچه که در سفر حبقوق آمده سخن مسلمانان را تأیید می‌کند:

«خدا از تیمان آمد و قدّوس از جبلِ فاران، سِلاه. جلال او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملّو گردید.

پرتُوِ او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوّت او در آنجا بود. پیش روی وی وبا می‌رفت و آتش تب نزد پاهای او می‌بود. او بایستاد و زمین را پیمود. او نظر افکند و امّت‌ها را پراکنده ساخت».

این متن گواه بر این است که نبوّتی چیره و پیروز خواهد آمد که مانند نور می‌درخشد. و اذان این پیامبرﷺ همه‌ی سرزمین را در بر می‌گیرد.

تیمان هم همانگونه که ویراستاران کتاب مقدس می‌گویند، کلمه‌ای عبری است به معنای «جنوب». برای همین متن کاتولیکی تورات می‌گوید: «الله از جنوب می‌آید و

---

[۱]. رویا ۱۲/۷

قدوس از کوه فاران. و چون مخاطبان در فلسطین بوده‌اند برای همین وحیی که به آمدنش مژده داده شده از جهت جنوب می‌آید. یعنی از جزیرة العرب. پس قدوس باید از کوه فاران مبعوث شود. بنا بر همه‌ی این موارد قدوس درخشنده و درخشان کوه‌های فاران همان پیامبرﷺ اسلام است. تمامی صفات مذکور برای نبی فاران در وی وجود دارد و در مورد هیچکدام از پیامبران این صفات صدق نمی‌کند». [۱]

از کتاب‌های مفید در این باب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- «بشارت‌های انجیل و تورات به اسلام و پیامبرش» نوشته نصر الله ابوطالب.

۲- «یجدون مکتوبا عندهم» فیصل علی کاملی.

۳- «آیا کتاب مقدس به آمدن محمدﷺ بشارت داده است؟» منقذ سقار.

---

[۱] - کتاب (آیا کتاب مقدس به آمدن محمد بشارت داده است ؟) منقذ سقار ص ۸۴ - ۸۷

بخش دوم: شبهاتی پیرامون موارد مشخصی ازسیرت پیامبرﷺ

از بارزترین این موارد ازدواج رسول اللهﷺ با عایشه و حادثه‌ی قتل بنی‌قریظه و ازدواج ایشان با صفیه می‌باشد.

قضیه‌ی ازدواج رسول الله ﷺ با عایشه

در این مورد به پایین بودن سن امّ‌المؤمنین عایشه هنگام ازدواج اعتراض می‌کنند و از رسول الله ﷺ خرده می‌گیرند. امّا پاسخ این اعتراض:

۱- خوشبختترین شخص در این ازدواج، عایشه می‌باشد و داستان‌های مربوط به الفت و محبتی که بین ایشان و رسول اللهﷺ ذکر شده، بهترین نمونه‌ها جهت اقتدا والگوبرداری می‌باشد. و علت هشدار از این نوع ازدواجها یعنی ازدواج با دختر کم سن وسال و ضررهای جسمی و روحی که ممکن است از این طریق بر وی وارد شود، در این ازدواج مبارک منتفی بوده است.

۲- پذیرفتن یا نپذیرفتن چنین ازدواجی در این سن ، به عرف وعادت مربوط میشود، نه به خود ازدواج. وگرنه اگر کمترین اشکالی در این مسأله وجود می-داشت، اوّلین کسانی که به آن اعتراض می‌کردند، کفار قریش و یهودیان و منافقانی بودند که کوچکترین فرصتی را برای طعنه زدن و عیب‌جویی از رسول اللهﷺ غنیمت میشمردند. همان کسانی که از طریق عایشه در حادثه‌ی افک، از هیچ تلاشی برای عیب‌جویی از رسول اللهﷺ دریغ نکردند. الله متعال در قرآن کریم عیب‌جویی‌ها و طعنه‌های کفار و منافقان به رسول اللهﷺ را در آیات زیادی ذکر نموده است؛ چنان که به ایشان چنین نسبت‌هایی دادند: ساحر، شاعر، کاهن، واینکه از اقوام دیگری برای نوشتن قرآن کمک گرفته است، بشری به او آموزش داده است، حتی خداوند در قرآن اعتراض آنان به غذا خوردن و راه رفتن پیامبر را هم بازگو کرده واینکه ایشان را دهن‌بین و خوش‌باور میدانستند و تمهت‌ها و افترائات دیگری که در قرآن آمده است. امّا از هیچ یک از آنان اعتراض و عیب‌جویی از ایشان به خاطر این ازدواج ذکر نشده است؛ چنانکه سنت نبوی و

اخبار چیزی در این مورد نقل نکرده‌اند، با اینکه موارد زیادی از عیب‌جویی‌ها و اعتراضات آنان نقل شده است.

۳- گاهی زن در نه سالگی به بلوغ می‌رسد؛ و بلوغش به این معناست که توانایی باردار شدن و وضع حمل را دارد؛ و اگر قضیه صرفاً ازدواج با یک کودک بود، زمانی رسول الله ﷺ او را به خانه می‌برد که در سن شش سالگی عقدش کرد؛ امّا می‌بینیم که سه سال منتظر می‌ماند تا عایشه آماده‌ی ازدواج شود و صلاحیت آن را حاصل کند؛ چنانکه دنیای غرب تا همین چند سال پیش، دختران را در سنی شوهر میدادند که هم اکنون آن را مخالف با قانون و ذوق سالم میدانند.

واز تناقضاتشان یکی این است که روابط جنسی در سنین کمتر از سن ازدواج قانونی - به مانند ازدواج در سنین پایین- سهمی در مبارزه رسانه‌ای آنان ندارد. بلکه با توجه به کشور یا ولایتی که شخص در آن زندگی میکند در سنین پایین چنین روابطی نامشروع قانونی است. البته عده‌ای این توجیهات را باور نمیکنند مگر اینکه به آنان بگویی که سن ازدواج در تعدادی از دولت‌های غربی از ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ سالگی آغاز می‌شود تا آرام بگیرند. چرا که فشار دستگاه رسانه ای غربی کاری کرده که نزد خیلی افراد میزانی برای بدی و خوبی است. البته ما احتیاجی به ذکر این آمار و ارقام و توجیهات نداریم. فقط چون تنوع ادله به خاطر تفاوت ایمان و درک و شعور مردم امری مطلوب است، این موارد را ذکر میکنیم.

در پایان، ناگفته نماند که عدّه‌ای تلاش می‌کنند با انکار حدیث متفق علیه عایشه در بیان سن ازدواجش، از رسول الله ﷺ دفاع کنند؛ و بعد از انکار نص مذکور در این مسأله، به برخی اخبار و روایاتی استدلال می‌کنند که از آنها چنین برداشت میشود که عایشه در سن ۱۸ سالگی یا نزدیک به آن ازدواج کرده است. بنده برخی از اشکالات مطرح شده در این موضوع را در مقاله‌ای با عنوان «نقد و بررسی نظر دکتر عدنان ابراهیم در مورد سن ام المومنین عایشه » مورد بررسی قرار دادم و بهتر و کامل‌تر از آن کتابی است با نام: «السنا الوهاج فی سن عائشة عن الزواج» اثر «فهد العقیلی».

استاد حسام عبدالعزیز نیز طی سه جلسه که در شبکه «یوتیوب» وجود دارد در برنامه‌ای با عنوان «به وسیله عقل» به مسأله سن عایشه به هنگام ازدواج پرداخته است که بسیار زیبا و مفید بوده و شایسته نشر است.

حادثه‌ی بنی‌قریظه:

در میان نصرانی‌ها و ملحدانی که در مورد رسول الله ﷺ تشکیک ایجاد می‌کنند این ادعا شایع است که ایشان کودکان یهود بنی‌قریظه را کشته است و پناه برخدا وحشی‌گری و خشنوت انجام داده اند؛ امّا بررسی این ادعا به شرح ذیل است:

۱- باید به سبب قتل بنی‌قریظه نگاه کنیم که خیانت زشت آنان در بدترین و سخت‌ترین شرایط ممکن بود؛ دقیقا در وقتی که مدینه از سوی احزاب قریش در محاصره بود. وعهد فیما بین خود و رسول الله ﷺ را در این شرایط سخت و استثنایی نقض کردند؛ وضعیتی که توصیف دقیق‌تر از کلام الهی برای آن نیست: ﴿إِذۡ جَآءُوكُم مِّن فَوۡقِكُمۡ وَمِنۡ أَسۡفَلَ مِنكُمۡ وَإِذۡ زَاغَتِ ٱلۡأَبۡصَٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلۡقُلُوبُ ٱلۡحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ١٠ هُنَالِكَ ٱبۡتُلِيَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَزُلۡزِلُواْ زِلۡزَالٗا شَدِيدٗا ١١﴾ [الأحزاب: ۱۰-۱۱] «**هنگامی‌که آن‌ها (= دشمنان درغزوۀ احزاب) از (سمت) بالای (شهر) شما و از (سمت) پایین (شهر) تان به سوی شما آمدند (و شما را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها (از شدت و وحشت) خیره شد، و دل‌ها به حنجره‌ها رسید، و گمان های گوناگونی به الله می‌بردید آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و به سختی تکان خوردند**...». و اینگونه به زنان و کودکان مسلمانان در مدینه تعرض نمودند، آیا خیانت، استحقاق چیزی جز قتل را دارد؟

۲- رسول الله ﷺ کودکان بنی‌قریظه را نکشتند، بلکه از قتل و کشتن کودکان و زنان نهی کردند؛ و تنها مردان‌شان کشته شدند. چنانکه در لفظ حدیث بخاری و مسلم آمده که سعد بن معاذ می‌گوید: «**أَنْ تُقْتَلَ مُقَاتِلَتُهُمْ**»[1]: یعنی حکم من در مورد آنها این است که جنگجویان‌شان کشته شوند.

۳- نقض عهد و پیمان گروهی بوده است، برخی به صورت مستقیم و برخی با رضایت و سکوت خود آن را نقض کردند. برای همین مجازات هم گروهی بود.

ازدواج رسول الله ﷺ با صفیه

---

[1] - صحیح بخاری (۶۳۸) (۳۸۰۴)، صحیح مسلم (۱۳۸۸/۳)، (۱۷۶۸).

آنان می‌گویند: پیامبرﷺ در همان روزی با صفیه همبستر شده که شوهرش کشته شد! و منتظر استبراء(پاک شدن) رحم نماندند!. امّا این جز افترایی محض نیست و با وجود اینکه با چیزی که در روایت بخاری و مسلم در این زمینه وارد شده، مخالف است امّا در میان مروجین شبهات، شایع و رایج است و عده ای هم به آن متأثر شده اند. و همه اش به خاطر ضعف نقد علمی می‌باشد. امّا لفظ داستان در صحیح بخاری از این قرار است: «فَخَرَجَ بِهَا حَتَّى بَلَغْنَا سَدَّ الرَّوْحَاءِ حَلَّتْ فَبَنَى بِهَا»[١]: **«پس با صفیه خارج شد تا اینکه به سد روحاء (مکانی درنزدیکی مدینه) رسید و بعد از اینکه صفیه ازعادت ماهانه پاک شد، آنگاه با وی همبسترشد»**. و در لفظ مسلم به عدّه گذراندن صفیه تصریح شده است.[٢]

همچنان که از صفیه چیزی جز رضایت و خوشحالی او از ازدواج با رسول اللهﷺ نقل نشده است و می بینیم که از طرف وی روایات و اخباری هم از رسول الله نقل شده است. بلکه وقتی رسول اللهﷺ در اعتکاف بودند، صفیه نزد ایشان می‌رفت و با ایشان نشسته و سخن می‌گفت؛ چنانکه در صحیح بخاری آمده است[٣].

امّا اگر گفته شود: اگر صفیه اعتراضی هم داشته، نقل نشده، بلکه خلاف آن نقل شده است. پاسخ این است که: موضع برخی از زنانی که رسول اللهﷺ از آنان خواستگاری نموده و پاسخ منفی دادند، نقل شده است. چنانکه در صحیح بخاری از اوزاعی روایت است که می‌گوید: از زهری سؤال نمودم که کدام یک از همسران رسول اللهﷺ بودند که از او به خداوند پناه بردند؟ فرمودند: عروه از عایشه برای من روایت نموده که ایشان گفته: وقتی دختر جَون نزد رسول اللهﷺ آمد و رسول اللهﷺ به او نزدیک شد، گفت: از تو به الله پناه می‌برم. رسول اللهﷺ هم به وی فرمود: «لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ، الحَقِي بِأَهْلِكِ»: **«به بزرگی پناه بردی، به خانواده‌ات ملحق شو (نزد خانواده‌ات بازگرد)»**[٤].

---

[١] - صحیح بخاری (٣٥۶)، (٢٢٣۵).

[٢] - صحیح مسلم (١٣۶۵).

[٣] - صحیح بخاری (١٩٣٠).

[٤] - صحیح بخاری (۵٢۵۴).

باب چهارم : شبهاتی پیرامون تشریع اسلامی

همچنان در نوع اول از انواع شبهات معاصر هستیم. شبهاتی که هدف از آنها عیب‌جویی و طعنه زدن به اصل اسلام است. بیان کردیم که در چهار باب خلاصه میشود و این باب چهارم آن است با عنوان: شبهاتی پیرامون تشریع اسلامی.

و از مهمترین ایرادات وارده در این بخش میتوان به این سه مورد اشاره کرد:

۱- ادعای مظلومیت زن در اسلام.

۲- این ادعا که اسلام به خاطر فریضه جهاد، دین خونریزی و تروریسم است.

۳- ادعای وحشی‌گری در حدود و مجازات‌های شرعی.

مساله‌ی اول: ادعای مظلومیت زن در اسلام

آنها در مسأله‌ی مظلومیت زن به تعدادی از تشریعاتی اسلامی استدلال می‌کنند که حکمت آنها را نفهمیده‌اند؛ و همچنین به عادت‌های اشتباهی که برخی از مسلمانان مرتکب می‌شوند؛ و از روی جهل یا تدلیس به شریعت نسبت می‌دهند.

بسیاری به شبهات پیرامون زن در اسلام پرداخته‌اند و دانشمندان اسلامی به ایرادات وارده در قالب مقالات و پژوهش‌ها و کتاب‌ها و سمینارها و سخنرانی‌ها و پروژه‌های علمی به پاسخ گویی پرداخته اند ؛ چنانکه کتابخانه‌ی اسلامی مملو از تولیدات سمعی و بصری و نوشتاری در این باب است.

از مهمترین اشکالات رایج در این بخش قضیه‌ی میراث زن است. با اینکه به اندازه-ی کافی در این زمینه ردّ و مناقشه صورت گرفته و در کتاب (تصویر کامل)به آن پاسخ داده ام، اما به خاطر مشهور بودنش در گفتمان غربی برخلاف میل قلبیم در تکرار مکررات ولی دوباره آن را مطرح میکنم.

میگویند: اینکه میراث زن نصف میراث مرد است، ظلمی در حق او می‌باشد.

پاسخ به این شبهه از چند جهت است:

۱- میراث، حالت‌های متعددی دارد. پیش می آید در حالتی ارثی که به زن داده می‌شود بیش از سهم مرد باشد. در حالتی میراث زن و مرد به یک میزان است. و در حالتی زن ارث برده و مرد ارث نمی‌برد. و در حالتی سهم زن کمتر از سهم مرد می-باشد.

مثلا اگر زنی بمیرد و فقط شوهر و تنها دخترش باقی بمانند، دختر در اینجا از شوهر این زن بیشتر ارث می برد. و اگر پسری بمیرد و پدر و مادر و فرزندانی داشته باشد، در این صورت سهم پدر و مادر از ارث او یکسان خواهند بود. همانگونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلِأَبَوَيۡهِ لِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُ﴾ [النساء: ۱۱] «**وبرای هریک ازپدرو مادروی (= میت) یک ششم ازترکه می‌باشد**». با اینکه می‌دانیم در همین آیه می‌فرماید: ﴿لِلذَّكَرِ مِثۡلُ حَظِّ ٱلۡأُنثَيَيۡنِۚ﴾ [النساء: ۱۱]

«**سهم پسر، مانند سهم دو دختراست**». امّا گویا آنان نسبت به این مسأله جاهل و بی‌خبرند یا اینکه خود را به جهالت می‌زنند. و از دیگر حالت‌هایی که میراث زن و مرد یکسان می‌باشد، حالتی است که الله متعال در مورد آن می‌فرماید: ﴿وَإِن كَانَ رَجُلٞ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمۡرَأَةٞ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوۡ أُخۡتٞ فَلِكُلِّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا ٱلسُّدُسُۚ فَإِن كَانُوٓاْ أَكۡثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمۡ شُرَكَآءُ فِي ٱلثُّلُثِ﴾ [النساء: ۱۲] «**واگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند، کَلاله [= بدون پدر و مادر و بدون فرزند] باشد و یک برادر [مادری] یا یک خواهری [مادری] داشته باشد، برای هریک از آنان یک‌ششم [تَرَکه] است؛ و اگر [برادران و خواهران مادری میت] بیش از این [دو نفر] باشند، در این صورت، در یک‌سوم [از ترکه] شریکند**».

۲- هرچند ارث مرد در برخی حالات دو برابر ارث زن است، امّا شرعاً مأمور است که وقتی با زنی ازدواج کرد به وی مهریه بدهد همچنان که مأمور به پرداخت نفقه زن در طول زندگیش با وی است ولو آن زن ثروتمند هم باشد. آیا باز هم دو برابر بودن میراث مرد نسبت به زن، زیادی و ظلم دیده می‌شود؟

۳- منشأ این اعتراض به این برمیگردد که این نیمه بودن سهم زن از ارث در برابر مرد، مخالف با قانون مساوات آنان بین زن ومرد در هر چیزی است. حال آنکه این مساوات با طبیعت ترکیب این دو جنس مخالف بوده و به تبع مخالف با عدل است. اما در اسلام، اصل تساوی زن و مرد در تشریعات واحکام است، مادامی که مخالف با طبیعت زن یا آنچه مصلحت وی را به دنبال دارد، نباشد. چنانکه می‌بینیم حق آراسته شدن با طلا را به زن می‌دهد و این به سبب نیاز زنانه وی به آراسته شدن و زیبایی با زیور آلات است؛ امّا همین مسأله را در مورد مردان ممنوع می‌کند. همچنین قرآن و سنت، ترک جهاد به هنگام واجب شدن آن در حق مردان را به شدت محکوم نموده و هشدارهایی را صادر کرده است ولی برای زنان اینگونه نیست. امّام بخاری در صحیحش از امّ‌المؤمنین عایشه روایت نموده که می‌گوید: برای جهاد از رسول الله ﷺ اجازه گرفتم وایشان فرمود: «جهادكم الحج»[1]: «**جهاد شما زنان حج است**». ابن بطال می‌گوید: «حدیث عایشه بر این مساله دلالت می‌کند که جهاد بر زنان واجب نیست؛ امّا اینکه می‌فرماید: «جهاد شما حج است»

---

[1] - (۲۸۷۵).

دلیلی بر این نیست که نمی‌توانند به صورت داوطلبانه در جهاد شرکت داشته باشند؛ بلکه به این معناست که جهاد بر آنان واجب نیست»[۱].

امّا کسانی که ندای مساوات مطلق زن و مرد را سر می زنند، با نگاهی گذار به واقعیت زندگیشان خواهیم دید که خود به این شعارها در عرصه های مختلف پایبند نبوده اند. به عنوان مثال، در کرسی ریاست دولت، به هیچ وجه نسبت زنان با مردان قابل مقایسه نیست؛ آیا از این جهت است که می‌دانند جنس مرد برای این کار تواناتر از زن است؟ یا اینکه مبادی و شعارهایشان در برابر شهوت حکمرانی فروپاشیده؟یا اینکه شعار مساوات نزد آنان بی اساس و الکی بوده و فقط برای فریب مردم است؟

از جهت دیگر، اگر با نگاهی نقادانه، فراگیر و محققانه به سخنان مدعیان مظلومیت زن در اسلام بپردازیم، شکافهای موجود در گفتمانشان را کشف کرده و خواهیم فهمید که دست به تزویر و فریب کاری می زنند، از جمله[۲]:

۱- آنها برخورد ناشایست و ظالمانه برخی از منتسبین به اسلام در حق زن را با اصل احکام و دستورات دینی، خلط میکنند.

به عنوان مثال، زمانی که ولی و سرپرست زنی با اجبار و اکراه او را به ازدواج مردی درمی‌آورد که دختر، ازدواج با وی را نمی‌پسندد، آنها این مساله را به اسلام نسبت می‌دهند؛ چون کسی که این کار را انجام می‌دهد، مسلمان است. حال آنکه دیدگاه درست و صحیح و مطابق با واقع این است که این عادت از جمله مواردی است که اسلام از آن نهی کرده است؛ در حدیث صحیح از رسول اللهﷺ ثابت است که فرمودند: «لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ»: «**زن بیوه بدون مشورت با او و دختر باکره بدون اجازه‌اش نکاح داده نمی-شوند**». گفتند: اجازه‌ی دختر باکره چگونه است؟ فرمود: «أَنْ تَسْكُتَ»: «**اینکه سکوت نماید**».[۳]

۲- آنان جوانب احترام و تقدیری که اسلام برای زن در نظر گرفته است که در هیچ مکان و زمان و سیستمی نمیتواند از آن بهره مند شود را نادیده میگیرند. تا جایی که هرکسی قرآن را خوانده باشد به این مسأله پی می‌برد که حق مادر در مرتبه بعد از الله و پیامبرشﷺ می باشد. ودستور به نیکی کردن به مادر در کنار

---

[۱] - شرح صحیح بخاری (۷۵/۵).
[۲] - کتاب کامل الصوره ۲ (ص ۵۹).
[۳] - صحیح بخاری (۵۱۳۶)، صحیح مسلم (۱۴۱۹).

دستور به توحید ذکر شده است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾ [الإسراء: ٢٣] «**و پروردگارت (چنین) مقرر داشته است که: جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید**». وتشویق به سپاسگزاری مادر در کنار تشویق به سپاسگزاری از خدا ذکر شده است ومی فرماید: ﴿أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ [لقمان: ١۴] «**شُکر من و پدر و مادرت را به جای آور**». و امام بخاری در صحیح خود از ابوهریره روایت می‌کند که می‌گوید: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ، چه کسي بیش از دیگران سزاوار این است که با او خوش رفتار باشم؟ ایشان فرمودند: «أُمُّكَ»: «مادرت». آن مرد گفت: پس از او چه کسی؟ فرمود: «أُمُّكَ»: «مادرت». آنگاه وی گفت: سپس چه کسی؟ فرمود: «أُمُّكَ»: «مادرت». بار دیگر پرسید: سپس چه کسی؟ فرمود: «ثُمَّ أَبُوكَ»: «سپس پدرت».[١]

٣- آنان به تخفیفاتی که در بعضی احکام برای زنان لحاظ شده در کنار تشدیدی که بر مردان متناسب با وضعیت هر کدام وارده شده ، توجهی نمیکنند. چنانکه پوشیدن طلا برای زن جایز است و برای مردان حرام. برای زن پوشیدن حریر و ابریشم جایز است و برای مردان حرام. برای مرد خرج کردن مال به عنوان نفقه‌ی دائمی همسرش واجب است هرچند همسرش ثروتمند هم باشد، امّا برای زن انفاق کردن برای شوهرش واجب نیست.

برای مرد حضور در نماز جماعت مسجد واجب است – بنا بر صحیح ترین اقوال فقها – امّا این مساله بر زن واجب نیست.

از مردان غیر مسلمان جزیه گرفته می‌شود و از زنان‌شان خیر.

«ابن قیم» در کتاب «احکام اهل الذمة» می‌گوید: «از کودک و زن و دیوانه جزیه گرفته نمی‌شود؛ و این مذهب ائمه‌ی اربعه و پیروان آنها می‌باشد». و ابن منذر می‌گوید: «در این مورد اختلافی از آنان سراغ ندارم». و ابو محمد در «المغنی» می‌گوید: «در میان اهل علم خلافی در این زمینه نمیبینم».[٢]

۴- آنها تبعات منفی فراوانی که بر نادیده گرفتن این دستورات و احکام الهی برای زن، ایجاد میشود را نادیده میگیرند.

[١] - صحیح بخاری (۵۹۷١).

[٢] - احکام اهل الذمة، ابن قیم (١۴٩/١)، المغنی، ابومحمد ابن قدامه (٣٣٨/٩)، الاجماع، ابن منذر (ص ۶٢).

به عنوان مثال می‌توان به سقط سالانه‌ی میلیون‌ها جنینی اشاره نمود که سبب آنها روابط غیر شرعی است.آیا این همه جنین حق حیات ندارند؟ به کدامین گناه کشته می‌شوند؟.

بخش دوم: شبهات پیرامون جهاد و قتال در اسلام

این بخش برای غیر مسلمانان خیلی اهمیت و حساسیت دارد و در موردش زیاد صحبت میکنند. پرداختن به همه‌ی جوانب آن در این مختصر نمی‌گنجد؛ بلکه نکات روشمندی را بیان میکنم که لازم است آن را بدانیم. این نکات، به بررسی جوانب اشتباه و تزویر در گفتمان تردیدافکنان در اسلام به خاطر فریضه جهاد، می پردازد:

۱- مبنای تصور آنان از فریضه جهاد در اسلام، عملکرد جماعت‌های جهادی معاصر منتسب به اسلام است. این حکم نه روشمند است و نه علمی. بلکه صحیح این است که گفته شود: این گروه ها باید به میزان اسلام عرضه شوند نه اینکه اسلام با آنها معرفی وقضاوت شود. اینکه میگوئیم باید با توجه به اسلام این گروه ها داوری شوند یعنی رفتار و حرکات جهادیشان بر قرآن و سنت پیامبر عرضه شود. واگر موافق با آن بود پذیرفته شود و هر چه مخالف با آن بود مسئولیتش بر عهده بانیانش بوده و به آنان منسوب شود نه به اسلام.

در مقابل: سؤالی که باید از تردید افکنان پرسید این است که: آیا با توجه به خاطر کمونیستهای ملحدی که در زمان معاصر ما شنیع ترین جنایات را مرتکب شدند حاضرند حکم کنند که: الحاد، منشأ تروریسم و جرم است؟ یا اینکه چون محاکمه شونده شخصی غیر مسلمان است، موازین و معیارها تغییر پیدا میکنند؟

۲- آنان جوانب رحمت و نرمش و مدارات در احکام جهاد اسلامی را نمیدانند یا خود را در قبال آن به نادانی می زنند.

به عنوان مثال، قانون اسلامی برگرفته از نصوص وحی قرآن و سنت، دلیل واضح و قاطع دارد با این مفاد که هدف قرار دادن عمدی زنان وکودکان جایز نیست و

حرام است.[1]. و نص صریح و واضحی دارد که اگر شخص کافر در اثنای جنگ از کفرش دست کشید، کشتنش حرام است[2] ونص واضحی وارد است مبنی براینکه اگر شخصی کافر یا اهل کتاب جزیه بدهد میتواند بر دین و آیین خود باقی بماند.[3] و به صراحت خیانت در مقابل هر شخصی را حرام کرده است[4] چنانکه بخشش غذا به اسیر را ستایش نموده و بر تحریم مثله (قطعه قطعه کردن) اجساد دشمنان تأکید می‌کند[5] و همچنین بیان داشته کفار اهل حربی که به قصد شنیدن پیام و رسالت اسلامی خواستار امان هستند باید امان داده شده و بعد از شنیدن قرآن و رسالت اسلام اگر مسلمان هم نشوند به محل سکونتشان بازگردانده میشوند بدون اینکه کسی متعرض آنان شود[6].

همه اینها، نشان از اخلاق و ارزشهای والایی است که اسلام در جنگ توصیه کرده و مانند آن را در جای دیگری نمیتوان پیدا کرد.

۳- آنان میلیون‌ها انسانی که در طول تاریخ قدیم و جدید به دست غیر مسلمانان کشته شده‌اند را از یاد می‌برند. واگر با ادیان و حکومتها وجهاتی که سربازانش چنین جنایاتی مرتکب شده اند همان برخوردی را داشتند که با مسلمانان و اسلام دارند، قطعا قبل از اینکه در مورد اسلام صحبت کنند، خجالت وشرم زاری ساکتشان میکرد.

بعد از ذکر این سه مطلب باید بگویم که:

بین انگیزهای جنگ در اسلام و در غیر اسلام تفاوتهایی وجود دارد. و ظلم است که ما جنگی که به خاطر حفظ و حراست از دین صحیح خداوند مشروع شده را با جنگی مقایسه کنیم که هدفش دفاع از دینی تحریف شده یا سیستمی زمینی و پوچ است.

هدف از جنگ و جهاد در اسلام، ریشه کن کردن کافران و تسلط ظالمانه و طغیانگرانه بر آنان نیست. بلکه هدف، نشر دین اسلام و نجات بشریت از آتش

---

[1] - صحیح بخاری (۳۰۱۵).
[2] - بخاری (۲۵)، (۶۸۷۲) داستان اسامه بن زید رضی الله عنه.
[3] - سوره‌ی توبه: ۲۹، صحیح بخاری (۳۱۵۹)، صحیح مسلم (۱۷۳۱).
[4] - صحیح مسلم (۱۷۳۱)، (۱۷۳۶).
[5] - صحیح بخاری (۲۴۷۴).
[6] - سوره‌ی توبه: ۶.

جهنم و دادن فرصتی به آنان که بدون رقابت و نظارت طواغیت حاکم بر ضعفاء و با اختیار و آزادی خود، دین حق را انتخاب کنند. اما ذکر نمونه هایی در تاریخ اسلام که با این اصول و مبادی مخالفت کرده اند به معنای ابطال دین نیست و بلکه به معنای تخطی از حدود الهی است که شخص مخالف با آن مستحق عقوبت و سرزنش است.

و با این توضیحات، سخن در مورد بارزترین شبهات که هدف از آن طعنه به اصل می باشد را به پایان می رسانیم.

نوع دوم: شبهاتی که هدف از آن تشکیک ایجاد کردن درثو ابت شرعی است

ابتدای کتاب بیان کردیم که منظور از ثوابت: احکام و اخباری شرعی است که اهل سنت و جماعت بدون اختلاف به آن تمسک کرده‌اند و مورد اتفاقشان است.

بسیاری از ایرادات معاصر پیرامون این ثوابت به ۵ بخش برمی‌گردد:

سنت – اجماع – روشمند بودن فهم نصوص – صحابه و حدود شرعی.

باب اول: شبهاتی پیرامون سنت نبوی

در میان این ابواب، بیشترین ایرادات و شبهات پیرامون سنت نبوی است و بقیه به نوعی به آن باز می‌گردد. و غالباً افرادی که در مسئله‌ی حجیت سنت مشکل دارند در بقیه ابواب مانند حدود و اخبار غیب و معجزات و عذاب قبر و غیره هم ایرداتی دارند.

و شخصی که مسئله‌ی حجیت سنت را خوب فهم و ضبط کند و در نقد ایرادات وارده برآن توانا شود و بعد مسئله ارتباط عقل با نقل و همچنین ارتباط علم تجربی با نقل را دقیق فهم کند، تا حدود زیادی اصول نقد بر شبهات پیرامون ثوابت شرعی را یاد گرفته است.

ایرادات وارده بر حجیت سنت نبوی به ۶ مسئله برمی‌گردد:

مسئله اول: اصل حجیت سنت و بی‌نیازی قرآن از آن:

شخص تردید افکن در سنت نبوی برای اثبات ادعای خود مبنی بر بی‌نیازی قرآن از سنت به تعدادی از آیات قرآنی استدلال می‌کنند. من جمله:

این فرموده الله متعال:

﴿مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام- ۳۸] **ما درکتاب (لوح محفوظ) هیچ چیزرا فرو گذارنکردیم.**

می‌گویند: آیا واضح‌تر از این آیه وجود دارد که بیان می‌کند ما بعد از قرآن نیاز به کتاب دیگری نداریم؟

در پاسخ باید گفت: منظور از کتاب در آیه، لوح المحفوظ است نه قرآن به دلیل سیاق خود آیه که می‌فرماید:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ٣٨﴾ [الأنعام-۳۸] **هیچ جنبنده‌ای درزمین نیست، و نه هیچ پرنده‌ای که با دوبال خود پروازمی‌کند، مگر اینکه امت‌هایی مانند شما هستند، ما درکتاب (لوح محفوظ) هیچ چیزرا فرو گذارنکردیم، سپس به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.**

و این آیه مانند این قول الله متعال است که می‌فرماید:
﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ٦﴾ [هود-۶] **(و هیچ جنبنده‌ای درزمین نیست مگر [اینکه] روزیش بر عهده خداست و [او] قرارگاه و محل مردنش را می‌داند همه [اینها] در کتابی روشن [ثبت] است).**

چرا که رزق و روزی هر جنبنده‌ای و قرارگاه و محل مردنش در لوح المحفوظ ثبت شده است نه در قرآن. و به فرض اگر بپذیریم که منظور از کتاب در اینجا قرآن است، اما باز هم دلیلی برای اسقاط حجیت سنت نیست که توضیحش را در استدلال دومّشان بیان خواهم نمود.

دلیل دوم: استدلالشان به این آیه الله متعال است که می‌فرماید:
﴿وَنَزَّلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ تِبۡيَٰنٗا لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ [النحل: ۸۹]. **و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم.**

می‌گویند: چونکه قرآن روشنگر هر چیزی است پس چه نیازی به سنت داریم؟
در پاسخ به این استدلال می‌گوییم:
از جمله روشنگری‌های قرآن این است که به تبعیت از پیامبرﷺ دستور داده و از مخالفت با وی هشدار می‌دهد که در جاهای متعدّدی از قرآن می‌توان آن را مشاهده کرد. برخی از آن با صیغه‌های عموم آمده است که اصلاً نمی‌توان آن را حمل برخصوص کرد و در نتیجه مخالفت با رسولﷺ یعنی مخالفت با قرآن کریم.

«امّام بیضاوری» در تفسیر این آیه که منکرین حجیت سنت به آن استدلال می‌کنند می‌فرماید: ﴿لِّكُلِّ شَيۡءٖ﴾ یعنی برای همه امورات دین: یا به شکلی مفصل در برخی مسائل[۱] و یا مختصر وکلی در مسائلی دیگر به همراه ارجاع آن به سنت و قیاس[۲].[۳]

امّام «آلوسی» هم در «روح المعانی» این آیه را اینگونه تفسیر می‌کند:

[۱] - مانند ارث وطلاق
[۲] - مانند تفاصیل نماز و زکات
[۳] . أنوار التنزیل وأسرار التأویل البیضاوي ج۳ ص۲۳۷

«روشنگر بودن کتاب به این شکل است که برخی مسائل را به طور منصوص بیان کرده یا اینکه مواردی را به سنت ارجاع داده است؛ چرا که مسلمین به تبعیت از پیامبرﷺ دستور داده شده‌اند و در موردش الله متعال فرموده:

﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ [النجم-۳] **و ازروی هوای نفس سخن نمی‌گوید.**

و در مسائلی هم امر به تبعیت از اجماع مسلمین شده است :

﴿وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [النساء-۱۱۵] **و [راهی] غیرراه مؤمنان درپیش گیرد.**»[1]

امّام «شوکانی» در «فتح القدیر» می‌فرماید: معنای (**تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ**) یعنی روشنگر هر چیزی است بدین صورت که در آن، بسیاری از احکام بیان شده و ما بقی آن به سنت ارجاع داده شده است.[2]

دلیل سوم: این فرموده الله متعال:

﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا﴾ [الأنعام-۱۱۴] **(ای پیامبربگو:) آیا غیرالله را به داوری طلب کنم؟!**

می گویند: شما با تبعیت از سنت، حَکَمی غیر از خدا را قرار داده‌اید و این شرک است. به همین خاطر بسیاری از این منکرین سنت، پیروان سنت را مشرک و کافر می‌دانند به این خاطر که از سنت پیامبرﷺ تبعیت می‌کنند. از خیال و اسطوره نمی‌گویم، بلکه این حقیقتی است که شاید از عجیب‌ترین چیزهایی باشد که در میان مردم وجود دارد.

ولی اتفاقاً همین قرآنیهای منکر سنت، عجیب و غریب و بسیار تنگ‌نظر و سطحی هستند. هر چند که دوست نداریم در برابر مخالفین اینگونه صحبت کنم، ولی چون چیزهای عجیبی از آنان دیده‌ام اینگونه می‌گویم. قناعت و باورشان به عقاید باطلشان خیلی غیرعادی و نامأنوس است. حتّی یکی از آنها از من درخواست مباهله می‌کرد در حالی که یکی از جاهلترین افراد تشریف داشتند.

علی کل حال به این استدلالشان از چند وجه می‌توانیم پاسخ بدهیم:

اول: الله متعال در قرآن به صراحت دستور می‌دهد که حاکمان و داورانی قرار دهند که در بین مردم با عدل حکم و قضاوت کنند. و می‌فرماید:

---

[1]. روح المعاني للألوسي (۱۴/ ۲۱۴).

[2]. فتح القدير للشوكاني (۳/ ۱۸۷)

﴿وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ﴾ [النساء: ۳۵]. **و اگر از اختلاف و جدائی میان آن دو (زن و شوهر) بیم داشتید، پس داوری از خانواده شوهر و داوری از خانواده زن (تعیین کنید و) بفرستید.**

و اگر دقت کنیم کلمه (حَكَمًا) دقیقاً به همان ترکیب و لفظی که در آیه مورد استدلالشان آمده، ذکر شده است.

همچنین در آیاتی دیگر همین دستور را به مسلمانان می‌دهد:

﴿يَحۡكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدۡلٖ مِّنكُمۡ﴾ [المائده- ۹۵]: **دو نفر عادل از شما (بر برابر بودن) آن را تصدیق کنند.**

و می‌فرماید:

﴿وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِ﴾ [النساء: ۵۸] **و هنگامی‌که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید.**

حال چگونه بین این آیات و برداشتشان از آیه:

﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا﴾ [انعام-۱۱۴]**(ای پیامبر بگو:) آیا غیر الله را به داوری طلب کنم؟!**

توفیق ایجاد می‌کنند؟

اگر الله متعال مسلمانان را دستور می‌دهد که شخصی از امّت محمد را در اختلاف خانوادگی، حَکَم و داور قرار دهند. حال آیا تبعیت از خود محمدﷺ در اوامر و نواهیش می‌شود شرک؟! این چه داوری و قضاوتی است که انجام می‌دهید؟!

دوم: اطاعت از پیامبرﷺ دقیقا همان اطاعت از الله متعال است. همانگونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]: **کسی‌که از پیامبر اطاعت کند درحقیقت الله را اطاعت کرده‌است.**

و الله متعال در قرآن به صراحت دستور می‌دهد که اختلافات و نزاعها را به رسولﷺ و داوری وی، ارجاع دهند و می‌فرماید:

﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]: **و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.**

و می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ﴾ [النساء -۶۵] **نه، سوگند به پروردگارت که آن‌ها ایمان نمی‌آورند، مگر اینکه در اختلافات خویش تو را داور قرار دهند.**

سوم: منظور از این آیه آنگونه که در تفسیر ابن کثیر آمده است:

﴿أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ أَبۡتَغِي حَكَمٗا﴾ [انعام-۱۱۴] **(ای پیامبر بگو:) آیا غیرالله را به داوری طلب کنم؟!**

یعنی: بین من و بین شما .[1]

«ابن عاشور» می‌فرماید: معنایش این است که بین خودم و شما داوری غیر از الله درخواست نمی‌کنم که حکم و قضاوتش را در مورد شما صادر کرده است به این مفاد که: شما دشمنان جنایتکاری هستید.[2]

بسیار دیگری از مفسران نیز قول همین دو را گفته‌اند که برای حجیم نشدن کتاب از ذکر آنها خودداری کردم.

مواردی که گذشت نقد بارزترین دلایلشان بود. بعد از آن به بیان دلایل حجیت سنت می‌پردازیم تا بعد از ازاله اشکالات بنای بحث را مستحکم‌تر کرده باشیم.

وجوه اثبات حجیت سنت هم در قرآن و سنت و اجماع و عمل مستمر و متواتر مسلمانان در تمامی عصور و زمان‌ها بسیار زیاد است که در اینجا با اختصار شدید به مهمترین دلایل آن خواهم پرداخت و در کتاب «آیا شکی در سنت وجود دارد؟» به شکلی مفصل و گسترده قضیه را مورد بررسی قرار داده ام.

ازقرآن:

آیات زیادی وجود دارد که به اطاعت از پیامبرﷺ و داور کردن وی در خصومات و نهی از مخالفت با وی، دستور می‌دهد. وجه دلالت این آیات هم در این است که: همانطور که اصحاب پیامبرﷺ مخاطب قرآن بوده‌اند، ما هم مخاطبش هستیم. و از جمله خطابات قرآن آیات اطاعت از پیامبرﷺ است و جز با تبعیت از اخبار صحیح وارده از وی این اطاعت و پیروی مقدور نخواهد بود. همانگونه که «امّام شافعی» در کتاب «جماع العلم» می‌فرماید:

---

[1]. تفسیر ابن کثیر ج۳ ص۳۲۲

[2]. التحریر والتنویر

«برای ادای واجب الهی در تبعیت از اوامر پیامبرﷺ- چه مردمان قبل از تو و چه بعد از تو- منظور افرادی که وی را مشاهده نکرده‌اند آیا جز پیروی از اخبار وارده راه دیگری سراغ داری؟»
همچنین از ادلّه‌ی قرآن برای حجیت سنت آیه سوره نساء است که الله متعال می‌فرماید:
﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء- ۵۹].**و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید.**
این قسمت ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ﴾ شامل هر چیزی می‌شود. یعنی هر موضوعی. ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ منظور از ارجاع به الله، ارجاع به کتابش است. و این برای هر شخصی واضح و روشن است. همچنین ارجاع به پیامبرﷺ منظور ارجاع به شخص خودشان در زمانی که زنده بودند و به سنتشان است زمانی که وفات کرده‌اند. واین قضیه مورد اتفاق اهل علم است.
«ابن حزم» می‌فرماید: «دلیل اینکه گفته می‌شود منظور از این ارجاع به طور قطع ارجاع به سوی قرآن و اخبار پیامبرﷺ است، این است که امت اسلام متفق‌القول است که این خطاب الهی ما را هم شامل می‌شود و بلکه تا روز قیامت هر مخلوقی از جن و انس که در وی روح دمیده می‌شود داخل در این آیه است»[۱].
«ابن قیم» هم می‌فرماید: «علما اجماع کرده‌اند بر اینکه منظور از ارجاع به الله ارجاع به کتابش است و ارجاع به پیامبرﷺ هم ارجاع به شخصشان در زمان حیات و به سنتشان بعد از ممات است»[۲].

دلایل حجیت سنت از خود سنت

این استدلال البته برای کسی مفید است که به برخی از احادیث باور دارد، ولی بخشی را منکر شده و رها کرده است و در تعاملش با آن دچار اضطراب است. امّا شخصی که به طور کلّی منکر سنت است، این استدلال برایش فایده‌ای ندارد، مگر در مقام محکوم کردن.

---

[۱] . الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم ج۱ص۹۷

[۲] - اعلام الموقعين ج۱ص۹۲

یعنی اگر برای نقد سنت به بعضی از آثار و روایات استناد کرد به وی می‌گوییم: علیه ما به برخی از نصوصی که به آن ایمان داریم استدلال نکن، بلکه باید به همه آنها استدلال کنی. و نصوص زیادی هم در اثبات حجیت سنت داریم.

از جمله حدیثی که اصحاب سنن[1] روایت می‌کنند از طریق عبیدالله بن ابی رافع از پدرش از پیامبرﷺ که می‌فرماید:

«لا ألفين أحدكم متكئا على اريكته، يأتيه الأمر من امري؛ مما أمر به او نهي عنه، فيقول : لا ندري ما وجدنا في كتاب الله اتبعناها» **«نبینم یکی از شما بر تختش تکیه زده ووقتی حدیثی ازما به وی می‌رسد که حاوی امریا نهی است می‌گوید: این بر لیمان مهم نیست. ازهرچه درقرآن باشد تبعیت می‌کنیم».**

این حدیث اسنادش صحیح است و در موضوع مورد بحث فیصله دهنده است و دال بر وجوب قبول احادیث پیامبرﷺ است که ما زاد بر قرآن می باشد.امام احمد در مسندشان از مقدام از پیامبرﷺ وجه دیگری را روایت می‌کند که فرمودند:

«الا إني أوتيت الكتاب ومثله معه، الا إني أوتيت الكتاب ومثله معه، ألا يوشك رجل ينثني شبعانا على أريكته، يقول : عليكم بالقرآن ، فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه، وما وجدتم فيه من حرام فحرموه»:«آگاه باشید که به من قرآن و هم مانندش، عطا شده است – دوبار-. نزدیک است شخصی را دریابید بر سریرش تکیه زده و می‌گوید: به قرآن تمسک جوئید. هر آنچه از حلال و حرام را در آن یافتید به همان تمسک کنید»[2] اسناد این حدیث مشکلی ندارد.

ازلحاظ اجماع

اجماعات زیادی هستند بر این موضوع. خاصتاً اجماع عملي که در این موضوع بسیار واضح است.

منظور از اجماع عملی استدلال و عمل پیاپي و مستمر علما به سنت است که در اینجا به ذکر دو قول اکتفا می‌کنم:

١- الله متعال می‌فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ﴾ [النساء- ٥٩] **و اگر درچیزی اختلاف کردید، آن را به الله و پیامبر بازگردانید؛ اگر به الله و روزقیامت ایمان دارید.**

---

[1] - سنن ترمذی ٢٦٦٣ – سنن أبی داوود ٤٦٠٥ - سنن ابن ماجه ١٣

[2] . أخرجه الامّام أحمد في مسنده (٤/ ١٣٩).

امّام«عبدالعزیز کنانی» می‌فرماید: «در این مسئله بین مؤمنان و اهل علم اختلافی نیست که منظور از ارجاع به خدا ارجاع به کتابش منظور است و ارجاع به پیامبرﷺ بعد از وفاتشان ارجاع به سنتشان است و فقط افراد مُلحد در این مسئله دچار تردید هستند»[1].

۲- «ابن عبدالبر قرطبی مالکی» در مقدمه کتاب «التمهید» می‌فرماید: «اهل فقه و اثر در تمامی سرزمین‌ها – تا جایی که من بدانم- بر قبول خبر یک شخص عادل و وجوب عمل به آن اجماع دارند، اگر ثابت باشد و اثری دیگر یا اجماعی نسخش نکرده باشد. تمامی فقها از زمان صحابه تا امروزمان بر این مسئله یکصدا هستند. مگر خوارج و افرادی از اهل بدعت که مخالفتشان اعتباری ندارد»[2].

این اجماع برحجیت خبر آحاد است چه برسد به متواتر.

مسئله سوم: از ایرادات وارده بر قضیه سنت: تردید افکنی درحجیت احادیث آحاد است.

در ابتدا ذکر این نکته لازم است که اخبار آحاد – از لحاظ اصطلاحی- در خبر شخصی واحد منحصر نیست (غریب مطلق)، بلکه به هر خبری که متواتر نباشد آحاد گفته می‌شود. پس خبر یک نفر و دو و سه و بیشتر همه جزو اخبار آحاد محسوب می‌شود، مادامی که به حد تواتر نرسد.

بارزترین ایرادات وارده بر حجیت اخبار آحاد دو ایراد است که دومی براولی بنا شده است.

اول: مطلق گویی در اینکه اخبار آحاد فقط مفید ظن هستند.

دوم: مطرح کردن این ادعا که تمامی ظنون مذموم هستند.

قالب استدلالشان هم به این صورت است:

اخبار مفید ظن است. و هر ظنی هم که در قرآن ذکر شده در سیاق ذم آمده است. در نتیجه: تمسک به اخبار آحاد از دیدگاه قرآن مذموم است.

ابطال این استدلال هم با نقض یکی از این دو مقدمه است. اگر مطالبی که در ابطال این دو مقدمه نوشته شده قانعت نکرد برای عدم صحت نتیجه این استدلال نقض یکی از آنها کافی است و به نظرم در اینجا حاصل شده است.

---

[1] . الحیدة والاعتذار

[2] . التمهید لابن عبد البر

مقدمه اول: «اخبار آحاد همیشه مفید ظن هستند» نه از لحاظ شرع و نه از لحاظ واقعی صحیح نیست.

از لحاظ شرعی چون پیامبرﷺ حجت را بر امتها و سرزمین‌ها در اصل دین اسلام به وسیله آحاد صحابه‌ای که به آن مناطق می‌فرستادند اقامه می‌کرد. و این اقامه حجت قطعاً باید طوری باشد که احتمال هر نوع تردیدی را قطع کند.

از لحاظ واقعی هم، همه ما چه موافق و مخالف بسیاری اوقات بر اساس اخبار احاد که به حد تواتر هم نرسیده در خیلی از چیزها برایمان یقین حاصل می‌شود. و مثال برای صحت این ادعا از شمارش خارج است از اخبار ازدواج و وفات و تولد و موفقیت و شکست و سود و خسارت که براساس خبر آحاد به آن عمل می‌کنیم...و اعترافمان به حاصل شدن یقین به وسیله این اخبار آحاد خودش در نقض مطلق گویی راجع به ظنی بودنش، کفایت می‌کند.

برخی از اخبار آحاد صحیحی که به وسیله‌ی آن سنت پیامبرﷺ نقل شده، مفید یقین هستند و برخی مفید ظن راجح بر حسب احوال راویان و اسانید و قرائن موجود در هر روایت.

مقدمه دوم: یعنی «تبعیت از ظن در قرآن کلاً مذموم است» این تعمیم صحیح نیست. در قرآن نوعی از ظن ذم شده و نوعی دیگر ممدوح است. در ذم ظن این قول الله متعال آمده است که:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ٢٨﴾ [النجم: ٢٨]. **جز از گمان (بی‌اساس) پیروی نمی‌کنند، و یقیناً گمان (انسان را) از (شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند**

و در مدحش آمده است:

﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلۡخَٰشِعِينَ ٤٥ ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ٤٦﴾ [البقرة: ٤٥ - ٤٦] **و نماز؛ جز بر فروتنان، دشوار و گران است. آن کسانی که یقیناً می‌دانند دیدارکنندۀ پروردگار خویش‌اند و به‌سوی او باز می‌گردند.**

ظن در این آیه به معنای یقین است. وگرنه اگر کوچکترین ذره‌ای نسبت به ملاقات پروردگارشان تردید داشتند، آیا این ظن به حالشان فایده ای می‌داشت؟

امّام «قرطبی» در تفسیرش می‌فرماید:

«ظن در اینجا بنا به قول جمهور به معنای یقین است. مانند این فرموده الله متعال:

﴿إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَٰقٍ حِسَابِيَهۡ ٢٠﴾ [الحاقه-۲۰]**من یقین داشتم که به حساب (اعمال) خودم خواهم رسید.**

و این فرموده:

﴿فَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا﴾ [الکهف: ۵۳].» **پس یقین می‌کنند که درآن خواهند افتاد.**

امّام «شنقیطی» بعد از ذکر تعدادی از آیات قرآن که در آن ظن به معنای یقین آمده است می‌فرماید: «ظن در تمامی این آیات به معنای یقین است. چرا که عرب ظن را هم به معنای یقین به کار می برد و هم به معنای شک»[۱].

مقایسه ظنی که از اخبار آحاد صحیح برداشت می‌شود با ظن مذموم مشرکین که در آیه از آن صحبت شده است بدون هیچ تردیدی اشتباه است.

شیخ «ابن عثیمین» در تفسیر آیه سوره نجم می‌فرماید:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡـٔٗا ٢٨﴾ [النجم: ۲۸]**جز از گمان (بی‌اساس) پیروی نمی‌کنند، و یقیناً گمان (انسان را) از(شناخت) حق بی‌نیاز نمی‌کند.**

«منظور از ظن در اینجا وهم دروغین است و به معنای رأی راجح در بین دو احتمال نیست. به این قضیه توجه کن. کلمه ظن ممکن است به معنای تهمت به کار برده شود و به معنای برتری داشتن چیزی بر دیگری و همچنین به معنای یقین هم به کار رفته است»[۲].

همچنین الله متعال در قرآن به گواهی شاهدان اعتبار داده است در حالی که آحاد هستند. یا اینکه مخالفین باید بگویند شهادتشان مفید یقین است که این مقدمه اوّلشان را نقض می‌کند. یا اینکه باید بگویند مفید ظن است، ولی با این وجود الله به آن اعتبار بخشیده است. و این اعتراف به مثابه ابطال مقدمه دوم است. چرا

[۱]. الأضواء (۴/ ۱۴۱ - ۱۴۲)

[۲]. لقاء الباب المفتوح رقم (۷۱)

که مادامی ثابت شود این معتبر دانستن گواهی شاهدان تشریع خداوندی است پس در هیچ حالتی مذموم نمی‌باشد.

«ابن حزم» می‌فرماید: «امت بر قبول خبر یک نفر از پیامبرﷺ مادامی که مورد اعتماد و اطمینان باشد، اتفاق و اجماع دارند. همچنین اهل اسلام همه بر قبول خبر یک شخص مادامی که ثقه باشد متفق‌اند»[۱].

در کتابم با عنوان «آیا در سنت تردیدی وجود دارد؟» وجوه دیگری را در ردّ بر تردیدافکنان در حجیت احادیث آحاد ذکر کرده‌ام.

اشکال سوم: پیرامون ناقلان و راویان سنت

می‌گویند: سنت از طریق افرادی غیرقابل اعتماد و اطمینان به ما رسیده است. و استدلالشان هم، مخالفت‌های شرعی روایت شده از برخی راویان حدیث است.

نقد این ایراد از چند جنبه است:

جنبه اول: علم جرح و تعدیل از لحاظ ایراد و طعنه به راویان به هر چیزی حجم و اندازه واقعی و حقیقی خودش را داده است. برخی از ضعف و ایرادات وجود دارد که در قبول یا عدم قبول روایت مؤثر هستند و برخی دیگر از ضعف‌ها قابل جبران بوده و اینگونه نیست. امّا این برخورد سطحی با راوی بدون فرق قائل شدن بین ضعف قابل جبران با ضعف جبران ناپذیر در پذیرفتن یا عدم پذیرفته شدن حدیث، غلط است.

جنبه دوم: بسیاری از داستان‌هایی که به خاطر آن بر صحابه یا راویان حدیث معتمد و موثوق طعنه وارد شده است، از لحاظ سندی ثابت نیست. مانند طعن به ابوهریره که گویا ملازمت او با پیامبرﷺ به خاطر سیر کردن شکمش بوده است و پیامبرﷺ از رفت و آمد بیش از حد وی در تنگنا قرار می‌گرفته است. برای همین به وی گفته: (زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا):[۲] «یك روز در میان سر بزن و زیارت کن تا محبتت بیشتر شود».

ربط دادن این حدیث با قضیه شکم سیر کردن باطل است. اصلاً این حدیث ثابت نیست. بزار می‌گوید: در مورد این جمله «زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا» هیچ حدیثی ثابت

---

[۱]. الإحكام في أصول الأحكام لابن حزم
[۲]- مسند الطيالسي (٤{٢٨٩) (١٣٨٥).

نیست. عقیلی هم بیان داشته که در این مورد هیچ حدیثی از پیامبرﷺ وارد نشده است[1].

جنبه سوم: در این باب، علم جرح و تعدیل معیار و میزان است. و از لحاظ مهارت و دقت بشری در اوج قرار دارد. خیلی از کسانی که به علم حدیث طعنه می‌زنند، ارزش و منزلت این علم و دقّت بسیار بالای محدثین را نمی‌دانند. افرادی که در باب جرح و تعدیل قواعدی علمی و دقیق را وضع کرده‌اند و آن را بر موافق و مخالف در مذاهب فقهی و عقیدتی پیاده کرده‌اند. برای همین در کتاب بخاری و مسلم راویانی هستند که از پیروان بقیه فرق اعتقادی مخالف با اهل حدیث هستند. راویانی سنی و شیعه و ناصبی و قدری و خارجی مادامی که عدالت و صدقشان ثابت شده باشد.

امّا کسي که عدالتش ثابت نشود، محدثین از وی حدیثی روایت نمی‌کنند و فرقی نمی‌کند سُنی باشد یا منتسب به هر فرقه‌ای دیگر.

ایراد چهارم: پیرامون نهی ازکتابت سنت وتاریخ تدوین آن

در مورد نهی از نوشتن احادیث، آنانی که به حدیث وارد شده در این مسئله متمسک می‌شوند از چهار جهت دچار اضطراب و تناقض و سوء استدلال می‌شوند:

جهت اول: اینکه دارند به سُنتی استدلال می‌کنند که خودشان آن را برای اثبات عدم حجیت سنت، حجت نمی‌دانند.

جهت دوم: کسی که از وی نهی از کتابت حدیث نقل شده یعنی شخص رسول الله ، امر به حفظ حدیث و تبلیغ و عدم رویگردانی از آن هم نقل شده است. احادیثی صحیحی در این باب وارد است که از حدیث نهی از کتابت حدیث صحیح‌تر هستند. چرا باید گزینشی عمل کنیم؟ آیا هر حدیثی که موافق با خواهش‌های نفسانی آنها باشد را می‌پذیرند و مواردی که بر ضدشان است را رد می‌کنند؟!

جهت سوم: همان طور که حدیثی در نهی از کتابت حدیث وارد است، احادیث متعددی هم هستند که بیانگر جواز نوشتن آن است. من جمله این فرموده پیامبرﷺ در اجابت به درخواست ابوشاه مبنی بر نوشتن خطبه‌اش: «اکتبوا لأبي

---

[1] - الضعفاء الکبیر للعقیلي (۲/ ۱۳۸ - ۱۳۹).

شاه»[1] : براي ابو شاه خطبه را بنويسيد. يا «عبدالله بن عمرو» از افرادی بود که سخنان پیامبرﷺ را می‌نوشت و رسول اللهﷺ هم با این فرموده تأییدش می‌کردند: «اكتب فوالذي نفسي بيده ما يخرج منه إلا حق، وأشار إلى فيه»[2]:
«بنویس. سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست فقط حق از آن خارج می‌شود. و به سمت دهانشان اشاره کردند».
حال بر چه اساسی منکرین سنت حدیث نهی از کتاب را انتخاب کرده و احادیث جواز و رخصت نوشتن را نادیده میگیرند؟
جهت چهارم: در استدلال به حدیث نهی از کتابت حدیث برای اثبات عدم حجیت حدیث، شکاف و ناهماهنگی وجود دارد. در استدلال به حدیث نهی از کتابت، صحیح این است که از چهارچوب نص خارج نشویم که بحث از کتابت حدیث است نه حجیت. چرا که این حدیث نه از دور و نه از نزدیک بحثی از حجیت نکرده است، بلکه در حدیث نهی از کتابت خود پیامبرﷺ این قول از ایشان نقل شده که فرمودند: وحدثوا عني. «از من حدیث روایت کنید»[3].
علاوه بر این برخی از اهل علم می‌گویند: حدیث نهی از کتابت به صورت مرفوع از پیامبرﷺ ثابت نیست و بلکه درست این است که وقف بر «ابوسعید خدری» است. یعنی سخن ابو سعید است نه پیامبرﷺ. این روش، سبک امّام بخاری است. «ابن حجر» هم در «فتح الباری» به این اشاره کرده است[4]. و برخی از طرق موقوف بودن این حدیث را «ابن عبدالبر» در کتاب «جامع بيان العلم وفضله»[5] آورده است.
برخی دیگر از اهل علم حدیث را مرفوع می‌دانند ولی قائل به این هستند که این حدیث به خاطر احادیث رخصت و جواز کتابت، منسوخ شده است. و وجوه دیگری برای نقد این ایراد وجود دارد که اگر ذکرشان کنیم سخن به درازا می‌کشد.
از مراجع مهم در این باب برای توضیحات بیشتر می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد:

۱- کتاب «تقييد العلم»، للخطيب البغدادي.

---

[1] - محيح مسلم (۱۳۵۰) باختصار
[2] - سنن أبو داود (۳۶۸)
[3] . صحيح مسلم (۲۰۰۹).
[4] - فتح الباري لابن حجر ۲۰۸/۱
[5] - ۲۶۸/۱

۲- کتاب «تدوين الحديث»، سید مناظر گیلانی که به زبان اردو نوشته است و انتشارات دارالغرب آن را به عربی ترجمه کرده است.
۳- کتاب «دراسات في الحديث النبوي وتاريخ تدوينه»، محمد مصطفی أعظمی.
٤ - کتاب «السنة قبل التدوين»، محمد عجاج خطیب.
٥ کتاب «تدوين السنة النبوية»، محمد مطر زهرانی.

امّا راجع به تأخیرتدوین احادیث:

ایرادی که وارد می‌شود مبنی بر تصور ناقص و ناصحیح از روش موثوق و مستند کردن احادیث است. برای همین؛ پاسخ شافی به این ایراد باید با عرضه مفصل تاریخ تدوین سنت و روش روایت و نقل آن باشد. و مادامی که شخص تصوری جزئی و مفصل از آن نداشته باشد، موثوقیت نقل سنت را نخواهد فهمید و سخنش در حدود تصوراتی ذهنی باقی خواهند ماند که هیچ واقعیتی ندارد. همراه با علم به اینکه تدوین سنت از زمان پیامبرﷺ تا هنگام تدوین رسمی و فراگیر آن انقطاعی نداشته است. و از جمله افرادی که به بررسی نوشته‌ها و صحیفه‌هایی که در مرحله ما قبل تدوین اساسی و رسمی نوشته شده اند، پرداخته است می‌توان به دکتر «محمد مصطفی اعظمی» اشاره کرد در کتاب «دراسات في الحديث النبوي وتاريخ تدوينه».

ایراد پنجم: پیرامون علم حدیث و روش و سبک‌های حدیث شناسان.

بسیاری از منکرین یا مرددین در سنت می‌گویند: «او سنت را از این جهت که سنت است انکار نمی‌کند، بلکه انکارش بر می‌گردد به عدم اطمینان به طریقه نقل و روایت آن».

در اینجا لازم است سؤال مهمی از این افراد بپرسیم:

آیا از لحاظ علمی شناخت صحت احادیث نقل شده از پیامبرﷺ یا ضعیف بودنشان، محال است؟

پاسخ به این سؤال به بله یا خیر باید:

۱- بر مبنای تصوری تام و صحیح از وضعیت روایت و راویان و اسناد احادیث باشد.

۲- و همچنین باید بعد از تصور تام از علم مربوط به بررسی و پژوهش صحت اخبار نبوی باشد که همان علم حدیث شناسی است. چرا که:

- برای شناخت صحت اخبار نبوی ابزاری مورد اتفاق و قابل اعتماد در بین اهل سنت است.
- یا اینطور بگوئیم که مشهورترین ابزار است که در این زمینه بهتر از آن وجود ندارد.
- و به خاطر اینکه بر بخش اول تکیه دارد که همان تصور کامل و صحیح از واقعیت روایت است.

و با تمام اطمینان می‌گویم که: بیشتر تردیدافکنان در سنت نبوی هیچکدام از این دو تصور و برداشت را از علم حدیث ندارند. نه واقعیت و چهارچوب روایت را می‌دانند و نه راویان و نه علم مربوط به آن را می‌شناسند. پس چگونه حکم می‌کنند که نقل سنت غیر قابل اعتماد است؟ بر چه اساسی این حکم و قضاوت بنا شده است؟

برای همین گام اول برای حکم به عدم شایستگی و کفایت علم حدیث، داشتن تصوری صحیح از این علم است. آنگونه که دانشمندانش آن را بنا کرده‌اند، ولی قطعاً در بیشتر تردیدافکنان چنین شرایطی وجود ندارد.

برای نشان دادن دقت محدثین و انضباط سبک و روششان نیز می‌توان از جهات گوناگونی قضیه را بررسی کرد. و هر بار که به کتب محدثین اوایل و روش‌هایشان مراجعه کنیم، بیشتر و واضحتر به عظمت و بزرگی این علم پی خواهیم برد.

یکی از چیزهایی که می‌تواند دقت و علمی بودن این علم را نشان دهد، بررسی شروط حدیث صحیح و تفاصیل و جزئیات آن است که ۵ شرط است:

عدالت – ضبط – اتصال سند – سالم بودن از شذوذ – سالم بودن از علت قادحه.

کسی که شناختی دقیق از علم حدیث داشته باشد، می‌تواند در هر شرط از این شروط پنجگانه نشانه‌ها و دلایل وثوقیت و دقت در ثبت و ضبط را نشان دهد که در علوم موجود و دردسترس بشری بهتر و دقیقتر از آن را نمی‌توان یافت.

به عنوان مثال هنگامی که از شرط ضابط بودن راوی صحبت می‌کنیم، موضوعی که در ضمن آن مطرح میشود: نوع ابزاری است که براساس آن محدثین نسبت به ضابط بودن راوی حکم میکنند.

یعنی اینکه می‌گویند راوی ضابط است به معنای پذیرفتن همه روایاتش است؟ یا ممکن است خطا هم بکند؟ واگر خطا کند چگونه می‌توان آن را کشف کرد در حالی که ما بروی حکم عادل و ضابط بودن را صادر کرده‌ایم؟ و آیا تمامی راویان دارای ضبط، در یک سطح هستند از جهت پذیرفته شدن اخبارشان؟ یا اینکه مراتب متفاوتی دارند؟ و فایده این تفاوت در چیست؟ آیا در حالت تعارض راویی که ضبط و ثبت بهتری دارد بر راوی ضعیفتر مقدم است؟ و حُکم راوی صادقی که خطا و صوابش همزمان زیاد است چیست؟ محدثین چه هنگام خبرش را می‌پذیرند و چه هنگام قبولش ندارند؟ و چگونه بدانیم راویی که بر وی حکم ضابط بودن را صادر کرده‌ایم در سالیان بعد از صدور حکممان هنوز قدرت ثبت و ضبطش به قوت خودش باقی است؟ و تفاصیل فراوان دیگری که دقت قوانین علم حدیث را نشان می‌دهد.

مسئله ششم: اشکال وارد کردن به احادیث صحیح با این ادعا که با هم در تعارض هستند:

اشکال وارد کردن در روایات صحیح اگر به عنوان فهم و یادگیری و دفع توهم تعارض در آنها باشد، به خودی خود اشکالی ندارد. عایشه و حفصه و بقیه اصحاب در بعضی از احادیث پیامبرﷺ اشکال وارد کرده‌اند و پیامبرﷺ هم برای رفع این اشکال روشنگری کرده‌اند. این ناپسند است که ما در برخورد با روایات دشوار و پیچیده، شلوغ کاری کرده و اخلال وارد کنیم و به ائمه اسلام نسبت ناروا بزنیم و این احادیثی که در آنها دچار توهم تعارض شده‌ایم را به عنوان اکتشاف جدید و سوپرایز کردن مردم به نمایش بگذاریم. احادیثی که علمای اسلام قرن‌ها قبل ابهامات و گنگیهایی که از آن فهم می‌شود را پاسخ داده‌اند.

علمای اسلام به مبحث تعارض بین ادله اهمیت زیادی داده‌اند. حال این تعارض بین آیات قرآن باشد یا بین قرآن و حدیث یا در بین خود احادیث با یکدیگر یا اینکه بین حدیث و عقل یا حس باشد.

برای برخورد و تعامل با این قضیه روش و سبک به خصوصی را ترسیم کرده‌اند که می‌توان در مبحث: تعارض بین ادله در کتب اصول فقه و در بحث مختلف الحديث در کتب علوم حدیثی آن را یافت.

و در گذشته و امروز کتاب‌های تخصصی زیادی در این زمینه به رشته‌ی تحریر در آمده است که ذکر آن طولانی خواهد شد و فقط برای مثال و اشاره به این کتاب‌ها اشاره می‌کنم:

- اختلاف الحديث شافعي
- شرح مشكل الآثار طحاوي
- تأويل مختلف الحديث ابن قتيبة.

و از کتاب‌های معاصر می‌توان به:

- دفع دعوى المعارض العقلي عن الأحاديث المتعلقة بمسائل الاعتقاد دراسة لما في الصحيحين - عيسى نعمي.
- التعارض في الحديث النبوي - لطفي زغير.
- أحاديث العقيدة المتوهم إشكالها في الصحيحين - سليمان دبيخي.

و بسیاری دیگر اشاره کرد. در کتابم «آیا در سنتی شکی وجود دارد؟» برای تعامل با احادیثی که از آنها توهم تعارض می‌شود با قرآن یا با عقل یا سایر روایات حدیثی یا با علم امروزی، قواعدی روشمند را بیان کرده‌ام که می‌توانی به آنها مراجعه کنی.[1]

[1] - از ص۹۸ تا ص۱۱۳

باب دوم: شبهاتی پیرامون اجماع

وضعیت عده‌ای منکر حجیت اجماع به گونه ای شده که می‌گویند: همه‌ی امت در طول ۱۴ قرن دچار اشتباه بوده است و این خطای دراز مدت را در مورد امّت امری جایز می‌پندارند. در حالی که این دیدگاه با این مساله مخالفت است که الله متعال این امت را بهترین امت‌ها معرفی نموده است و خبر می‌دهد، امتی وسط و میانه است تا بر مردم شاهد و گواه باشد. که این گواه بودن به دلیل عدالت و صدق و راستیش است؛ حال چگونه ممکن و جایز است که چنین امتی قرن‌های متمادی را درحالی پشت سر بگذارد که همگی در مورد امر باطلی اتفاق نظر داشته باشند و حق را در این زمینه ندانند و بدان نپردازند؟!

حتّی در میزان و ترازوی عقل، این مسأله بسیار بعید به نظر می‌رسد. مصدر احکام شرعی قرآن و سنت است و اجماع‌های منقول از اهل علم به اصلی صریح یا غیر صریح در دو وحی قرآن و سنت بازمی‌گردند. همه‌ی مجتهدان هم در اصل ادواتِ استنباط از کتاب و سنت مشترک هستند؛ با وجود تفاوت شخصی در تحقیق کمال استفاده از این ادوات. اما مجموع مجتهدان با هم این کامل را با هم

دارند. برای همین وقتی بر روی مسئله ای اتفاق نظر دارند حتما خروجی اجتهاد و استنباطشان صحیح است. معقول است که همه‌ی مجتهدان در فهم نصی دچار اشتباه شده باشند؟ و دیدگاه درست و صواب تا ۱۴ قرن بعد از هجرت دانسته نشده باشد؟ خاصتا که رسیدن به کمال در مجتهدین اوایل در ادوات وابزار استنباط بیشتر از متأخرین بوده است. و دلیل آن صفای زبان عربی از شائبه‌هایی است که بعدها بدان ملحق شده است؛ و به دلیل وجود عامل مهمی در صف اول مجتهدین که همان صحابه بودند. وآن عامل، هم عصر بودنشان با نزول وحی و مصاحبت و همنشینی و همراهی با کسی است که قرآن بر او نازل شده است.

بنابراین آنها نسبت به فهم نص، تواناتر از دیگران هستند؛ - با اینکه دروازه‌ی اجتهاد به روی دیگران بسته نیست؛ امّا نه در سطح خطاکار خواندن مجموع آنها. چگونه ممکن است همه‌ی آنها در مورد فهمی اشتباه اتفاق کرده باشند؛ به ویژه اینکه عوامل خارجی مؤثر در فهم نص، که پژوهشگران معاصررا وادار کرده به خاطرش با اجماع مخالفت کنند، نزد آنان وجود نداشته است. بلکه مسائلی شرعی و نقلی محض بوده. مانند حد رجم و عقوبت مرتد و موارد مشابه آن.

سؤال این جاست که:

نبود چه امری نزد مجتهدین نخستین و وجود آن در میان برخی از پژوهشگران معاصر باعث شده تا همگی مجتهدان نخستین در فهم آیات قرآن و اثبات احادیث پیامبرﷺ به خطا رفته و آراء ونظرات پژوهشگران معاصر صواب و صحیح باشد؟

گمان می‌کنم به دور از تأثیر عبارت «نحن رجال و هم رجال»[1] و عبارت «کم ترک الاول للآخر»[2]؛ این سؤال جای تأمّل و تفکر دارد.

بنده در اینجا نه از استنباط‌های جدید سخن می‌گویم و نه از دور اندیشی بیشتر در معانی آیات، بلکه سخن ما از خطاکار خواندن همه‌ی مجتهدان نخستین است نه بیش از این.

و چیزی که بیشتر این مسأله را اثبات می‌کند، این است که تعدادی از مسائلی که انکار می‌شوند و اجماع ثابت در مورد آنها به دیوار کوبیده می‌شود، در واقع منکران در انکار آنها ادعا می‌کنند که مسائلی هستند که با نصّ صریحی در قرآن

[1] - آنان مردانی بودند و ما هم مردانی هستیم.

[2] - اوایل چه چیزی را برای آخریها باقی گذشتن

مخالف می‌باشند؛ مانند اینکه می‌گویند: «عقوبت مرتد به شکلی آشکار با ظاهر این آیه مخالف است که می‌فرماید:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: ۲۵۶]؛ **در(قبول) دین هیچ اجباری نیست.**

آیا باز هم بر این باورید که مساله به همین سادگی است؟

قضیه ای دیگری که اینجا وجود دارد این است که برخی سخن قبلی را نمی پذیرند و با این مسأله موافق هستند که امّت بر خطا و اشتباه متفق نمی‌گردد؛ امّا در باب ثبوت اجماع نزاع کرده‌اند. این مبحثی اصولی است که تفصیلات متعدد و اقوال مختلفی وجود دارد راجع به تعریف اجماعی که امکان ضبط و ثبتش وجود دارد. امّا به ابطال اصل اجماع باز نمی‌گردد، چرا که اجماع‌های منقول از جهت ثبوت و قطعیت آنها در درجات متفاوتی قرار دارند.

برخی از آنها هم در عدم امکان تحقق اجماع به عبارت امّام «احمد» ؒ استدلال کرده‌اند که می‌فرماید: «من ادعی الاجماع فهو کاذب»[1]: «هرکس ادعای اجماع کند، دروغگوست».

به صورت مختصر و اندکی تصرف آنچه در (الکامل الصورة/۲) در مورد این عبارت نگاشتم را نقل می‌کنم:

«توجه به این عبارت امّام «احمد» و ترک عبارت‌های دیگر ایشان در همین موضوع، عملکردی گزینشی و نه بررسی موضوعی و یا مبنای آن جهل ناشی از کم اطلاعی است. امام «ابوداود» در مسائل خود می‌گوید: از احمد شنیدم که به او گفته شد: فلانی می‌گوید: قرائت فاتحة الکتاب – پشت سر امّام – از این آیه خاص شده است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ﴾ [الأعراف: ۲۰۴] **وچون قرآن خو انده شود، پس به آن گوش فرا دهید.**

امّام احمد گفت: از چه کسی این مسأله را نقل می‌کنند؟! مردم اجماع دارند که این آیه در مورد نماز است»[2].

و این نصی ثابت از امّام احمد است که در آن ادعای اجماع بر امری شرعی را می‌کند؛ آیا می‌توانیم عبارت «هرکس ادعای اجماع کند دروغگوست» را بر آن

---

[1] - العدة فی اصول الفقه (۴/ ۱۰۵۹).

[2] - مسائل الامام احمد روایة ابی داود السجستانی، مکتبة ابن تیمیة (ص ۴۸).

تطبیق دهیم یا اینکه تلاش می‌کنیم آن را چنان درک نموده و بفهمیم که مورد نظر خود امام بوده است؟!

و چرا باید تنها به یک عبارت و نه سایر عبارات وی اعتماد شود؟ وقتی مسأله به صورت گزینشی باشد، کسی می‌گوید: وی می‌خواهد عبارتی را گزینش کند که در آن اثبات اجماع است و عبارتی را که در آن ادعای دروغ بودن اجماع ذکر شده، رها کند!.

تردیدی نیست که منهج رضایت‌بخش نزد اهل علم و کسانی که در تعامل با عبارت احمد پیموده‌اند، توجیه و فهم آن در پرتو تطبیقات امام و سایر اقوالش می‌باشد نه اتّکا به آن برای ابطال اجماع.

از جمله توجیه‌هاتی که اهل علم در مورد عبارت مذکور ذکر نموده‌اند این است که:

امّام احمد این عبارت را در انکار فقهای معتزله گفته است. «مرداوی» در «التحبیر» می‌گوید: «و ابن رجب در پایان شرح ترمذی می‌گوید: امّا اینکه از امّام احمد روایت شده که می‌گوید: هرکس ادعای اجماع کند دروغگوست، آن را از باب انکار بر فقهای معتزله گفته است؛ کسانی که در مورد آنچه می‌گفتند، ادعای اجماع میکردند در حالی که کمترین سهم را در شناخت اقوال صحابه و تابعین داشتند»[1].

از جمله مواردی که موید این فهم است، تتمه‌ی عبارت امام احمد می‌باشد؛ چنانکه در روایت فرزندش عبدالله می‌گوید: «من ادعى الاجماع فهو كاذب، لعل الناس قد اختلفوا، هذه دعوى بشر المريسى والاصم»[2]: «هرکس ادعای اجماع کند دروغگوست، شاید مردم اختلاف کرده باشند؛ این ادعای بشر مریسی و اصم است». و «بشر مریسی» و «اصم» از رئوس مُبتدعان در زمان احمد بودند. و سخن ابن تیمیه این مساله را بیشتر روشن می‌کند که می‌گوید: «فقهای متکلمین مانند مریسی و اصم ادعای اجماع می‌کردند در حالی‌که تنها قول ابوحنیفه و مالک و مانند آنها را می‌دانستند و اطّلاعی از اقوال صحابه و تابعین نداشتند»[3].

---

[1] - التحبير شرح التحرير فى اصول الفقه، مرداوى، مكتبة الرشد (۴/ ۱۵۲۸).

[2] - العدة فى اصول الفقه (۴/ ۱۰۵۹).

[3] - المسودة فى اصول الفقه (ص ۳۱۶).

و مشابه آن سخن «ابن قیم» است که می‌گوید: «مقصود امام احمد از این عبارت، بعید شمردن وجود اجماع نیست؛ بلکه احمد و ائمه‌ی حدیث با کسانی روبه رو بودند که سنت صحیح را با اجماعاتی ادعا شده بر خلاف آن رد می‌کردند؛ بنابراین شافعی و احمد بیان کردند که این ادعاها، دروغ است. و اینکه جایز نیست سنن صحیح و ثابت با امثال آن رد شوند»[1].

این توجیه اول برای سخن امّام احمد بود.

توجیه دوم: سخن مذکور از باب پرهیزگاری در ادعا بوده است؛ به این معنا که ادعای اجماع، امری دشوار است؛ چه بسا خلافی وجود داشته که به مدعی اجماع نرسیده است؛ به همین دلیل امّام احمد به استفاده از این عبارت توصیه می‌کند: «لا اعلم فیه اختلافا»: «در فلان مساله اختلافی سراغ ندارم». و عبارت‌های مشابه. چون به واقعیت نزدیک‌تر هستند. و این مسأله ادعای عالم آگاه و مطلع در مورد اجماعی که تحقق یافته است را نفی نمی‌کند؛ چنانکه امّام احمد خود نیز ادعای اجماع می‌کند.

قاضی «ابویعلی» در «العدة» می‌گوید: «ظاهر این سخن گویای این است که احمد از صحت اجماع بازداشته و منع کرده است؛ امّا این سخن بر ظاهر خود حمل نمی‌شود؛ بلکه آن را از باب پرهیزگاری گفته است، از این جهت که چه بسا خلافی وجود داشته که به مدعی اجماع نرسیده است؛ یا اینکه آن را در حق کسانی گفته است که شناختی در مورد اختلافات سلف ندارند [و با این همه مدعی اجماع هستند]»[2].[3]

و این توجیه دوم می‌باشد. گاهی بر عالمی، اختلافی پنهان می‌ماند؛ امّا زمانی که علما از مذاهب مختلف و سرزمین‌ها و شهرهای متفاوت در مسأله‌ای نقل اجماع می‌کنند، این احتمال بسیار ضعیف می‌باشد.

---

[1] - نگا: مختصر الصواعق المرسلة (ص ۵۸۳).
[2] - (۴/ ۱۰۶۰).
[3] - کتاب کامل الصورة ۲.

باب سوم: اشکالاتی پیرامون روشمندی فهم نص شرعی

یکی از مهمترین اشکالات معاصر پیرامون نص شرعی، مساله‌ی فهم آن است. عدّه‌ای می‌گویند: به قرآن و سنت ایمان داریم امّا به فهم چه کسی؟ و آیا اصلاً در این زمینه فهمی درست و فهمی نادرست وجود دارد؟ و چرا نباید نص به روی قرائت‌های متنوع و متعدد،گشوده باشد تا هر خواننده‌ای فهم خود را از آن داشته باشد؛ بدون اینکه خوانندگان فهم یکدیگر را اشتباه دانسته و و دیگری را خطاکار بدانند؟

اگر خوب در این دیدگاه تأمل کنید، می‌بینید که این باورها از نص، وصف حق گویی وروشنگر بودن در مسائل اختلافی مسلمانان و در قضایای شرعی غیر اختلافی صفت قاطع بودن را از آن سلب میکند. بلکه با این دیدگاه، کافر می‌تواند از خلال قرائت نص قرآنی توجیهی برای کفر خود بیابد، در صورتی که بخواهد به روش خاص خود نص را بفهمد؛ این درحالی است که الله متعال در کتاب خود بر کسانی که به آنچه نازل کرده حکم نمی‌کنند، سخت گرفته است؛ چگونه می‌توان بر مبنای قرآن حکم نموده و داوری کرد، زمانی که هر انسانی از آن فهم به خصوص خود را دارد؟ به عنوان مثال اگر قاضی بخواهد زناکار را صد ضربه شلاق بزنند، چنانکه

در نص قرآنی آمده است؛ چه بسا زناکار قرائت و فهم دیگری در مورد زنای حرام داشته باشد و مصداق آن را غصب یا خیانت در ازدواج بداند.

چنانکه در میان معاصران کسانی هستند که همین ادعا را دارند و می‌گوید: زنای حرام، خیانت در ازدواج است؛ امّا کسی که مجرد است و ازدواج نکرده، چون با زنی که مجرد است، [بر سر بهره‌مندی جنسی از هم] توافق کند، در این صورت زنا محسوب نمی‌شود؛ مادامی که در مقابل مردم نباشد! این مسأله را از شیخ گمراه «محمد شحرور» شنیدم و این آدرس سخنان وی در این زمینه با صدای خودش می‌باشد[۱]. با این وضعیت از دین چه می‌ماند؟ و چه هدایتی برای قرآن باقی می‌ماند اگر با هر نصی در آن به این روش برخورد شود؟

به هر حال، این اشاره‌ی بسیار کوتاه در این باب است؛ برای اطلاع و آگاهی بیشتر از لغزش‌های مشابه جهت به هدر دادن نصوص، به کتاب «ینبوع الغوایة الفكرية» اثر «عبدالله العجیری» مراجعه کنید.

---

[۱] - https: //www.youtube.com/watch?v=xi8caxod6aq

باب چهارم: اشکالاتی پیرامون حدود شرعی

بیشترین جدال در باب حدود شرعی به حد رجم و عقوبت مرتد بازمی‌گردد.

۱- حد رجم (سنگسار)

برخی از مسلمانان مجازات سنگسار برای فرد زناکار متأهل را در اسلام انکار کرده‌اند؛ و بر این باورند که این کار وحشیانه است؛ و ظاهراً علت اصلی انکار مذکور آن است که این مجازات در قرآن ذکر نشده است؛ خصوصاً که در سوره‌ی نور شلاق خوردن زناکار ذکر شده است نه رجم و سنگسارش ؛ همچنین بر این باورند که مجازات رجم با برخی از آیات قرآن در تعارض است.

امّا در مورد وحشیانه بودن این مجازات باید گفت که رجم مجازات است و شأن مجازات‌ها، مسأله‌ی بازدارندگی آنهاست؛ چنان که الله متعال در قرآن، مجازات بازدارنده ای برای کسانی قرار داده که به محاربه با الله و رسولش برخاسته و در زمین برای فساد می‌کوشند؛ و مجازات آنان را قطع دست و پای مخالف یکدیگر معرفی می‌کند؛ مجازاتی که بسیاری از کسانی آن را می‌پذیرند که مدعی وحشی‌گری رجم هستند.

تعیین مجازات‌ها از جانب الله متعال بوده و امری تابع حکمت و علم او می‌باشد؛ و ما این حد را از جانب خود ایجاد نکرده‌ایم؛ بلکه به سبب تصدیق اخبار صحیح و ثابت از رسول الله‌ﷺ بوده است.

می‌توان این مسأله را در مورد مؤمن فرض نمود که بگوید: چقدر زنای فرد متأهل زشت و قبیح است؛ چراکه الله متعال در مورد آن حد شدیدی چون رجم تشریع نموده است؛ و این خود برقبح این گناه دلالت می‌کند.

امّا انکار نمودن رجم به این دلیل که در قرآن نیامده است، راه و روش کسانی نیست که از رسول الله‌ﷺ پیروی کرده‌اند؛ در سنت قطعی از ایشان ثابت است که تعدادی از افراد متأهل را که مرتکب زنا شده بودند، رجم نمود. و قطعی بودن این اخبار از این جهت است که از جهات صحیح زیادی نقل شده‌اند که برای آنان که قوانین اخبار و احوال راویان را می‌دانند و نسبت به این مسأله شناخت دارند، مفید علم می‌باشند نه برای کسانی که در این زمینه جاهل بوده و دانشی ندارند.

اهل سنت در مورد این حد اجماع کرده‌اند:

«ابن عبدالبر» می‌گوید: «امّا اهل بدعت از خوارج و معتزله، معتقد به رجم زناکار نیستند؛ چه زناکار مجرد متاهل باشد یا مجرد؛ و حدّ زنا نزد آنان شلاق است؛ هم در مورد زناکار متأهل و هم مجرد؛ و دیدگاه آنان در این زمینه بر خلاف سنت رسول الله‌ﷺ و راه و روش مؤمنان است؛ چرا که رسول الله‌ﷺ رجم کرده است و همچنین خلفای بعد از ایشان رجم کرده‌اند؛ و علمای مسلمانان در سرزمین‌های مختلف در این زمینه و در مورد این حدیث اتفاق نظر دارند و اهل حق، آنان می‌باشند»[۱].

و «ابن قدامه مقدسی» می‌گوید: «وجوب رجم زناکار متاهل، دیدگاه عموم اهل علم است و در این مورد خلافی سراغ ندارم مگر از سوی خوارج»[۲].

و «ابن بطال» می‌گوید: «اخبار از رسول الله‌ﷺ ثابت است که ایشان به رجم کردن امر نموده و خود رجم کرده است؛ آیا سخن علی را نمی‌بینید که می‌گوید: مطابق سنت رسول الله‌ﷺ رجم نمودیم و «عمر بن خطاب» رجم کرده است؛ بنابراین رجم بنا بر سنت رسول الله‌ﷺ و عمل خلفای راشدین و به اتفاق ائمه‌ی اهل علم از

---

[۱] - التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید (۲۳/ ۱۲۱).

[۲] - المغنی (۱۲/ ۳۰۹)، ط. الترکی.

جمله «مالک بن انس» در میان اهل مدینه، «اوزاعی» در میان اهل شام، «ثوری» و جماعت اهل عراق و شافعی و احمد و اسحاق و ابوثور ثابت است؛ و خوارج و معتزله مجازات رجم را رد نموده و علت آن را چنین ذکر کرده‌اند که رجم در قرآن نیست»[۱].

امّا انکار مجازات رجم به این بهانه که با برخی از آیات قرآن در تعارض است، مانند این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِنۡ أَتَيۡنَ بِفَٰحِشَةٖ فَعَلَيۡهِنَّ نِصۡفُ مَا عَلَى ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ مِنَ ٱلۡعَذَابِۚ﴾ [النساء: ۲۵] **اگر مرتکب زنا شدند، پس مجازات‌شان: نصف مجازات زنان آزاد (پنجاه تازیانه) است.**

می‌گویند: مُراد از «محصنات» در این آیه، زنان متأهل است؛ و طبق سخن شما مجازات زناکار متأهل رجم است؛ و این مسأله با آنچه در آیه‌ی مذکور آمده است، در تعارض می‌باشد. چون رجم نصف شدنی نیست.

پاسخ این ادعا، بیان اشتباه تفسیر «محصنات» در این آیه به زنان متأهل می‌باشد؛ بلکه مراد از محصنات در این آیه، زنان آزاد است؛ و این مسأله برای کسی که ابتدای آیه را بخواند، امری کاملا روشن و واضح می‌باشد؛ چرا که آیه‌ی مذکور به ازدواج با محصنات یعنی زنان آزاد تشویق می‌کند.

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِۚ..﴾ [النساء: ۲۵] **و هرکس از شما از لحاظ مالی توانایی ازدواج با زنان آزاده مؤمن؛ نداشته باشد، پس با کنیزان با ایمانی که ملک یمین شما هستند (ازدواج کند).**

و مجازات زنان آزاد چون مرتکب زنا شوند و متأهل باشند، رجم است که نصف شدنی نیست؛ و اگر متأهل نباشند، مجازات آنان صد ضربه شلاق است که نصف شدنی است؛ بنابراین در این صورت حد کنیز زناکار نصف آن است که معادل پنجاه ضربه شلاق می‌باشد.

در پایان یادآوری این مسأله لازم است که اشکالات شایع پیرامون این حد بیشتر از آن است که در این مختصر بگنجد؛ در کتاب «کامل الصورة/۱» به برخی از این اشکالات پاسخ داده‌ام؛ و به کسانی که علاقه‌مند مطالعه‌ی بیشتری در این زمینه

---

[۱] - شرح ابن بطال (۴۳۱/۸).

هستند، کتاب «شبهات حول احادیث الرجم وردها» اثر دکتر «سعد مرصفی» را توصیه می‌کنم.

ناگفته نماند که اجرای مجازات رجم منوط به اعتراف زنا می‌باشد، چون شروط ثبوت حد مذکور بسیار سخت و دشوار است؛ و کسی که برای اعتراف به ارتکاب این گناه و اجرای حد آن حضور می‌یابد، در این زمینه کاملاً مختار است و بدان اجبار نشده است؛ و بلکه مستحب است که مسلمان پرده‌پوشی خود نموده و برای اعتراف به گناه اقدام نکند؛ حتّی اگر کسی دیگری را به هنگام ارتکب زنا دید، بهتر این است که پرده‌پوشی کند و عمل او را به سمع حاکم نرساند؛ مگر اینکه زناکار مروج این عمل زشت باشد که جهت بازداشتن وی از این کار، گزارش ترویج فساد وی به حاکم رواست.

۲- مجازات ارتداد

مهمترین اعتراضی که در مورد مجازات مرتد وجود دارد آن است که با این آیه در تعارض می‌باشد:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶]؛ **در (قبول) دین هیچ اجباری نیست.**

حقیقت این است که آیه‌ی مذکور بر هیچ یک از علمای اسلام پنهان و پوشیده نمانده است که اجماع کرده‌اند مجازات ارتداد قتل است. «ابن قدامه مقدسی» می‌گوید: «و اهل علم بر وجوب قتل مرتدین اجماع کرده‌اند»[۱].

حال سه احتمال در مورد دیدگاه آنان در مورد آیه وجود دارد:

یا همه‌ی علما مراد از آن را نفهمیدند.

یا مراد از آن را فهمیده و دانستند امّا آن را کتمان نموده و عمدا به مخالفت به آن پرداختند.

یا آن را چنان فهم کرده‌اند که تعارضی با حدیث قتل مرتد ندارد.

تردیدی نیست که احتمال سوم درست است؛ و دیدگاهی است که هر مسلمانی در مورد خود بدان راضی می‌باشد چه برسد در حق همه‌ی علمای امت.

علما از این مسأله غافل نبودند؛ امّام مفسران «ابن جریر طبری» ▯ می‌گوید: «همه‌ی مسلمانان از پیامبرشان نقل کرده‌اند که ایشان گروهی را به پذیرفتن اسلام

---

[۱] - المغنی (۱۲/ ۲۶۴)، ط. عالم الکتب.

مجبور نمود و چیزی جز اسلام از آنها نپذیرفت و چون از پذیرفتن اسلام خودداری کردند، به قتل آنان حکم نمود؛ چنانکه در مورد بت‌پرستان از مشرکان عرب چنین رفتار نمود و مانند کسی که از دینش دین حق، به کفر مرتد شده و بازگشت؛ و در مورد همه‌ی کسانی که شبیه آنان بوده‌اند [چنین رفتار کرده است]. و ایشان کسانی را به پذیرفتن اسلام مجبور نکردند که پذیرفتند جزیه بپردازند و در مقابل بر دین باطل خود باشند؛ مانند اهل کتاب و کسانی که مشابه آنان بودند. و به این ترتیب بیان نمودند که:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ **در (قبول) دین هیچ اجباری نیست.**

به این معناست که: در پذیرفتن دین هیچ اجباری متوجّه کسانی نیست که پذیرای پرداخت جزیه شوند و به حکم اسلام راضی گردند»[١].

«ابن کثیر» در تفسیر خود می‌گوید: «دیدگاه گروه زیادی از علما این است که آیه‌ی مذکور در مورد اهل کتاب است»[٢].

مسأله‌ی مجازات مرتد از بزرگترین مواردی است که اعتراض به اسلام از سوی ملحدان و بی‌دینان و ناباوران را به دنبال داشته است؛ چنانکه این مسأله در میان بسیاری از مسلمانان در جهت دفاع از اسلام انتشار یافته است؛ چنانکه بر این باورند مجازات مرتد، با مبادی تسامح اسلامی مخالف است. چنانکه به برخی از اتفاقات روی داده در سیرت نبوی استدلال می‌کنند؛ و در همه‌ی این موارد از نص صحیحِ صریح از رسول اللهﷺ در قتل مرتد، می‌گذرند و از آن چشم پوشی می‌کنند. هرچند در مخالفت با راه و روش نبوی تعمدی ندارند؛ - منظورم مسلمانانی است که به دفاع از اسلام مشغولند – و به نظر من باید با مسلمانانی که این مجازات تبدیل به اشکالی برای آنها شده است، به دور از هرگونه مجادله‌ی غیر احسنی رفتار نمود؛ بلکه باید به بر طرف نمودن اشکالات و تبیین تلبیسات ایجاد شده در این زمینه پرداخت؛ چرا که در این زمینه زیاد سخن گفته شده و آثار و اخبار زیادی وجود دارد که نیازمند محققی منصف هستند که میان فهم و تقوی جمع نماید تا به دیدگاه درست و صواب در این زمینه برسد.

---

[١] - تفسیر طبری (۴/ ۵۵۴)، ط. عالم الکتب.
[٢] - (۱/ ۶۸۷)، ط. طیبة.

چنان که اصرار در مورد کلمه‌ی «حد» در این باب، خود منجر به نوعی پوشیدگی در فهم شده است.

و منشأ اصلی اشکال در باب مجازات ارتداد، نشأت گرفته از فرهنگ انسان محوری غالب در این عصر و زمان می‌باشد. در حالی که این مجازات در تاریخ به ارث رسیده از اسلام، هیچگاه مورد اشکال نبوده است؛ و این همه اشکال در مورد آن مطرح نشده مگر در این عصر و زمان؛ با اینکه منکران این مجازات، به مسأله-ی انسان محوری تصریح نمی‌کنند، بلکه تنها به برخی از نصوصی اصرار دارند که بنا بر دیدگاه آنان، منجر به انکار این مجازات می‌شود؛ و تلاش می‌کنند نصوص دیگری را با روشی متکلفانه مورد تحقیر و اهانت قرار دهند؛ تا جایی که با تأمل می‌توان به این نتیجه رسید که سبب این حرص و اصرار، نشأت گرفته از انگیزه‌ی درونی و پنهان دیگری است که چه بسا آن را احساس نمی‌کنند و آن مسأله فشار فرهنگ انسان محوری است؛ امّا اگر در قرن‌های گذشته سیری داشته باشد و فرهنگ خدا محوریِ مقدم بر انسان محوری را تأملی داشته باشد، در مورد این مجازات دچار اشکال نمی‌شود که تابع کم اهمیت شمردن جایگاه مرتد است.

به هر حال، در اینجا هدف من بررسی دلایل آنها در این انکار نیست، در کتاب «کامل الصورة/۱» تعداد ده اعتراض آنان بر مجازات مرتد را ذکر نموده و پاسخ داده‌ام؛ چنانکه از جمله کتاب‌های مفید در این باب، کتاب «فضاءات الحریة» اثر سلطان عمیری و کتاب «الردة بین الحد والحریة» اثر صالح عمیرینی می‌باشد.

باب پنجم: شبهاتی پیرامون صحابه (رضی الله عنهم)

اهل سنت عدالت صحابه (رضی الله عنهم) را باور دارند و برای اثبات این مطلب به قرآن، سنت و همچنین واقع صحابه و سیره‌ی آنان استدلال کرده‌اند و کمتر بابی در میان ابواب شرعی مانند این باب محل نقل اجماع اهل سنت بوده است و اگر اجماع‌هایی که در این باره نقل شده را پی‌گیری کنیم، سخن به درازا خواهد کشید، امّا بعضی از آنها را در اینجا نقل می‌کنم:

«ابن عبدالبر» فرموده است: «به دلیل اجماع اهل حق از مسلمانان که اهل سنت و جماعت باشند، نیازی به جست و جو راجع به احوال صحابه نداریم و همگی عادل هستند.»[1]

«جوینی» می‌فرماید: «امت بر اینکه امتناع‌ورزیدن از تعدیل تمام یاران پیامبر ﷺ روا نیست، اتفاق نظر دارند... شاید سببش این باشد که آنان ناقلان شریعت

[1]. الاستیعاب في معرفة الأصحاب، ج ۱، ص ۷

هستند و اگر در روایات آنان توقف نمود، شریعت به دوران پیامبر خدا ﷺ منحصر خواهد شد و دامنه‌ی آن دیگر دوران‌ها را در بر نخواهد گرفت.»[1]

«غزالی» در «مستصفی» می‌فرماید: «دیدگاه سلف امت و جمهور خلف این بوده که عدالت صحابه به سبب تعدیل آنان توسط خداوند و ثنای بر آنها در قرآن، معلوم است، و این اعتقاد ما درباره‌ی آنهاست» سپس فرموده است: «چه تعدیلی از تعدیل خداوند دانای به غیب و تعدیل پیامبرش ﷺ بالاتر است؟ چگونه چنین نباشد در حالی که حتّی اگر ستایش الهی هم نبود، حال آنان در هجرت و جهاد و جان‌نثاری و بذل اموال و کشتن پدران و خویشاوندان بخاطر دوستی پیامبر ﷺ و یاری ایشان، مشهور بوده و به تواتر رسیده و همین در جزم به عدالت آنان کافی است.»[2]

«علائی» می‌فرماید: «عادل‌دانستن تمام اصحاب چیزی است که اهل سنت بر ان اتفاق کرده‌اند و در این باره به دیدگاه اهل بدعت و هواپرستان اعتنا نمی‌شود.»[3]

«ابن تیمیه» می‌فرماید: «اهل سنت بر عدالت صحابه، متفق‌اند.»[4]

بسیاری از شبهاتی که در این خصوص منتشر می‌شود، به بعضی از اشتباهات صحابه باز می‌گردد که برای طعنه‌زدن به آنان استفاده می‌شود، خصوصاً آنچه در جنگ‌های جمل و صفین رخ داده است. رد این اشکال به این صورت است که: **اول:** اینکه ما معتقد به عصمت صحابه نیستیم و تنها به عدالت و افضیلت آنان باور داریم، پس آنها می‌توانند اشتباه کنند، و اینکه در خبری از یکی از آنان نقل شود که مرتکب اشتباه یا گناهی شده باشند، چیز جدیدی نیست که با اصول قبلی در تضاد باشد، و دانستن این قاعده بسیاری از اشکالاتی که مطرح می‌کنند را حل می‌کند.

دوم: اینکه بسیاری از آنچه که این افراد تشکیک‌گر مبنی بر نکوهش بعضی از صحابه توسط پیامبر ﷺ یا اتفاقات جمل و صفین نقل می‌کنند، از لحاظ سندی به ثبوت نمی‌رسند! پس باید از کسی که روایت را نقل کرده اثبات صحت آن را

---

[1] .
[2] . المستصفی، ج ۱، ص ۳۰۷
[3] . جامع التحصیل، ص ۷۳
[4] . الفتاوی، ج ۳۵، ص ۵۴

خواست - همانگونه که در قواعد رفتار با شبهات گذشت - و تا چنین نباشد، فرد ناشر شبهه نمی‌تواند از ما جواب و توضیحی بخواهد و این قاعده‌ی مهمی است، زیرا کسی که شبهات منتشرشده درباره‌ی صحابه را دنبال کند، می‌بیند که بسیاری از روایاتی که مورد اعتماد چنین افرادی واقع شده، در برابر شروط محدثین مردود است و تعجب نکنید که این هواپرستان که به اخباری که ضعیف استدلال می‌کنند، در عین حال در احادیث ثابتی که از پیامبر ﷺ رسیده، ایجاد شک و شبهه می‌کنند!

سوم: اینکه بسیاری از گناهانی که از آنها صادر شده، دلیلی بر فضیلت آنهاست؛ زیرا به توبه و پشیمانی مبادرت ورزیده و حتّی گاهاً خواستار اقامه‌ی حد بر خود شده‌اند و این دلیل بزرگی بر بزرگداشت خداوند توسط آنان و خداترسی شان دارد.

تا جایی که پیامبر ﷺ در حق زن جهنیه‌ای که زنا کرده بود فرمودند: «**توبه‌ای کرد که اگر بین هفتاد نفر از اهالی مدینه تقسیم شود، آنها را کفایت خواهد کرد** وآیا بهتر از توبه کسی که صادقانه به سمت خدا بازگشته، وجود دارد؟ »[1]

چهارم: اهل سنت بر عدالت، فضل و قبول اخبار آنها و روایتشان اتفاق کرده‌اند و بعضی از اجماع‌هایی که در این رابطه نقل شده، ذکر گردید، و این از اجماع‌های ثابت و متحقق مبنی بر نصوص قرآن و سنت و همچنین اخبار متواتر دال بر فضل و برتری آنهاست، و بعد از اجماع اهل سنت چیزی جز تفرق اهل بدعت وجود ندارد!

---

[1]. صحیح مسلم (۱۶۹۶)

خلاصه‌هایی در ابواب فکری مهم

خلاصه‌ی اول: در عقل و شرع

نخست: کسی که می‌گوید عقل بر شرع مقدم است، زیرا شرع با دلالت عقل شناخته شده، پس عقل حاکم بر شرع است!

می‌گوییم: وقتی که عقل ما را به شرع رسانده، ما را به شرع با صفتی لازم در آن رسانده که همان «عصمت از خطا و نقص» است، درحالیکه عقل برای خودش ادعای چنین عصمتی ندارد. پس چگونه مصدر معصوم را بر غیر معصوم مقدم داریم؟

آیا اگر نادانی ما را به عالمی راهنمایی کند، می‌گوییم که سخن آن جاهل بر سخن عالم مقدم داشته می‌شود، زیرا ما را به او رسانده است؟ یا اینکه او تنها ما را راهنمایی کرده تا به نزد عالم برویم و بعد از آن از عالم پیروی می‌کنیم و بس؟!

دوم: فهم انسان‌ها متفاوت است و معیارهایشان در پذیرش اخبار از شخصی به شخصی دیگر فرق دارد به خاطر شیوه‌ی تربیتی، محیط رشد و شرایط اجتماعی و....برای همین ممکن است کسی که در جنگل‌های آفریقا زندگی می‌کند، چیزی را مخالف عقل بداند و کسی که در شهر پیشرفته‌ای زندگی می‌کند آن را از مقبولات عقلی و شاید حتّی مسلّمات به حساب بیاورد!. پس کسی که نص شرعی را به خاطر «فهم» و «درک‌نکردن» انکار می‌کند، نباید عجولانه عمل کند و این انکار را به

«صریح عقل» بچسباند، بلکه اگر به دیدگاه سایر عقلا مراجعه کند خواهد فهمید که مشکل در روش فهم او بوده و پیشفرض‌هایی که از محیط گرفته بوده، باعث درنیافتن معنای آن نص بوده است!.

بنابراین زمانی که افراد آزاداندیش و عقل‌گرا! در پذیرش حدیثی از پیامبر ﷺ یا ردّ آن اختلاف کردند، عقل کدامشان قاضی شده و اختلاف را فیصله خواهد داد؟! و عقل چه کسی بر عقل دیگران سزاوارتر و مقدم‌تر است؟

میگوئیم: اینجاست که باید عامل خارجی دیگری باشد که این به شرع باز می‌گردد، به این معنا که تحقیق کنیم که آیا این خبر از پیامبر ﷺ ثابت می‌شود یا نه، پس اگر ایشان آن را فرموده باشند، قطعاً با عقل مخالف نخواهد بود زیرا پیامبر ﷺ چیزی خلاف عقل نمی‌گویند!.[1]

سوم: باید مرز عقل را شناخت؛ امّام «شاطبی» فرموده است که: «خداوند برای عقل و قدرت ادراک آن، حد و مرزی گذاشته که فراتر از آن نخواهد رفت و امکان این را به عقل نداده تا هر مطلوبی را دریابد.»[2] اینکه برای عقل مرزهایی بشناسیم، کوچک‌شمردن عقل نیست، بلکه قراردادنش در جایی است که به آن تعلق دارد و قضایای متعلق به غیب نیز از همین باب است.

چهارم: باید میان چیزهایی که عقل را متحیر می‌کنند و چیزهایی که عقلاً محال هستند تفاوت قائل شد؛ به عبارتی دیگر هرچیزی که عقلاً بعید باشد، محال عقلی نیست! ممکن است که شریعت چیزی را بیاورد که عقل انسان را متحیر کند و عجیب باشد، امّا محال عقلی و آنچه عقل‌ستیز باشد را نخواهد آورد!

«ابن تیمیه» در کتاب «الجواب الصحیح» می‌فرماید: «باید میان آنچه که عقل، باطل‌بودن و ناممکن‌بودنش را در می‌یابد، و آنچه عقل قادر به تصور و شناختش نیست تفاوت گذاشت، اولی از «محالات عقل» است و دومی از «محیرات عقل»، و در اخبار پیامبران دومی آمده است.»[3]

---

[1] - [پندار تعارض احادیث صحیح با قرآن کریم نیز از همین باب است؛ گروهی که شاید از خواندن صحیح آیات هم عاجز هستند، حدیثی که امت بر صحت آن اتفاق کرده را تکذیب می‌کنند، درحالی که پیامبر ﷺ چیزی مخالف قرآن نفرموده‌اند و از طبقه‌ی صحابه گرفته تا صاحبان کتاب‌های حدیثی چون بخاری و مسلم، همگی از این افراد به معانی قرآن و تفسیرش آگاه‌تر بوده‌اند، پس باید فهم نادرست این افراد را متهم کرد، مترجم]

[2] . الاعتصام، ج ۱، ص ۸۳۱

[3] . الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۳۹۱

و در همین کتاب فرموده است: «ممکن است که پیامبران به چیزی خبر دهند که عقل قادر به شناخت آن نباشد، امّا چیزی نمی‌گویند که عقل دلالت بر باطل‌بودنش کند، پس به «محارات عقل» خبر می‌دهند، نه «محالات عقل».»[۱]

در این موضوع سه منبع را معرفی می‌کنم:

۱) ینبوع الغوایة الفکریة

۲) مختصر الصواعق المرسلة اثر ابن قیم.

۳) دانشنامه‌ی بزرگ «درء تعارض العقل والنقل» از ابن تیمیه، البته این کتاب برای فرد مبتدی یا حتّی متوسط هم مناسب نیست و دانشنامه‌ای بزرگ و سنگین است اگر چه در این موضوع کامل و شامل باشد.

---

[۱]. همان، ج ۴، ص ۴۰۰

خلاصه‌ی دوم: در تعارض میان علم تجربی و دین

موضوع تعارض بین علم و دین، شاخه‌های بسیاری دارد و شک داشتم آن را در ضمن خلاصه‌ها بیاورم یا نه، زیرا جمع‌کردن ابعاد مختلف آن در چند سطر سخت و دشوار می‌نمود. پس به مسائل مهم در این موضوع اشاره کرده و بعد چند منبع را معرفی می‌کنم:

نخست: ابتدا باید طبیعت ظروفی که علم تجربی در زمان ما از آن گذشته و نیز طبیعت جدال‌هایی که در جامعه‌ی اروپایی به دنبال آن آمده را بشناسیم، چه به کلیسا یا به بعضی از مردان آن مرتبط باشد.

این تاریخ و طبیعت اتفاقات و شرایطی که پیرامون نشأت علم طبیعی در اروپا رخ داد، سبب شد که بیشتر افراد منتسب به این علم از هر چیزی که رنگ دین یا غیب داشته باشد دوری کنند و بسیاری از آنان گمان کردند که بشر تنها بعد از آزادشدن از بندگی دین و سلطه‌ی کلیسا به اکتشافات علمی دست یافته، برای همین علم - هرچند قطعی نباشد- را بر هر چیز دیگری مقدم می‌دارند و حتی علوم دینی یا فلسفی را علوم جعلی می‌نامند! برای همین اگر چیزی که به علوم دینی یا عقلی و فلسفی مربوط باشد را ببینند، آن را در ردیف داده‌های تجربی نمی‌گذارند!

ما دینی داریم که بر عقل و دلایل برهانی متکاملی بنا شده و بر این باور هستیم که با هیچکدام از داده‌های تجربی صحیح و قطعی تعارضی نخواهد داشت، و بدبینی که جَوّ رایج را تشکیل داده به سبب همان ظروف و شرایط مربوط به تاریخ علم و کلیسا می‌باشد.

دوم: بعضی‌ها جامعه‌ی علمی را بی‌طرف می‌بینند که پیشفرض‌هایی ندارد و از هر میل و هدف فاسدی منزه است، درحالی که این کلام دقیق نیست! زیرا نگرشی مادی و الحادی ذهنیت مشخصی را پدید آورده که برای هر چیزی به دنبال تفسیری

مادی می‌گردد و وقتی چیزی نیافت، احتمالات مادی را جستجو می‌کند تا برای تفسیری، احتمالاتی دست و پا کند و وقتی این احتمالات از دانشمندانی که در جامعه‌ی علمی دارای اهمیت هستند صادر شود، تأثیر بزرگی خواهد گذاشت!.

بسیاری از دانشمندان علوم طبیعی و فیلسوفان الحاد بر این باورند که روش علوم طبیعی در استدلال، تنها روش قابل اعتماد است و به روش‌های دیگر توجه نمی‌کنند؛ آنها معتقدند که علم طبیعی برای فهمیدن هستی کافی است و دیگر نیازی به منبع دیگری نیست و برخی تا جایی پیش رفته‌اند که بگویند هستی به چیزی نیازمند نیست و قوانین ریاضیات و فیزیک، بر آن حکم می‌رانند و به سبب وجود همین قوانین، دیگر نیازی به خالقی هم ندارد، چنانکه «استیون هاوکینگ» چنین گفته است. پس با این حال چگونه می‌توان به هر چیزی که هر فرد منتسب به علم تجربی می‌گوید اعتماد کرد؟ آیا می‌توان سخن کسی را تنها بخاطر اینکه دکترای فیزیک دارد یا اینکه در زیست‌شناسی پرفسور است، پذیرفت؟ تنها افراد ساده‌لوح چنین می‌کنند!.

سوم: داده‌های تجربی و تجربه‌های بشری تغییر پذیرند و نظریات تغییر می‌یابند، درحالی که مصدر الهی چنین نیست؛ پس اشتباه است که به این نظریات علمی به چشم یقین نگریست و تنها به منتسب‌بودنش به جامعه‌ی علمی اکتفا کرد. مثال‌هایی وجود دارد که بعضی نظریات علمی پذیرفته شده و به شهرت رسیده است، تا جایی که غیر از آن نظریات چیزی شناخته‌شده مطرح نبوده، تا اینکه اشتباه بودنشان به اثبات رسیده و نظریه‌ی دیگری جای نظریه‌ی قبلی را گرفته است. از جمله مشهورترین این مثال‌ها، نظریه‌ی نیوتون در مورد [عنصر سنتی یا عنصر پنجم] و بعضی از مفاهیم فیزیک کلاسیک است که امروزه جای آن را فیزیک نوین گرفته است. نظریات نیوتون اثر بزرگی در میدان فکر و فلسفه و نگرش مردم به دین گذاشته است تا حدی که «حقیقت پذیرفته‌شده همانی بود که نگرش نیوتونی نسبت به علم آن را پذیرفته بود، چه از سخنان خود نیوتون میبود یا سخنان دیگران که بر پایه نظریات او بنا شده بود، و چیزی که مورد پذیرش این نگاه نبود، مردود به حساب می‌آمد. تا جایی که بر آن فرضیات علمی، مذاهبی فکری بنا شد که اغلب به سمت الحاد و ماده‌گرایی و دورانداختن اصول دینی تمایل داشتند و در گرایش «ساینتولوژی و پوزیتیویسم» در نیمه اول قرن

نوزدهم به اوج خودش رسید. در گرماگرم شور و شعف علوم برای تقلید از فیزیک و اوج غلو پوزیتیویسم، ضربه‌ای دردناک بر پیکره بعضی از حقایق مطلق و بعضی از مفاهیم محکم فیزیای کلاسیک وارد شد و این ضربه از داخل خود فیزیک بود. دو قضیه که وارد دنیای فیزیک شدند و جهت علم را به شکلی عجیبی وارونه کرد. فیزیک مبتنی بر یقین را لرزاند تا از این به بعد نسبی و لایقینی باشد. این دو مسئله:

اول: تجربه «مایکلسون و مورلی» در سال ۱۸۸۷ میلادی بود که مفهوم عنصر سنتی یا پنجم را کلاً از اذهان پاک کردند.

دوم: اکتشاف دنیای شگفت انگیز اتم بود که تابع قوانین فیزیک موجود نبود[۱].

تجربه «مایکلسون و مورلی» سروصدای بزرگی را در میادین علمی به پا کرد و همه علما مات و مبهور بودند که آیا نتیجه‌ی چنین تجربه‌ای را باید بپذیریند و قضیه عنصر پنجم را به فراموشی بسپارند، اگر چه منجر به اعتقاد به ثابت و غیرمتحرک بودن زمین شود؟ یا اینکه نپذیرند هر چند که پیوست‌های زیادی به همراه داشته و نظریات دیگری بر آن بنا شده بود.

«مصطفی محمود» در کتابش «انیشتین و نسبیت» بعد از ذکر تجربه مایکلسون و مورلی می‌گوید: «معنی این کار این بود که دانشمندان بپذیرند که نظریه عنصر پنجم، حرفی بی‌ارزش بوده و اصلاً چیزی به اسم عنصر پنجم وجود ندارد یا اینکه زمین را ساکن در فضا به حساب آورند. نظریه عنصر پنجم برای دانشمندان بسیار ارزشمند بود تا جایی که بعضی از آنها در حرکت زمین تردید داشتند و آن را ساکن تصور می‌کردند».[۲]

بعد از اینکه تجربه، نادرستی نظریه‌ی [عنصر پنجم] را اثبات کرد، به دنبال جایگزینی بودند که بتوان حرکت اشیاء را با استناد و کمک به آن تفسیر کرد تا اینکه «انیشتین» آمد و مشکل را تبیین کرد؛ پاسخ او این بود که مقیاسی وجود ندارد و حرکت اشیا نسبی است و هر حرکتی با حرکتی دیگر و باتوجه به زاویه دید شخص مشاهده‌گر مقایسه می‌گردد.[۳]

[۱] - نظریات تازه علمی حسن اسمری ج ۱ص ۲۲۷-۲۲۸

[۲] - ص ۳۷-۳۸

[۳]. بنگرید به: النظریات العلمیة الحدیثة، ج ۱، ص ۲۳۱

چهارم: پیش‌تر هم گفتم، این موضوع شاخه‌های مختلفی دارد و برای فهم درست آن، باید تاریخ علم جدید و چیزی از فلسفه و نقد آن را خواند، برای مطالعه‌ی بیشتر به این منابع مراجعه کنید:

۱) کتاب «نظریات تازه علمی. مسیر فکری و روش تفکر غربی در تعامل با آن» اثر دکتر حسن اسمری.

۲) کتاب «ساینتولوژی» اثر دکتر سامی عامری.

۳) مبحث «کرایش ساینتولوژی» از رساله‌ی دکترای سلطان عمیری.

۴) فصل «درء تعارض العلم التجريبي والنقل» از کتاب «میلیشیا الإلحاد»، اثر دکتر عبدالله عجیری.

۵) سخنرانی دکتر سامی عامری به عنوان «ساینتولوژی عرض و نقد» در یوتیوب.

خلاصه‌ی سوم: قضیه‌ی آزادی در اسلام

نخست: باید پرسید که شناختن مفهوم آزادی در اسلام، موضوعی عقلی است یا شرعی؟

درست این است که شرعی است، زیرا به مجرد عقل نمی‌توان بسیاری از احکام شرعی مرتبط به مسئله‌ی «آزادی» را شناخت؛ برای مثال می‌توان احکام جزیه و اهل ذمه را ذکر کرد. و اینکه در چه چیزهایی حد لازم هست یا نیست. پس مسأله‌ای سمعی و شرعی است و از اینجا باید گفت که برای شناخت حق در این مبحث باید تمام نصوص شرعی را با هم پیگیری نمود.

جمع‌کردن نصوص فایده‌ی دیگری هم دارد، آن هم اینکه باهم دیدنشان باعث فهم درستشان می‌شود، بر خلاف وقتی که نصی را بیاوریم و دیگر نصوص را از دید خود خارج سازیم. اینگونه به آسانی آیه‌ی:

﴿لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ﴾ [البقرة: ۲۵۶] **در (قبول) دین هیچ اجباری نیست.**

را در سایه‌ی آیاتی چون:

﴿وَٱنظُرۡ إِلَىٰٓ إِلَٰهِكَ ٱلَّذِي ظَلۡتَ عَلَيۡهِ عَاكِفٗاۖ لَّنُحَرِّقَنَّهُۥ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُۥ فِي ٱلۡيَمِّ نَسۡفًا ٩٧﴾ [طه- ۹۷] **و (اکنون) به معبودت بنگر که پیوسته عبادتش می‌کردی (و آن را رها نمی‌کردی) آن را خواهیم سوز اند، سپس (خاکستر و ذرات) آن را در دریا پر اکنده می‌سازیم.**

﴿كَانُواْ لَا يَتَنَاهَوۡنَ عَن مُّنكَرٖ فَعَلُوهُۚ لَبِئۡسَ مَا كَانُواْ يَفۡعَلُونَ ٧٩﴾ [المائدة- ۷۹] **آن‌ها ازکارزشتی که انجام می‌دادند، یکدیگررا نهی نمی‌کردند، قطعاً بد کاری انجام می‌دادند!**

و ﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ﴾ [نور-۲] **هریک اززن و مرد زنا کارارا صد تازیانه بزنید.**

درک می‌کنیم!.

پس اشتباه است که یکی از این نصوص را بدون در نظرگرفتن دیگر نصوص تفسیر نمود.

دوم: برای رسیدن به یک نگرش درست در باب آزادی در اسلام، باید این نکته را دریافت که عامل خارجی مؤثری، نقش مهمی در شکل‌دادن مفاهیم مشخصی راجع به آزادی -که با مفهوم اسلامی آن مخالفت دارد- بازی کرده که همان فشار فرهنگ سکولار غربی است، و این عامل تصویر مشوشی از آزادی اسلامی ارائه می‌دهد.

پس فرد محقق باید نشانه‌های آزادی غربی و آزادی اسلامی را از هم بشناسد؛ مراد این نیست که هر چیزی در باب آزادی که در غرب پدید آمده باشد را مردود دانست، بلکه مراد دریافتن و تصور درست مفاهیم اسلامی به دور از عوامل مؤثر خارجی می‌باشد، تا بعد از آن مفاهیم مخالف را شناخت و سپس در رفتاری که در واقع می‌شود، فقه لازم را به کار بست.

سوم: از مفاهیم اساسی آزادی اسلامی که در غیر اسلام وجود ندارد، آزاد کردن انسان از بندگی ثروت و شهوت است؛ در حدیث صحیحی از پیامبرمان ﷺ نقل شده که فرموده‌اند: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلَا انْتَقَشَ»[1] ، یعنی: «**بنده‌ی درهم و دینار و بنده‌ی پارچه‌های نفیس نابود باد؛ اگر چیزی به او بدهند خرسند شده و اگر ندهند خشمگین می‌گردد و ناراحت می‌شود. [چنین فردی] هلاک و سرنگون باد [تا جایی که] اگر خاری به پایش خلد، کسی پیدا نشود که آن را در بیاورد!**»

چهارم: باید در وسعت آزادی اسلامی، تفاوتی بین باورهای شخصی فرد و آنچه میان مردم علنی می‌سازد قائل شد؛ اسلام می‌پذیرد که کافران با شروطی در سرزمین اسلامی زندگی کنند و از جمله‌ی آن شروط، علنی‌نکردن طعن در دین و آشکارنساختن کفر است.

در اینجا بسیاری به اشتباه افتاده یا دیگران را عمداً به اشتباه می‌اندازند و میان این دو فرق قائل نمی‌شوند؛ برخی به زندگی‌کردن کافران در سرزمین اسلامی و آنچه در تاریخ اسلام واقع شده استدلال کرده و می‌خواهند به این برسند که آنان در دعوت به دینشان مانند مسلمانان هستند تا در اسلام ایجاد شک کنند، حال آنکه این اشتباه است! زیرا اعتقاد و باورهای شخصی آنان و آنچه در محیط

---

1. [illegible]

بسته‌ی خودشان دارند چیزی است و منتشرساختن اعتقاداتی که بر خلاف اسلام باشد چیزی دیگر.

مورد دیگری هم وجود دارد که نزدیک مثال سابق است: آزادی اینکه انسان از آنچه راجع به قضایای دین نفهمیده پرسش کند، و آزادی منتشرکردن این اشکالات بین مردم و فاسدساختن اعتقادات و یقین آنان.

آزادی اول وسعت بزرگی دارد:

﴿وَإِذۡ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيۡفَ تُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰۖ قَالَ أَوَ لَمۡ تُؤۡمِنۖ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطۡمَئِنَّ قَلۡبِي﴾ [البقرة- ۲۶۰] **و (به یاد بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟!» گفت: «چرا، ولی (می‌خواهم) که قلبم آرام بگیرد.**

و ﴿ فَإِن كُنتَ فِي شَكّٖ مِّمَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ فَسۡـَٔلِ ٱلَّذِينَ يَقۡرَءُونَ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِكَۚ ﴾ [یونس- ۹۴]**.پس اگر درآنچه برتو نازل کرده‌ایم درتردید هستی، ازکسانی‌که کتاب (آسمانی) را پیش ازتو می‌خو انند؛ بپرس**

پس نباید دروازه‌ی پرسش و گفتگو را به روی افرادی که شبهه‌ای دارند یا دچار شک شده‌اند را بست، امّا این چه ارتباطی به تشکیک علنی در اسلام دارد؟! این دیگر منکری است که شرعاً انکار آن واجب است.

آنچه گذشت تنها برخی روشنگری‌ها در این باب بود و برای مطالعه‌ی بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه کنید:

۱) کتاب «فضاءات الحرية في الإسلام» اثر سلطان عمیری، نشر المركز العربي للدراسات الإنسانية.

۲) کتاب «الحريات السياسية المعاصرة في ضوء فقه الصحابة» اثر فهد عجلان، نشر المركز العربي للدراسات الإنسانية.

۳) کتاب «آفاق الحرية» از علی حمزه عمری، نشر دار الأمة.

۴) کتاب «الاستدلال الخاطئ بالقرآن والسنة على قضايا الحرية» از ابراهیم بن محمد حقیل، نشر مركز البيان للبحوث والدراسات.

۵) کتاب «مفاهيم الحرية وتطبيقها في الدين والنفس والمال» اثر عبدالعزیز حمیدی

ودرپایان:

آینده از آن اسلام است.

و الحمدلله أولا و آخرا و الصلاة و السلام علی رسول الله محمد.

مراجع:

- الإجماع، أبو بكر محمد بن ابراهيم بن المنذر النيسابوري، صغير بن أحمد بن محمد حنيف أبو حماد.
- أحكام أهل الذمة، محمد بن أبي بكر بن أيوب ابن قيم الجوزية أبو عبد الله، يوسف بن أحمد البكري أبو براء، أحمد بن توفيق العاروري أبو أحمد، رمادي للنشر ـ الدمام ١٤١٨هـ ـ ١٩٩٧م.
- الإحكام في أصول الأحكام، علي بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسي أبو محمد، أحمد محمد شاكر، دار الآفاق الجديدة ـ بيروت، ط٢، ١٤٠٣ ـ ١٩٨٣.
- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، يوسف عبد الله محمد عبد البر أبو عمر، محمد علي البجاوي، دار الجيل، ط١، ١٤١٢هـ ـ ١٩٩٢م.
- أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، محمد الأمين بن محمد المختار الجكني الشنقيطي، مجمع الفقه الإسلامي بجدة.
- الاعتصام، إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغرناطي الشهير بالشاطبي، سليم بن عيد الهلالي، دار ابن عفان ـ السعودية، ط١، ١٤١٢هـ ـ ١٩٩٢م.
- إعلام الموقعين عن رب العالمين، محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد شمس الدين ابن قيم الجوزية أبو عبد الله، مشهور بن حسن آل سلمان أبو عبيدة، دار ابن الجوزي، ط١، ١٤٢٣هـ.
- الأعلام، خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الزركلي الدمشقي، دار العلم للملايين، ط١٥، ٢٠٠٢م.
- أنوار التنزيل وأسرار التأويل المعروف بتفسير البيضاوي، ناصر الدين عبد الله بن عمر بن محمد الشيرازي الشافعي البيضاوي، محمد عبد الرحمن المرعشلي، دار إحياء التراث العربي ـ بيروت، ط١، ١٤١٨هـ.

- اينشتاين والنسبية، مصطفى محمود.
- البرهان في أصول الفقه، عبد الملك بن عبد الله بن يوسف الجويني أبو المعالي إمام الحرمين، عبد العظيم الديب، دولة قطر، ط١، ١٣٩٩هـ.
- النظريات العلمية الحديثة مسرتها الفكرية وأسلوب التفكير التغريبي في التعامل معها دراسة نقدية، حسن الأسمري، طبعة تأصيل.
- التحبير شرح التحرير في أصول الفقه، علي بن سليمان المرداوي الحنبلي علاء الدين أبو الحسن، مكتبة الرشد، ط١، ١٤٢١هـ ـ ٢٠٠٠م.
- التحرير والتنوير «تحرير المعنى السديد وتنوير العقل الجديد من تفسير الكتاب المجيد»، محمد الطاهر بن محمد بن محمد الطاهر بن عاشور التونسي، الدار التونسية للنشر ـ تونس، ١٩٨٤هـ.
- تفسير التحرير والتنوير، محمد الطاهر بن عاشور، الدار التونسية للنشر.
- تفسير الجلالين الميسر، جلال الدين المحلي، جلال الدين السيوطي ـ فخر الدين قباوة، ط١، ٢٠٠٣م.
- تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري الدمشقي، الهيثمي، العسقلاني، أحمد شاكر، الألباني، الأرناؤوط، المكتبة العصرية.
- تفسير القرآن العظيم، إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي أبو الفداء عماد الدين، سامي بن محمد السلامة، دار طيبة، ط٢، ١٤٢٠هـ ـ ١٩٩٩م.
- التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي، مصطفى بن أحمد العلوي، محمد عبد الكبير البكري، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية ـ المغرب، ١٣٨٧هـ.
- تيسير الكريم الرحمن في تفسير كلام المنان، عبد الرحمن بن ناصر السعدي، مؤسسة الرسالة، ط١، ١٤٢١هـ ـ ٢٠٠٠م.
- جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير الطبري)، محمد بن جرير الطبري، عبد الله بن عبد المحسن التركي، دار هجر للطباعة والنشر.
- جامع التحصيل في أحكام المراسيل، أبو سعيد بن خليل بن كيكلدي أبو سعيد العلائي، حمدي عبد المجيد السلفي، عالم الكتب ـ بيروت، ط٢، ١٤٠٧هـ ـ ١٩٨٦م.

- جامع بيان العلم وفضله، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي، أبي الأشبال الزهيري، دار ابن الجوزي ـ المملكة العربية السعودية، ط١، ١٤١٤هـ ـ ١٩٩٤م.
- الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي أبو عبد الله، عبد الله بن عبد المحسن التركي، مؤسسة الرسالة، ط١، ١٤٢٧هـ ـ ٢٠٠٦م.
- جماع العلم، محمد بن إدريس الشافعي المطلبي، أحمد محمد شاكر، مكتبة ابن تيمية.
- الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد ابن تيمية الحراني الحنبلي الدمشقي، علي بن حسن، عبد العزيز بن إبراهيم، حمدان بن محمد، دار العاصمة ـ السعودية، ط٢، ١٤١٩هـ ـ ١٩٩٩م.
- الحاشية على شرح آداب العضد، الشيخ الصبان، (مخطوط).
- الحيدة والاعتذار في الرد على من قال بخلق القرآن، عبد العزيز بن يحيى بن عبد العزيز بن مسلم بن ميمون الكناني المكي الكناني،علي بن محمد بن ناصر الفقيهي،مكتبة العلوم والحكم ـ المدينة المنورة.
- الداء والدواء (الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي)، محمد بن أبي بكر بن أيوب ابن قيم الجوزية أبو عبد الله، محمد أجمل الإصلاحي، زائد بن أحمد النشيري، مجمع الفقه الإسلامي بجدة، ط١، ١٤٢٩م.
- درء تعارض العقل والنقل، شيخ الإسلام تَقيُّ الدين أحمد بنُ عبد الحليم بن تيمية الحراني الدمشقي، محمد رشاد سالم، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، ط٢، ١٤١١هـ ـ ١٩٩١م.
- رحلة عقل، عمرو شريف، مكتبة الشرق الدولية ـ مصر، ط٤، ١٤٣٢هـ ـ ٢٠١١م.
- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، شهاب الدين محمود بن عبد الله الحسيني الألوسي، إحياء التراث ـ بيروت، ط٢.
- سنن ابن ماجة، محمد بن يزيد بن ماجة القزويني أبو عبد الله، شعيب الأرناؤوط وآخرون، دار الرسالة العالمية، ط١.
- سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث أبو داود السجستاني، محمد ناصر الدين الألباني ـ مشهور بن حسن آل سلمان، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، ط١.

- سنن الترمذي.
- شرح ابن عقيل على ألفية ابن مالك، ابن عقيل عبد الله بن عبد الرحمن العقيلي الهمداني المصري، محمد محيي الدين عبد الحميد، دار التراث ـ القاهرة، دار مصر للطباعة، سعيد جودة السحار وشركاه، ط٢٠، ١٤٠٠ هـ ـ ١٩٨٠م.
- شرح العقيدة الأصفهانية، تقي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحليم بن عبد السلام بن عبد الله بن أبي القاسم بن محمد ابن تيمية الحراني الحنبلي الدمشقي، محمد بن رياض الأحمد، المكتبة العصرية ـ بيروت، ط١، ١٤٢٥هـ.
- شرح العقيدة الطحاوية، ابن أبي العز، عبد الله بن عبد المحسن التركي، مؤسسة الرسالة، ط٢، ١٤١١هـ ـ ١٩٩٠م.
- شرح صحيح البخاري، أبو الحسن علي بن خلف بن عبد الملك بن بطال القرطبي، ياسر بن إبراهيم ـ إبراهيم الصبيحي، مكتبة الرشد.
- الصاحبي في فقه اللغة العربية ومسائلها وسنن العرب في كلامها، أحمد بن فارس بن زكريا الرازي أبو الحسين، أحمد حسن بسج، دار الكتب العلمية، ط١، ١٤١٨هـ ـ ١٩٩٧م.
- صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل البخاري أبو عبد الله، دار ابن كثير ـ دمشق بيروت، ط١، ١٤٢٣هـ ـ ٢٠٠٢م.
- صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري أبو الحسين، محمد فؤاد عبد الباقي، دار إحياء الكتب العربية عيسى البابي الحلبي وشركاه.
- الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد، إحسان عباس، دار صادر ـ بيروت، ط١، ١٩٦٨م.
- العدة في أصول الفقه، أبو يعلى محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء، أحمد بن علي بن سير المباركي، ط٣، ١٤١٠هـ ـ ١٩٩٠م.
- فتح الباري شرح صحيح البخاري، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، ابن باز، دار الحديث ـ القاهرة، ١٤٢٤هـ ـ ٢٠٠٤م.
- فتح القدير الجامع بين فني الرواية والدراية من علم التفسير (تفسير الشوكاني)، محمد بن علي الشوكاني، وزارة الأوقاف السعودية، دار المعرفة ـ بيروت، ط٤، ١٤٣١هـ ـ ٢٠١٠م.
- الله ليس كذلك، زيجريدهونكه، غريب محمد غريب، دار الشروق،ط٢، ١٤١٧هـ ـ ١٩٩٦م.

- مجموع فتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية، أحمد بن عبد الحليم بن تيمية، عامر الجزار ـ أنور الباز، دار الوفاء.
- مسائل الإمام أحمد رواية أبي داود سليمان بن الأشعث السجستاني، سليمان بن الأشعث أبو داود، طارق بن عوض الله بن محمد أبو معاذ، مكتبة ابن تيمية، ط١، ١٤٢٠هـ ـ ١٩٩٩م.
- المستصفى من علم الأصول، أبو حامد الغزالي، حمزة بن زهير حافظ، شركة المدينة المنورة للطباعة.
- مسند أبي داود الطيالسي، أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصرى، محمد بن عبد المحسن التركي، دار هجر ـ مصر، ط١، ١٤١٩هـ ـ ١٩٩٩م.
- مسند الإمام أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني، شعيب الأرنؤوط ـ عادل مرشد وآخرون، مؤسسة الرسالة، ط١، ١٤٢١هـ ـ ٢٠٠١م.
- مسند الإمام أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل، أحمد معبد عبد الكريم، جمعية المكنز الإسلامي ـ دار المنهاج، ١٤٢٩هـ ـ ٢٠٠٨م.
- مسند البزار (البحر الزخار)، أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار، محفوظ الرحمن زين الله، عادل بن سعد، صبري عبد الخالق الشافعي، مكتبة العلوم والحكم ـ المدينة المنورة، ط١، ١٩٨٨م ـ ٢٠٠٩م.
- المُسوَدة في أصول الفقه، آل تيمية: مجد الدين أبو البركات عبد السَّلام بْنُ عبد الله بن الخضر.
- مصنف عبدالرزاق، عبد الرزاق بن همام الصنعاني أبو بكر، حبيب الرحمن الأعظمي، المجلس العلمي ـ جنوب أفريقيا، ط١، ١٣٩٠هـ ـ ١٩٧٠م.
- معرفة أنواع علوم الحديث (مقدمة ابن الصلاح)، عثمان بن عبد الرحمن أبوعمرو تقي الدين المعروف بابن الصلاح، نور الدين عتر، دار الفكر ـ سوريا، دار الفكر المعاصر ـ بيروت، ١٤٠٦هـ ـ ١٩٨٦م.
- المغنى، موفق الدين أبى محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة المقدسي الجماعيلي الدمشقي الصالحي الحنبلي، عبد الله بن عبد المحسن التركى، عبد الفتاح محمد الحلو، دار عالم الكتب للطباعة والنشر والتوزيع ـ الرياض، ط٣، ١٤١٧هـ ـ ١٩٩٧م.

- المغني، موفق الدين ابن قدامة، عبد الله بن عبد المحسن التركي، عبد الفتاح الحلو، دار عالم الكتب، ط٣، ١٤١٧هـ ـ ١٩٩٧م.
- مفاتيح الغيب (تفسير الرازي)، فخر الدين الرازي، دار الفكر، ط١، ١٤٠١هـ ـ ١٩٨١م.
- مقدمة ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد بن خلدون ولي الدين، عبد الله محمد الدرويش، دار يعرب، ط١، ١٤٢٥هـ ـ ٢٠٠٤م.
- هل بشر الكتاب المقدس بمحمد صلى الله عليه وسلم؟، منقذ بن محمود السقار، دار الإسلام للنشر والتوزيع، ط١، ١٤٢٨هـ ـ ٢٠٠٧م.
- وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن خلكان، إحسان عباس، دار صادر ـ بيروت.
- ينبوع الغواية الفكرية (غلبة المزاج الليبرالي.. وأثره في تشكيل الفكر والتصورات)، عبد الله بن صالح العجيري، مركز البحث والدراسات، مجلة البيان ـ الرياض، ط١، ١٤٣٤هـ.

زره‌های فراخ

چگونه با شبهات فکری معاصر، برخورد کنیم؟

در این کتاب مولف سعی کرده به پرسش های زیر پاسخ دهد:

- چه اسبابی منجر به گرایش برخی از جوانان جامعه‌ی ما به الحاد شده است؟ یا چه چیزی وادارشان کرده که بعضی از ثوابت شرعی را منکر شوند با اینکه مدعی هستند اصل اسلام را قبول دارند؟ و آیا ادبیات و سبک بیان دینی در دامن زدن به این موضوع دخیل بوده است؟
- نشانه‌ها و مشخصات این موج تشکیک‌آمیز معاصر چیست؟ و ماهیت و نوع اثرپذیری از آن چگونه است؟
- و آیا سوالاتی که توسط این جریان مطرح می‌شود محدود است؟ یا اینکه قابل حصر نبوده و فراوان است؟ ومهمترین این سوالات کدام است و چگونه باید به آنان پاسخ داد؟
- راه‌های پیشگیری نسل آینده از معایب و آفات این موج و جریان کدام است، بدون اینکه آنان را محدود کرده یا آزادی دیدگاه و اندیشه را از آنان سلب کنیم؟
- آیا می‌توان به آنان ابزارهایی روشمند عطا کرد که به وسیله‌ی آن با افکار مخالف با اسلام روبه رو شوند؟
- چگونه با افرادی که با بعضی از این شبهات و ایرادات متأثر شده‌اند، گفتگو کنیم؟